



انقلاب

کارگران همه کشورها متحد شوید!

دوره دوم سال دوازدهم ★ ارگان سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) ★ قیمت: ۱۴۰ ریال شماره ۸۳ بهمن ماه ۱۳۶۹

سرمقاله

بار دیگر جنگی فاجعه بار آغاز شده است!

تقریباً ۲ سال و ۳ ماه پیش از پایان جنگ هشت ساله ایران و عراق، جنگ قاجار بار دیگری در منطقه ما شعلگی شده است، جنگی که شاید مرگبارتر و ویرانگرتر از جنگ ایران و عراق باشد. تردیدی نیست که میشد از اشتعال این جنگ جلوگیری کرد، و هم اکنون نیز میتوان جلو ادامه آنرا گرفت. اما اگر جنگی که کاملاً اجتناب پذیر بود مشتعل شده و در مقابل جثمان حیرت زده مردم سراسر جهان، با خشونت و ویرانگری نفرت انگیزی جریان دارد، باید دید چرا کار به اینجا کشید و ما این توحش پیش میرویم. آمریکا و متحدانش که بخش اعظم دستگاههای خبری و تبلیغاتی جهان را در اختیار دارند، مدعی هستند که این جنگ صرفاً بر سر کویت درگرفته و هدف آن بیرون راندن نیروهای عراقی از کویت است. اما اگر هدف این بود، آیا راههای دیگری برای دستیابی به آن وجود نداشت؟ مگر شورای امنیت سازمان ملل که بیش از چهار سال شاهد اشغال سرزمین فلسطینیان از طرف اسرائیل بوده و دم بر نیاورده، در عرض شش ماه گذشته بارانی از قطعنامههای واقعا موثر و خفه کننده بر سر عراق نریخت؟ مگر آمریکا و متحدانش با بهره برداری از همین قطعنامهها، بی سابقهترین و موثرترین محاصره بین المللی تاریخ معاصر را علیه عراق بوجود نیاوردند؟ محاصره ای که اگر یک سال علیه رژیم آبارتاید در اتریش جنوبی بکار بسته میشد، دهها پیش میتوانست آن رژیم را به زانو در آورد. محاصره ای که بنا به اعتراف خود رهبران آمریکا بیش از ۹۰ درصد از صادرات و واردات بقیه در صفحه ۳

اطلاعیه مشترک
سازمان چریکهای فدایی خلق ایران
سازمان فدایی - ایران
سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)
قربانیان جنگ فقط مردمند!

مردم خواهان قطع فوری جنگ هستند!

جنگ و انحصارات صنعتی - نظامی

جنگ خلیج فارس اگر چه هر روزه مرگ و کشتار بهشتی را بر سر مردم عراق فرو میریزد. اما "کویت؟!" بخت و ثروت را به در خانههای انحصارات بزرگ نظامی - صنعتی یعنی پایگاههای میلیتاریسم سرمایه داری جهانی میفرستد. با پایان جنگ سرد و نیز عواقب فاجعه بار رنگینیم بر روی اقتصاد و زندگی اجتماعی آمریکا، آینده این اختاپوسهای مرگ و کشتار به تیرگی گراشیده بود. افشا، زد و بندها و سو استفادهها و سبهاگریهای آنها، رسوائی و بد نامی وسیعی برای آنها در میان افکار عمومی ایجاد نموده بود. اما جنگ خلیج فارس اکنون در رحمت را بر روی آنها میکشاید! طبق ارزیابی کارشناسان در جنگ خلیج روزانه یک تا دو میلیارد دلار اسلحه، مهمات و تجهیزات جنگی بود میشود اما این تراژدی بزرگ انسانی بلافاصله بصورت سفارشات سرسام آور نظامی بر روی میز انحصارات بزرگ صنعتی - نظامی



جاودان باد یاد رفیق محمود سامغانیان

مانند جنرال دینامیک، گرومان، مک دونالد دوکلاس، مارتین ماریتا، لاک هید، یونایتد تکنولوژی ۰۰۰ قرار میگردد، انحصار بزرگ "ریتون" یکی از برندگان دست به نقد این جنگ است. این شرکت سازنده موشک زمین به هوای "پاتریوت" میباشد. تا قبل از آغاز جنگ خلیج فارس کمتر کسی نام چنین موشکی را شنیده بود اما از شروع جنگ وحشیانه کونی شکهای تلویزیونی وابسته به سرمایه بین المللی به تبلیغات تجانی شان روزی برای ابواب تسلیحات پیشرفته انهدام بشری پرداختند و امروزه میلیونها انسان گوششان با نام موشک پاتریوت آشنا شده است.

بقیه در صفحه ۷

نگاهی به مهمترین مسائل جنبش کارگری (۲)

در صفحه ۱۰

- سیاست خارجی شوروی در دوره گورباچف و انقلاب در جهان سوم، عقب نشینی یا صیقل دادن ایدئولوژی در صفحه ۱۴
- تضعیف ارزش ریال، باجی تازه به بورژوازی در صفحه ۱۲
- بیست و هفتمین کنگره حزب کمونیست فرانسه در صفحه ۲۴
- سهم فقیر و غنی در آلمان در صفحه ۳۱
- اخبار مبارزات کارگران و زحمتکشان در صفحه ۱۶
- نگاهی به رویدادهای مهم ماه در صفحه ۶
- در لابلای مطبوعات در صفحه ۸
- جهان پهلوان در صفحه ۲۸

دوازدهمین سالگرد

انقلاب بهمن

در صفحه ۵

جاودان باد یاد رفیق

محمود سامغانیان

کارگر انقلابی رفیق محمود سامغانیان که در سازمان ما "بوم" نامیده میشد در يك خانواه کارگری در مشهد چشم به جهان گشود. پدرش "نا" بود و به سختی مخارج خانواه را تامین میکرد. محمود در توان انقلاب پا به عرصه مبارزه نهاد و هنوز دوران دبیرستان را به پایان نرسانیده بود که نسیم انقلاب وزیدن گرفت. شیر مشهد که رفیق محمود در آن زندگی میکرد صحنه پر شور مبارزه توده‌های زحمتکش علیه عمال رژیم شاه و ماموران حکومت نظامی گردید. شرکت در فعالیت انقلابی و مبارزات تودهای - مبارزاتی که روحانیون مرتجع به بیراهه‌اش می‌کشانیدند - موجب گردید تا شور و اشتیاق انقلابی را با آگاهی طبقاتی و بینش علمی در هم آمیزد و به این نتیجه برسد که رهائی واقعی ستکشان از قید اسارت و استثمار تنها با اعمال اراده و حاکمیت آنان میسر است و بهین دلیل بعد از قیام به سازمان جریکهای فدائی خلق ایران پیوست.

نوسانات سیاسی - ایدئولوژیک سازمان فدائی که چیزی جز پیش در آمد سلطه راستگرایان و خائنین سازشکار بزبان سازمان انقلابی و رزمنده نبود، محمود را به جستجوی سکوی مبارزاتی استوارتری واداشت. پس از اعلام موجودیت راه کارگر، رفیق محمود، سنگر بیگار خود را یافت و بدون درنگ به جمع هواداران راه کارگر در مشهد پیوست و به تبلیغ مواضع راه کارگر پرداخت. محمود که پس از اتمام تحصیل در کارخانه قند شیرین مشغول بکار شده بود بسبب و سازماندهی کارگران بر محور شورای کنترل تولید را در صدر وظائف تشکیلاتی قرار داد و بعنوان يك کارگر کمونیست در آگاه ساختن کارگران بر حقوق صنفی و طبقاتی و ارتقا آگاهی سیاسی آنان ابتکار عمل را در دست داشت اما محمود تنها به کار در میان کارگران اکتفا نمیکرد. در واحد تبلیغ به پخش نشریه، اعلامیه و شعار نویسی میپرداخت با خط بسیار زیبایش شعارهای "راه کارگر" را بر در و دیوار شهر نقش میکرد. با انحلال شورای کارخانه و بجرم آگاهی دادن به کارگران از کار بر کنار شد و تا هنگام دستگیری به فعالیت انقلابی خود پیگیرانه ادامه داد. ضمن دفاع از مواضع انقلابی راه کارگر! لحظهای از افشا راستگرایان اکثریتی - تودهای غفلت نمیکرد بطوریکه در نیروهای انقلابی و مترقی شیر نظرات افشاگرانه او تاثیری سازنده داشت.

در تظاهرات و میتینگهای بعد از انقلاب و بخصوص اوائل سال ۶۰ محمود همیشه محور دسته‌های تظاهر کننده و سازمانده آنها بود. در یکی از این تظاهرات مورد تهاجم مزدوران رژیم قرار گرفت و زخمی شد اما با حمایت موثر مردم از چنگ مزدوران گریخت. در یکی از روزهای مرداد ماه سال ۶۰ از طرف گشتی‌های فاشیستی رژیم تعقیب و دستگیر شد و بازرسی از منزلت بیست شماره از آخرین نشریه راه کارگر که برای پخش دریافت کرده بود بدست یاسداران جنایتکار افتاد. مزدوران رژیم این کارگر قهرمان را بزیر شکنجه بردند و با اعمال وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها در

اطلاعیه مشترک
سازمان فدایی - ایران
سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)
قربانیان جنگ فقط مردمند!

مردم خواهان قطع فوری جنگ هستند!

هورخاکسز جنگه‌هشت ساله، ایران و عراق سردنشته، ساردرگر آتش جنگ درخلج فارس سرازوخنه‌شده وخطرگسرتن آن سرتاسرخاورنزدیک ومانه و شمال آفریقا راه بطورجدی نهیدبدمی‌کند. این جنگ که نحت عنوان دفاع ازانقلال و آزادی کوبت و درمخالفت با اشغالگری آغازنخده است، جبری نیست جریک جنابت سارماسافند علیه خلقهای مسطفه. امیربالسنبا به سبانه، مخالفت با اشغال کوبت چسان آشن جنگ و نحت - ساکی رادرمنطقه بریاکرده‌اند، که اسعدآز ازنخسنس روزآغارش آسکارا ارمسلفه، کوبت فراتررنه، رسدگی و نحت و نحت بوده‌ها و مردم بخش برگی ارجهان ازحمله کشورما ایران رامسقتدانه مخاطره‌انداخنه‌است این جنگ تا آنجا که به مسلفه، کوبت برمی‌گردد. جنگ برسراجهای نفت و سارعه، سلاطس نسی است. وگرچه درهمس مسطفه سن ازچهل سال است که اسراشل حقوق ملی و انسانی خلق فلسطی را مورد نجاور نرا می‌دهد. سن ارده‌سال است که کشورلسان عرصه، ناخت و تار نیروهای نظامی سوربه واسراشل فراردارد و هور بخش مهمی ازجسوب لسان در اشغال اسراشل بافمانده است. سالان دراری است که رزم جمهوری اسلامی در اسعاد وسع به باحمال گردن دموکراسی در ایران می‌پردازد و در مقاسل خواست خودمختاری مردم گردسان مادرت به جنگ و سرکوب می‌کند. سلسوسها مردم کورهای خاورسانه ریرسنم حکومتی سارکوبگر از اسندااشی تریس حقوقی دموکراتسکشان محروسد. درنصامی این موارد دهها قطننامه، سارمان ملل و محادل سن المللی سوسلفه، امیربالسنبا، سهویزه امربالسنم آمریکا و تو نده ونا عملا به حالت تبلیغ در آمده است.

مداخله، نظامی دولتهای امربالسنستی به سرکردگی امربالسنم آمریکا درخلج فارس، سبنا در دفاع از سوج مرجع و دولت اسراشل و نضمین ماسع احصاراب نغنی و نسلحانسی خلاصه نمی‌شود بلکه از لحاظ اسنرانسزک تلاشی است برای تحمیل نظم نوس امربالسنی برجهان، که در آن آمریکا نه تنها می‌خواهد قلدری سلامناز ع خود ابرجهان سرکوسی سشاد، بلکه ما به رح کشدن برنری نظامی خود می‌کوند سرکردگی خود ابرجهان سرامنداری دوباره احیا، و تسبب کند ودرکنار دول امیربالسنی با آرمایش آخرین اختراعات نظامی بر روی مردم سدفاع مسطفه سهویزه مردم عراق، کارانحصارات نسلحاتی را رونق دهد. رسده، این جنگ هر سروش می‌باشد، مردم فقط ساربه و قربانی آن خواهند بود. مردم هبج کسوری نغنی در این جنگ نندارند. از، اسرو ما ما رد هسوع مداخله‌گری و اشغالگری ازسوی هر سروش، خواهان قطع فوری این جنگ و سرکزاری کنفرانس بین المللی هسنیم. در این کنفرانس باید بطورجدی و رسنه‌ای مسلفه فلسطی و سایر مسائل مسطفه ارجمله مسلفه، کوبت، لسان، حقوق ملی و دموکراتیک خلق کرد در چارچوب کشورهاستان و موارد سنعده سفز دموکراسی و حقوق بشر، مورد بحث و بررسی قرارگیرد. این هدنی است دب بافتنی، که اکنون تنها نندید سارزه، متحد مردم برای صلح و گسرتن سبسه سارزه علیه جنگ می‌نواهد به آن نحتی بخند.

۱۰ بهمن ۱۳۶۹

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

سازمان فدایی - ایران

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

از حرکت باز ماند. محمود شجاعانه در برابر شکنجه پایداری کرد. انقلابی زیست و انقلابی مرد. او بقول یکی از همندانش "مثل فولاد، سخت و محکم بود"، رفیق محمود، کارگر کمونیست، میبایست که رهائی طبقه کارگر از بردگی و ستم سرمایه، تنها بدست خود کارگران میسر است و طبقه کارگر اگر در راه رهائی خویش با آشتی ناپذیری و پیگیری سارزه کند، شکست ناپذیر خواهد بود. او تا واپسین دم حیات، آشتی ناپذیر و پیگیر مبارزه کسورد، تا نه با حرف بلکه با عمل و زندگی خود، راه رهائی را به کارگران نشان دهد و بدینسان سهم خود را بر رهائی و بیروزی طبقه انقلابی کارگر ادا نمود.

صد برآمدند تا شاید روابط تشکیلاتی و رفقای هرزمنش را شناسائی کنند. چند هفته او را با دشمنان بسته نگاهداشتند. بارها شکنجه‌اش کردند و ساعتها با دستند آویزانش نمودند بطوریکه آثار دستند بر روی مچهایش تا واپسین دم عمر بر جای بود. اما شکجه نتواست او را در هم شکند. بر اساس گزارتهای رسیده برای آخرین بار هشت ساعت تمام او را به باز جوشی بردند و شکنجه کردند. و چند روز بعد تحویل زندان شیرانی دادند. از زندان شیرانی به زندان سیاد انتقال یافت. آنکاد نوبت حاکم شرع "نادگاههای عدل" اسلامی رسد و در يك محاکمه چند دقیقاتی به اعدام محکوم شد و دو ساعت بعد تیر باران گردید و قلبی که برای رهائی از قند استثمار و آزادی انسانها می‌تپید

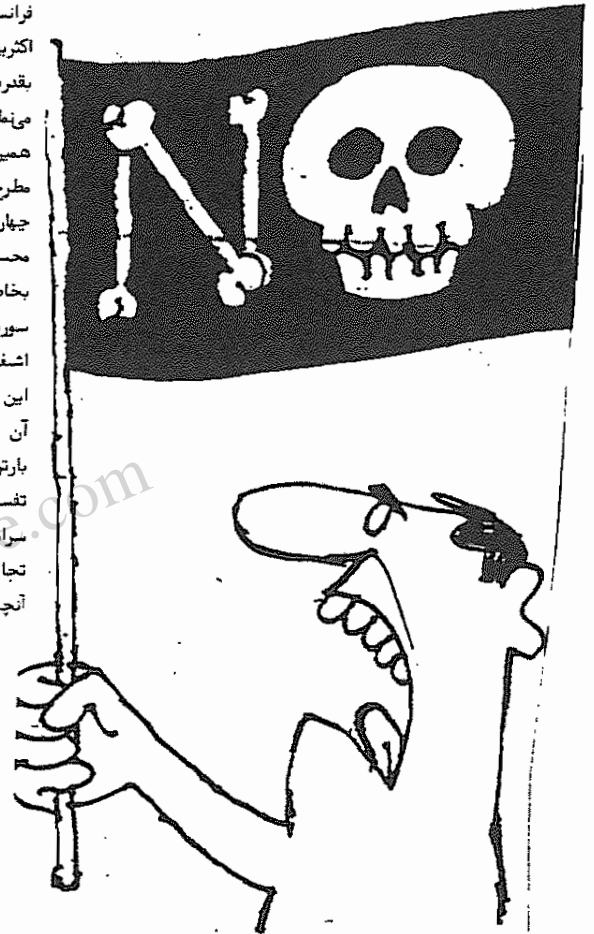
بار دیگر جنگی فاجعه بار آغاز شده است!

شد. بهین دلیل آگاهی از علل و هدفهای جنگ کمونی از اهمیت زیادی برخوردار است. جنگی که اکنون در جریان است، هر چند بر سر مساله کویت مشتعل شده، ولی علل بسیار عمیقتر و هدفهای بسیار گستردهتری دارد. برای آنکه درک روشنی از مضمون این جنگ داشته باشیم قبل از هر چیز باید بباد داشته باشیم که این

جنگ نه يك مضمون که مضامین متعددی دارد و يك جنگ مرکب است. برای تعیین مختصات این جنگ باید توجه داشت که این جنگ حادثهای است متعلق به دوره بعد از پایان "جنگ سرد" اولاً؛ بعد از پایان جنگ ایران و عراق ثانیاً؛ بعد از پایان جنگ اکثر سال ۷۳ میان اعراب و اسرائیل ثالثاً.

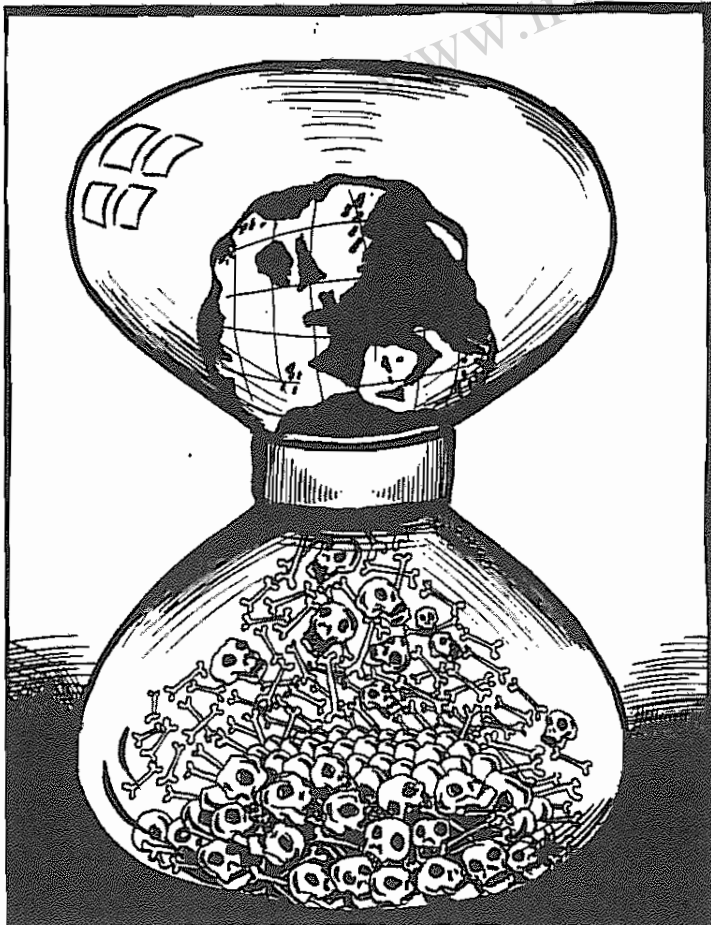
این جنگ به دوره بعد از پایان "جنگ سرد" تعلق دارد و یکی از نخستین نتایج است. در دنیای دو قطبی دوره "جنگ سرد" چنین جنگی قابل تصور نبود. زیرا دنیای دو قطبی سیستم کنترل خاص خود را داشت که کشورهای مختلف حتی اگر بیکی از دو قطب تعلق نداشتند، بدون تکیه بیکی از دو قطب، یا بدون محاصره محاسبه واکش آنها، نمیتوانستند به اقدام بین‌المللی مہمی دست بزنند. و هر يك از دو قطب هر اقدامی که انجام میداد ناگزیر بود واکش قطب مقابل را دقیقاً محاسبه بکند. بنابراین در چنان شرایطی آمریکا نمیتوانست چنین نیروی نظامی عظیمی را در نزدیکی

کارشکتهای نیروهای تحت حمایت آمریکا و فرانسه، از طریق يك انتخابات آزاد و با آرا اکثریت قاطع مردم این کشور (در دسامبر گذشته) بقدرت رسیده است، حکومت نا مطلوب اعلام مینماید و برای براندازی آن زمینه چینی میکند؟ همین سؤال درباره بسیاری از متحدان آمریکا هم مطرح است. اگر باید متجاوز تنبیه شود، دست کم چهار دولتی که در همین جنگ جزو متحدان آمریکا محسوب میشوند، باید محکوم و تنبیه شوند: اسرائیل بخاطر اشغال سرزمین فلسطینیان و بخشی از خاک سوریه؛ سوریه بخاطر اشغال لبنان؛ ترکیه بخاطر اشغال قبرس؛ مراکش بخاطر اشغال صحرا. حقیقت این است که پذیرفته شدن تفسیر آمریکا و متحدان آن درباره علل و هدفهای این جنگ، فاجعه بارترین نتیجه این جنگ میتواند باشد. اگر این تفسیر پذیرفته شود، نه تنها در خاور میانه، که در سراسر جهان به بهانه "مقابله با تجاوز جنگها و تجاوزات بی شمار، با خشونتی برابری بیشتر از آنچه حالا مشاهده میشود، سازمان داده خواهد



دنیاله از صفحه ۳

عراق را متوقف کرده و تولید داخلی غیر نظامی آنرا بیش از ۴۰ درصد پائین آورده بود. بعلاوه مگر عراق، دست کم در اوائل دسامبر گذشته، برای حل مسالمت آمیز مساله در چهارچوب يك طرح جامع برای رفع اشغال در سراسر خاورمیانه، آمادگی نشان نداد؟ آمریکا و انگلیس این آمادگی عراق و حتی طرح پیشنهادی میتران را به این بهانه رد کردند که ارتباط دادن مساله کویت به مساله اعراب و اسرائیل در حکم تشویق متجاوز خواهد بود. اگر متجاوز باید تنبیه شود، آیا خود آمریکا بزرگترین متجاوز قرن ما نیست؟ خون کسانیکه در اشغال باناما توسط آمریکا بر زمین ریخت، هنوز خشک نشده است. آیا السالوادور که در آنجا آمریکا خود را پشت سر يك حکومت دست‌نشانده فاسد پنهان میکند و علیه اراده صریحاً بیان شده مردم آن کشور میجنگد، بوسیله آمریکا اشغال نشده است؟ آیا مگر نه این است که آمریکا هم اکنون در هائیتی حکومت آریستید را که طبرغم تمام



اتحاد شوروی متمرکز سازد. علاوه باید توجه داشت که با فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی در رابطه قدرتهای اصلی سرمایه داری نیز تغییراتی در حال شکل گیری است. ژاپن و اروپای غربی که متحدان امریکا در مقابل بلوک شوروی محسوب

میشوند، اکنون که رویارویی با شوروی پایان یافته، بتدریج دارند به رقبای آن تبدیل میشوند. زیرا با فروپاشی بلوک شوروی، ضرورت اتحاد جهان سرمایه داری در زیر رهبری امریکا نیز فرو میریزد. در چنین شرایطی امریکا میکوشد موقعیت خود را در مقابل رقابیش محکمتر سازد. حضور فعال در خلیج فارس که بخش اعظم واردات نفتی ژاپن و اروپای غربی را تامین میکند، بخشی از این کوشش عمومی امریکاست. با این کار امریکا میتواند علاوه بر امکانات دیگری که چنین حضوری میتواند برایش فراهم بیاورد، بر یکی از حساسترین عصبهای اقتصاد رقبای خود دست یابد. مساله کوبیت بهانه و فرصت مناسبی برای این کار بوجود آورد. ولی اگر این مساله هم نبود، امریکا میکوشید بنحوی دیگر در منطقه خلیج فارس حضور فعالتری پیدا کند. بهمین دلیل از همین حالا قطعی است که بعد از حل مساله کوبیت نیز امریکا از منطقه خارج نخواهد شد. در واقع هم اکنون استراتژیستهای امریکائی از ضرورت برقراری سیستم امنیتی جدیدی صحبت میکنند که از جهات زیادی به سیستم قبل از سال ۱۹۷۰ (که نیروهای نظامی انگلیسی از منطقه خارج شدند و حراست از منافع غرب به رژیم شاه واگذار شد) شباهت دارد. و جرج بوش از "نظم بین‌المللی جدیدی" صحبت میکند که باید بعد از پایان جنگ خلیج، تحت رهبری امریکا بوجود بیاید. بنابراین جنگی که اکنون در خلیج فارس جریان دارد بیش از هر چیز جنگی است برای "نظم بین‌المللی جدیدی" که امریکا میکوشد بوجود آورد.

هم چنین جنگ کنونی در خلیج فارس به دوره بعد از جنگ ایران و عراق تعلق دارد و از جهتی یکی از نتایج آنست. جنگ ایران و عراق که در نتیجه انقلاب ایران شکل گرفت، خود پدیده بی سابقهای بود. بعد از سقوط رژیم شاه، و روی کار آمدن جمهوری اسلامی، در ایران دولتی بوجود آمد که نه تنها پاسدار منافع غرب و متحد آن نبود، بلکه خود منشا دردهای جدیدی در منطقه برای غرب محسوب میشد. و برای اولین بار در تاریخ معاصر در منطقه خلیج فارس، در دو کشوری که بزرگترین و نیرومندترین کشورهای منطقه بودند، دولتهائی در کنار هم بوجود آمده بودند که متحد غرب محسوب نمیشدند. و چنین چیزی مسلما برای غرب قابل تحمل نبود. بنابراین طبیعی بود که غرب از جنگ این دو دولت خوشحال باشد، جنگی که هر دو دولت را تضعیف میکرد و فرصتهای مناسبی برای تقویت مجدد موقعیت غرب در منطقه بوجود می‌آورد. مطلوبترین حالت برای غرب این بود که در آن جنگ این دو همدیگر را تا میتوانند تضعیف کنند و هیچکدام نیز از جنگ فاتح

بیرون نیایند. اما پایان جنگ کاملا آنگونه که غرب میخواست نشد. دولت عراق بطور نسبی پیروز از جنگ بیرون آمد. زیرا هر چند نه هدفهائی که در جنگ داشت دست نیافته بود، ولی در جریان آن ماشین جنگی عظیم و زیربنای لجستیکی بسیار محکمی بدست آورده بود که بعد از جنگ نیز کوشید آنرا حفظ و تقویت کند. مابین ترتیب تعادل قوا در منطقه به ضرر متحدان غرب، یعنی امیرنشینهای خلیج فارس و اسرائیل بهم خورده بود. عراق با قدرت نظامی بی سابقه‌اش و با سلاح شیمیائی و موشکهائی که در جریان جنگ با ایران بدست آورده بود و با تلاشهای که برای دست یافتن به سلاح هسته‌ای بعمل می‌آورد، نمیتوانست برای اسرائیل قابل تحمل باشد. قبل از ماجرای کوبیت، اسرائیل بارها کوشید امریکا را به اقدام علیه عراق وادار ولی دولت بوش هنوز شرایط را برای چنین اقدامی مناسب ندید. وقتی ماجرای کوبیت بوجود آمد، فرضت مناسبی که امریکا دنبالش بود بوجود آمده بود.

و بالاخره در یک بررسی عمیق‌تر، جنگ کنونی حادثهای است متعلق به دوره بعد از جنگ اعراب و اسرائیل در اکتبر ۱۹۷۳، در آن جنگ دولتهای عربی برای نخستین بار از سلاح تحریم نفت استفاده کردند که نتیجعات "بحران انرژی" بود و چهار برابر شدن قیمت نفت. یکی از نتایج "بحران انرژی" و "شوکهائی نفتی" ظهور قدرت مالی عظیم شیخ نفتی خلیج فارس بود. در دو دهه گذشته، دولتهای نفتی شبه جزیره عربستان که مجموع جمعیت آنها از ده میلیون نفر فراتر نرسیده، قطب بسیار ثروتمندی را در دنیای فقر زده اعراب بوجود آورده‌اند که نمیتواند برای دوست میلیون نفری که در فقر فزاینده‌ای دست و پا می‌زنند، تحریک آمیز نباشد. این دولتهای نفتی (که بعد از انقلاب ایران در اتحادی بنام "شورای همکاری خلیج" گرد آمدند با بیش از چهار صد میلیارد دلار سرمایه‌ای که غالبا در کشورهای غربی سرمایه گذاری شده حس

همسنگی تریبا را که در طول چند دهه شکل گرفته است، بشدت جریحه دار میکند. علاوه در همین دو دهه گذشته که دولتهای مزبور از طریق شبکه مالی بین‌المللی کاملا با اقتصاد سرمایه داری جهانی در هم تنیده شده‌اند، در بسیاری از کشورهای عربی در نتیجه گسترش مناسبات سرمایه‌داری، تحولات عظیمی رخ داده است قسمت عظیمی از جمعیت این کشورها از اقتصاد سنتی کنده شده و به شهرها سرازیر شده‌اند، جائی که مانند همه شهرهای جهان سوم، فقر فزاینده‌ای گلویشان را میفشارد. در چنین دنیائی که تقابل فقر و ثروت را روشنتر و با حساسیت بیشتری میتوان دید. توده‌های فقر زده غرب از خود می‌پرسند که این همه امکانات مالی تریبا چرا بحای آنکه برای بهبود زندگی خود تریبا بکار انداخته شود. در اروپا و امریکا سرمایه گذاری میشود؟ طبیعی است که در چنین دنیائی شیخ نفتی خلیج فارس بدون حمایت قدرتهای بزرگ سرمایه داری نمیتواند از امنیت کافی برخوردار باشند. خطری که آنها را تهدید میکند. بیش از همه از جانب خود تریباست آنها

جنگی از شبکه مالی بین‌المللی هستند و بنابراین حمله به آنها، حمله به نظام مالی سرمایه داری جهانی تلقی میشود و امنیت آنها، امنیت سرمایه بین‌المللی است. عراق حتی اگر به کوبیت حمله نمیکرد، از نظر سرمایه بین‌المللی، خطری برای امنیت شیخ نفتی محسوب میشد، بنابراین مقابله با آن در دستور کار امریکا و متحدان آن قرار داشت و اکنون امریکا با تمرکز نیرو در خلیج فارس میخواهد به اروپا و ژاپن نشان بدهد، که تنها اوست که میتواند بعنوان ژاندارم بین‌المللی از امنیت سرمایه در چهار گوشه جهان دفاع کند.

با توجه به این ملاحظات، ساده لوحی است اگر جنگ کنونی را صرفا جنگی بر سر مساله کوبیت ندانیم. این جنگ علل و هدفهای گوناگونی دارد که مستقل از مساله کوبیت شکل گرفته‌اند. بنابراین، این جنگ قابلیت اشتعال بسیار زیادی دارد و نتایج و عواقب آن تا حدود زیادی غیر قابل پیش بینی است. اما یک چیز کاملا روشن است: امریکا برای تحمیل نظم بین‌المللی جدیدی به این جنگ نیاز دارد. بهمین دلیل هم هست که راه حل‌های سالمیت آمیز را با تمام نیرو کنار می‌زند؛ یا خوشنوی حیث انگیز جنگ را پیش میبرد، و با وقاحت تمام واقعیت آنرا از مردم جهان پنهان میکند. خوشنوی که در هفته‌های گذشته علیه مردم عراق اعطال شده، یکی از بی سابقهترین خوشنویهای نظامی قرن بیستم است. نظامیان و سیاستمداران امریکائی و متحدان آنها چنان با آرامش خاطر از نابودی شهرها و آبادیهای عراق و کشتار مردم آن در زیر آتش بزرگترین بمباران هوائی تاریخ می‌گویند که گوئی از دفع آفت حشرات صحت میکنند! حقایقی را که امریکا و متحدانش اکنون علیه مردم عراق مرتکب میشوند تحت هیچ عنوانی نمیتوان توجیه کرد. این جنایات بهتر و روشنتر از هر چیز دیگر نظم بین‌المللی جدیدی را که امریکا میخواهد بر جهان تحمیل کند، معرفی مینمایند و سانسور بی سابقه‌ای که برای بی خبر نگهداشتن مردم جهان از این جنایات برقرار شده و نروغیردزایی بی شرمانه دستگاههای تبلیغاتی امریکا و متحدانش گویاتر از هر توضیح و تحلیلی، معنای "دمکراسی" و "حقوق بشر" امریکائی و سرمایه داری را نشان میدهد.

جنگی که جریان دارد، حادثه تعیین کننده‌ای است اگر امریکا بتواند در این جنگ به هدفهایش برسد، بی تردید با گستاخی بیشتر به تجاوزات و حنکهای دیگری در سایر مناطق جهان دست خواهد زد. بهمین دلیل هم آنهایی که برای، دمکراسی، سوسیالیسم و حق حیات انسانی مبارزه میکنند، باید علیه هدفهای امریکا در این جنگ مبارزه کنند، مخصوصا کمونیستها و آزادیخواهان ایرانی با حساسیت بیشتری باید در این مبارزه شرکت کنند. فراموش نکنیم جنگی که آغاز شده، جنگی در دور دستها نیست و نه سرعت میتواند به کشور ما نیز کشنده نشود و اگر امریکا در پیشبرد هدفهایش موفق شود، شاید هم کشیده نشود.

انقلاب بهمن دوازدهمین سال خود را نیز پشت سر گذاشت. اما باز هم نیاز به بررسی و ارزیابی از آن با شدت و وحدت سابق احساس میشود و هر نیرو و جریانی تلاش میکند که با دریافتی جدیدش از تحولات ایران و جهان به ارزیابی آن بپردازد و نه تنها به ارزیابی از انقلاب بهمن بلکه به تشریح دیدگاهها و نظراتش درباره نفس انقلاب همت گمارد.

انقلاب بهمن، شورش توده‌های عاصی از ظلم و ستم و استبداد سلطنت و حاکمیت سرمایه بود که برای در هم پیچیدن طومار حکومت فاسد پهلوی و دستیابی به آزادی و دموکراسی، نان و کار و مسکن به حرکت در آمد و بزرگترین تحول تاریخ کشور ما را رقم زد. توده‌های جان به لب رسیده از اختناق استبداد سلطنتی از همه اقشار و طبقات به امید فردائی بهتر، با بگرگیری قدرت انقلابی خود، در برابر خشونت لحام گسخته ارتش و ساواک شاهنشاهی، ما از جان گذشتگی ابستادگی کرده و ماشین سرکوب سلطنت را در هم شکستند. اما این انقلاب عظیم مردمی بدلیل فقدان رهبری انقلابی و مترقی و قرار گرفتن، تحت رهبری ارتجاع مذهبی و نهاد روحانیت شیعه، شکست خورد و ضد انقلابی وحشی و هار دیگری را بجای سلطنت نشاناد. ولایت فقیه که جای سلطنت پهلوی را گرفت از فردای قیام، سرکوب خواستها و اهداف انقلاب مردم را آغاز کرد و پس از در هم شکستن مقاومت‌های سالهای اولیه پس از انقلاب، با صراحت بیشتری ماهیت واپسگرا و تاریک اندیش خود را مظهر رساند و جامعه ما را سالها به عقب باز گرداند.

شکست انقلاب بهمن و حاکمیت دوازده ساله ارتجاع مذهبی، هیچگاه ضرورت انقلابی دیگر را منتفی نساخته است تمامی خواستها و شعارهای آزادیخواهانه حق طلبانه و عدالت جویانه مردم در انقلاب بهمن نه تنها بقدرت خود باقی است بلکه در بسیاری از موارد با شدت بیشتری مطرح هستند، زیرا استبداد مذهبی تعرض به آزادیهای فردی، اجتماعی و سیاسی را تا اعماق زندگی شخصی و خصوصی افراد جامعه به پیش برده است. امروز نه تنها آزادی بیان و عقیده و تشکل وجود ندارد بلکه آزادی پوشش نیز از مردم سلب شده است و این در شرایطی است که فلاکت عمومی، زندگی مردم را غیر قابل تحمل ميسازد. و تلاش برای بدست آوردن نان بخور و نمیر بخش اعظم وقت و نیروی اکثریت جامعه را بخود مشغول داشته است و با اینحال سطح زندگی مردم کشور بشدت پائین آمده و آنرا در ردیف کشورهای عقب نگهداشته شده جهان سوم جای داده است.

عقیم ماندن انقلاب بهمن در نتیجه، حاکمیت ارتجاع فقهاتی از یکسو و فلاکت عمومی و ناسانانی‌های اجتماعی از سوی دیگر، مجالی فراهم آورده تا سلطنت طلبان جرئت بیابند، گذشته سیاه خود را توجیه کنند و اقدام انقلابی توده‌های مردم و تهیدستان شهر و روستا، در سرنگونی سلطنت را خطائی تاریخی بنامند و خواستار جلوس سلطان جدیدی بر لریکه قدرت گردند. سلطنت طلبان که اکنون زانانشان دراز شده، مدعیانند اولاً انقلاب نتیجه تحریک نیروهای خارجی و قدرتیای جهانی بوده و ثاباً مردمی که انقلاب کرده‌اند از روی نادانی و نا آگاهی به چنین اقدامی صنادرت ویزیدانند.

آنها با این استدلال می‌خواهند برای خودشان حقانیت بتراشند و نهاد سلطنت را جانشین مطلوب نهاد ولایت فقیه معرفی کنند. اما این استدلال آنها کاملاً بی اساس است. زیرا انقلاب بهمن مثل هر انقلاب امری نبود که بتوان با تحریک آنرا بوجود آورد. انقلاب حرکت خود انگیزه توده‌های محروم و عاصی و جان به لب رسیدگی است که دیگر راهی جز شورش و عصیان در مقابل خود نمی‌یابند و به این نتیجه میرسند که نظم حاکم دیگر قابل تحمل نیست. مردم کشور ما از اقشار و طبقات گوناگون، در انقلاب بهمن،

دوازدهمین

سالگرد انقلاب بهمن

آنچنان از ظلم و ستم سلطنت پهلوی و حاکمیت خشن سرمایه نله شده بودند که همه همصدا و همگام فریاد مرگ بر شاه سر دادند و این فریاد رسا سراسر کشور را فراگرفت آنها با فریاد رسای مرگ بر شاه عمق کینه و نفرت خود از نظم سلطنتی سرمایه را نشان دادند و رای خود را با گامهای استوار خود علیه حکومت پهلوی اعلام داشتند. بنابراین انقلاب بهمن نتیجه تحریک این یا آن نیرو نبود بلکه نتیجه طبیعی اقدامات حکومتی بود که جز به منافع اقلیتی استشارگر و چپاولگر داخلی و خارجی نمی‌اندیشید و خود در فساد ترویج آور غرقه بود. اما این استدلال که مردم نا آگاه بودند و حاکمیت روحانیت نشاندهنده این نادانی است، نیز جای بحث دارد. در اینکه آگاهی انقلابی در میان اکثریت مردم کشور بسیار پائین بود و باورهای مذهبی و خرافات پیوسیده آنها را بر کرده بود و همین امر آنها را به سوی دم دستترین ایدئولوژی جامعه یعنی مذهب کشاند حرفی نیست، اما این نا آگاهی و فقر اندیشه محصول کدام سیاست بوده است؟ نقش حکومت پهلوی در رشد آگاهی مردم چه بوده است؟ این نا آگاهی و حاکمیت مذهب و خرافات نتیجه طبیعی سیاست سرکوبگرانه رژیم سلطنتی بوده است. وقتی در جامعه، هر اندیشه مترقی و انقلابی با خشونت تام و تمام سرکوب میشد و هر ندای آزادیخواهانه در گلو خفه میکردید و حتی در ترویج و اشاعه فرهنگ بورژوازی، منحطترین و فاسدترین بخش آن توسط دستگاههای تبلیغاتی سلطنت به جامعه عرضه میشد، دیگر چه جایی برای آگاهی مردم وجود داشت؟ بنابراین مسئولیت نا آگاهی مردم بیش از هر نیروی بر دوش سلطنت طلبان و رژیم پهلوی قرار دارد. اگر سلطنت طلبان امروزی، مزبورانه دموکراسی طلب شده‌اند، نمیتوانند از گذشته‌شان و عملکردهایشان طفره برونند. اما آیا واقعا سلطنت طلبان دمکرات شده‌اند و از حوادث تاریخی درس گرفتند؟ روشن است که پاسخ این سؤال منفی است. سلطنت طلبان و نیروئی که هم اکنون حول و حوششان گرد آمده‌اند، اگر هم با شعارهای تروغین به قدرت باز گردند، راه گذشته را با قدری تغیر در پیش خواهند گرفت زیرا این نیرو مظهر قدرت سرمایه بزرگ و نیروی وابسته به امپریالیست‌ها بوده و هست. باز گشت این نیرو به کشور و حاکمیت آن

، چیزی جز باز گشت ارتجاع السته ارتجاعی متفاوت با ارتجاع فقهاتی نیست.

نیروی دیگری که از شکست انقلاب بهمن و وضعیت جامعه در حاکمیت اسلامی، نفی انقلاب مردم را نتیجه بگیرد، لیبرالها هستند؛ آنها امروز همچون گذشته مردم و نیروهای انقلابی را به آرامش و عدم توسل به اقدامات انقلابی دعوت میکنند، زیرا براین عقیده‌اند که وضعیت کنونی جامعه مان نتیجه خشونت انقلابی بوده و بگرگیری خشونت از سوی مردم نادرست و عطی ناپسند است. بااین چنین تفکری، لیبرالها قصد دارند مانع از آن شوند که توده‌های مردم و تهیدستان لگدمال شده، خشم انقلابی خود را بروز دهند و برای رسیدن به آمال و آرزوی خود، تعرضی به سرمایه و دستگاه حافظ آنرا آغاز کنند زیرا در چنین صورتی از این نم برای لیبرالها کلاهی دوخته نخواهد شد.

واقعیت اینست که مضموم شرده شدن خشم و قهر انقلابی از سوی لیبرالها بمعنای مضموم شدن قهر ضد انقلابی نیست. بلکه این جریان آوازگر سازش و تسلیم سر آن دارد که قدرت و قهر دستگاه حاکم و نظم مسلط را همچنان حفظ کند تا شورش توده‌ها مهار را از دست حافظان سرمایه خارج ناسازد. نگاهی به موضع‌گیری‌های آنها در ماه‌های قبل از انقلاب و مقایسه آن با موضع‌گیری‌های کمون‌شان، این نتیجه‌گیری را ثابت میکند. آنها در پایان دوره سلطنت شاه و در بحبوحه نبرد انقلابی توده‌ها مردم را دعوت به آرامش کرده و شعار "شاه باید سلطنت کند نه حکومت" را پیش می‌کشیدند و با این شعار خواهان کنار گذاشته شدن شعار "مرگ بر شاه" بودند. پس از انقلاب و حاکمیت ولایت فقیه نیز این جریان در ائتلاف با آن قرار گرفت و تلاش کرد در قدرت دولتی سهمی بدست آورد که میسر نشد و به موضع ایوب‌سیون رانده شد. اما این امر مانع از آن نشد که در استراتژی سازش و کنار آمدن با قدرت مسلط حافظ سرمایه پا بر جا بماند و شعار نفی خشونت از سوی مردم را سر ندهد آنها با این موضع و دیدگاه خود، برآنند که باید با حکومت اسلامی بفر قیمت که شده کنار آمد زیرا اگر این سازش صورت نگیرد خطر شورش توده‌ها و بگرگیری قهر از سوی آنها مجددا مطرح خواهد شد. اما همین لیبرالها که از ترس خشم و قهر انقلابی مردم چنین هراسانند هیچگاه حاضر نشده‌اند به محکومیت قهر و خشونت ضد انقلابی که هم از سوی سلطنت سازماندهی شده بود و هم از سوی حکومت اسلامی در طول حاکمیت ۱۲ ساله‌اش سازماندهی گشته و با بیرحم‌ترین شکلی بکار گرفته شده و میشود، بپردازند و نه تنها چنین اقدامی از سوی آن صورت نگرفته بلکه از همگان می‌خواهند راه‌های سازش و مذاکره و امید بستن به تفسیرات مثبت در حکومت اسلامی را بچوبند و بیابانند. و این سرابی است که چیزی جز سرخوردگی ببار نخواهد آورد.

اما تنها لیبرالها و سلطنت طلبان نیستند که به امید تغییرات مثبت در حکومت اسلامی نشستند، بلکه "چپ‌های نامد و به بیان دیگر توده‌های و اکثریتی‌های سابق و چپهای باصطلاح نواندیش جدید نیز مجدداً به اردوی آوازگران سازش و تسلیم پیوسته‌اند. جریانی که در فردای انقلاب به اردوی

خطر بی آبی در تهران

مسئولان آب رسانی شهر تهران هشدار دادند که از اوایل اسفند ماه مردم تهران با قطع آب روبرو خواهند شد. معاون بهره برداری سازمان آب تهران اظهار داشت که ذخایر آب در سد کرج و لیتان که تامین کننده اصلی آب مصرفی تهران هستند، تنها پاسخگوی مصرف يك ماه و نیم تهران است. سازمان آب تهران به مردم اخطار داده است که در صورت عدم کاهش در مصرف آب، قطع آب تهران قطعی و تریبالوقوع خواهد بود. گفته مسئولان این سازمان کاهش بی سابقه آب در پشت سد ها و احتمال حیره بندی آب در تهران ناشی از خشکالی و کاهش شدید بارندگی در دو سال اخیر و افزایش بی رویه جمعیت تهران است. مهندس میر هادی، معاون بهره برداری سازمان آب تهران نیز در گفتگویی با خبرنگاران اظهار داشت "بحرانی که در نتیجه افزایش بی رویه جمعیت ممکن بود نامنگیر تهران شود. تقلا به مسئولان بالاتر منعکس شده بود، اما آنها از ما توقع دارند که فقط آب بیشتری به تهران برسانیم."

مسئله کمبود آب که اکنون نامنگیر همه مردم تهران شده، مسئلهای است که مردم زحمتکش ساکن جنوب شهر و حاشیه تهران سالهاست با آن دست به گریبانند. هر سال با آغاز فصل گرما و تابستان مسئله اصلی مردم حاشیه نشین و زحمتکش جنوب تهران را مسئله کمبود آب تشکیل میدهد و علیرغم اعتراضات و حرکات متعددی که از جانب آنها انجام گرفته مسئولان رژیم هیچگونه اقدام موثری جهت تاصی این نیاز مردم ندادند. این مسئله که اکنون به یک خطر جدی برای تمامی مردم تهران تبدیل شده، مسئلهای نیست که سران و مسئولان رژیم بیکاره و بطور غیر منتظره با آن مواجه شده باشند. گر چه خشکالی و کاهش شدید بارندگی در دو سال اخیر و هم چنین افزایش بی رویه جمعیت تهران بر ابعاد بحران کمبود آب در تهران افزودند اما مسؤل اصلی این وضعیت، سران رژیم اسلامی هستند که علیرغم آگاهی نسبت به این مسئله نه تنها هیچگونه اقدام موثری در این جهت انجام ندادند بلکه با سهل انگاری نسبت به تامین نیازهای مردم و عدم رسیدگی به سد ها و ... آنها را با خطر نابودی روبرو ساختند. *

★ ★ ★ ★ ★

حرف هم که شده حقوق کارگران برای ایجاد تشکلهای مستقل کارگری و حق اعتصاب برسمت شناخته شده است. حقوقی که بدون آنها از یکطرف هر قانون کاری به قانونی ضد کارگری و ارتجاعی تبدیل میشود و از طرف دیگر هر حقوقی که در این قوانین برسمت شناخته شده باشند نیز از اعتبار ساقط شده و ضمانت اجرایی خود را از دست میدهند.

بدین ترتیب شادمانی سران رژیم از قانون کار ارتجاعی و ضد کارگری که بعد از دوازده سال بتصویب رساندند بی پایه است. چرا که این قانون کار هیچگونه نوهی را در میان کارگران کشور ما ایجاد نخواهد کرد و آرامش را نیز به محیطهای کارگری باز نخواهد گرداند. *

نگاهی به رویدادهای مهم ماه

اعدام زندانیان سیاسی ادامه دارد

بار دیگر دژخیمان رژیم جمهوری اسلامی، چندین تن از فرزندان مردم کردستان را در مقابل حوختههای مرگ قرار دادند. طبق گزارشات انتشار یافته از جانب حزب دمکرات کردستان ایران، هفت تن از پیشروگان این حزب اخیرا توسط آدمکشان رژیم در زندانهای کردستان اعدام شدند. اعدام این مبارزان در شرایطی صورت میگردد که نماینده ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد، دومین سفر خود به ایران را به اتمام رسانده و گزارش جامعی از کشتار و شکنجه مردم ایران و سلب حقوق انسانی مردم توسط جمهوری اسلامی را ارائه داده و مجامع بین المللی حقوق بشر نیز به همین دلایل رژیم ایران را محکوم کردند و از آن خواستند که دست از این اعمال وحشیانه بردارد. اما اعدام جانبدارانه پیشروگان حزب دمکرات و اعدام مدتها تن از قربانیان مواد مخدر، پس از این سفرها و گزارشات و محکومتهای بین المللی، بار دیگر ثابت میکند که اکتفا به محکوم کردن رژیم نمیتواند مانع از نقض شدید حقوق بشر در ایران شود. به این لحاظ است که باید مجامع بین المللی و حامیان حقوق انسانی، دولتها و کشورهای جهان را به قطع حمایتهای اقتصادی و سیاسی از جمهوری اسلامی دعوت کنند و از این طریق رژیم جمهوری اسلامی را همانند رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی تحت فشارهای حدی بگذارند. فشارهایی که میتواند به مبارزه انقلابی مردم ایران در دستیابی آزادی یاری رساند. *

کار کنونی که ما تلاشی چند ماهه مجمع تشحیر مصلحت، بصورت قاموسی اسلامی در آمده، تامین کننده حقوق کارگران است. چرا که بقول آنها "قانون کار جدید جمهوری اسلامی از محتوای انقلابی و سیار خوبی برخوردار است، شکلی که میتوان گفت بسیاری از مواد آن در سطح استانداردهای بین المللی است و بعضی از مواد آن حتی از استانداردهای بین المللی هم فراتر رفته است." اگر چنین باشد باز هم ما تکیه بر اعترافات سران رژیم میتوان گفت که قانون کار زمان شاه نیز که آنهم مورد لعن و نفرت سران رژیم فرار داشت نیز از چنین خاصیتی برخوردار است چرا که سران رژیم در همین حید ماه پیش در درگیریهایشان با شورای نگهبان اعتراف کرده بودند که قانون کار اسلامی آنها از نظر محتوا تفاوت چندانی با قانون کار زمان شاه ندارد. مضافا اینکه اگر معیار سران رژیم از استانداردهای بین المللی، استانداردهای بین المللی قرون وسطی باشد، باید گفت که این قانون حتی از قانون کار عقب ماندترین کشورهای سرمایه داری کنونی که معمولا مورد اعتراف مجامع بین المللی از نظر رعایت حقوق کار قرار دارند نیز عقب ماندهتر است. چرا که در این قوانین لاقا در

تصویب قانون کار اسلامی

قانون کار اسلامی بالاخره پس از دوازده سال کشمکش سران و جناحهای رژیم و بن بست مجادلات بی سراجام مجلس و شورای نگهبان به تصویب شورای تشخیص مصلحت نظام رژیم فقها رسید. سران رژیم و از جمله رفسنجانی (در نماز جمعه ۷ دی ماه) با خرسندی پایان کشمکش مضحک دوازده ساله خود در تصویب قانون کار اسلامی را اعلام کردند. گر چه با تصویب این قانون کار ضد کارگری و ارتجاعی موجهی برای خرسندی سران رژیم از این نظر که کارگران کشور ما به آن توهمی پینا کنند و بقول برخی از سران تصویب این قانون آرامش را بر محیطهای کارگری باز گرداند وجود ندارد. ولی هر کس از خود میبرد راستی این مجادله دوازده ساله برای چه بود و چرا اینهمه تاخیر و دیر کرد میباید در تدوین و تصویب قانون کار اسلامی بوجود بیاید و بقول سلامتی نماینده تهران در مجلس مایه خجالت و ناسف سران رژیم را فراهم بیاورد؟ آیا واقعا سران رژیم فقها باز هم بقول سلامتی به "تحول در فقه شیعه نیاز داشتند" تا بتوانند قانون کار اسلامی خود را بتصویب برسانند؟ و اگر چنین است چرا نیاز به این تحول در فقه شیعه در رابطه با تصویب قوانینی منفع سرمایه داران وجود نداشت؟ سرمایه دارانی که از صدقه سر همین رژیم ۵۵ برابر به ثروت خود در مقایسه با زمان شاه افزودند و در همین اواخر و تنها در عرض چند ماه با تصویب قوانین و تصمیمات برق آسای سران رژیم فقها، تمامی دارائیهای مردم این کشور از بزرگترین صنایع و معادن گرفته تا جنگلها و مراتع ملی شده را صاحب شدند. آنها که مجادله سران و جناحهای رژیم بر سر قانون کار اسلامی را طی دوازده سال تعقیب گردانند، بخوبی از اعترافات خود سران رژیم دریافتهاند که مشکل اصلی فقهای رژیم در تدوین و تصویب قانون کار مشکل فقهی نبوده و نیست. گر چه برای سران رژیم اسلامی انطباق اعتقادات عهد عتیقی و ارتجاعیشان با نیازهای جامعه مدنی امروزی یک مشکل واقعی بوده و هست. اعترافات اعضای شورای نگهبان بعنوان کارشناسان فقهی و مخالف اصلی قانون کار اسلامی در طی این مدت نشان داده که مخالفت آنها در رابطه با باصطلاح مغایرت این قانون با قانون اساسی و شرع اسلام. نه از زاویه مشکل فقهی بلکه اساسا از زاویه مشکل مالی بوده است. آنها نگران این بودند که جمهوری اسلامی با تصویب قانون کار خود قادر نخواهد بود از عهده تامین بار مالی که از تصویب آن ناشی میشود، برآید. همگام با هراس تکوکرتهائی که بقول سلامتی از این میترسند که "بعد از اجرای این قانون ممکن است محیط کارگری، محیط متشنجی باشد و کار کم شود و در نتیجه تولید کاهش پیدا کند." بطور خلاصه مسئله اصلی سران رژیم در مجادلاتشان بر سر تصویب قانون کار خود این بوده که چگونه میتوان در محیطهای آرام کارگری به استثمار کارگران و افزایش تولید دست یافت.

بهر حال ادعای سران رژیم ایست که قانون

جهان و جنگ

ازن در اتمسفر (سوراخ ازن)، سیر جلوگیری از تاش میزان غیر مجاز و خطرناک از اشعه ماورا بنفش به زمین از بین می‌رود. ما تابش بیش از حد اشعه ماورا بنفش خطرات مستقیم و شدیدی متوجه انسان می‌شود که میتوان از آن جمله بروز انواع سماریا از جمله سرطان پوست را نام برد.

سیستم حیاتی و اکولوژیکی زمین در بالاترین حد پیچیدگی و تکامل، حساسیت و شکنجگی ریادی دارد. تغییر هر کدام از عوامل موثر در این سیستم پیچیده که بنوبه خود با سایر عوامل این سیستم ارتباط هستند، تعادل سیستم را بهم میزند، در چنین صورتی باید سست به هر تغییر حتی جزئی در این بقیه در صفحه ۲۶

مرگ طبیعت!

فاجعهای که پیش از شروع جنگ خلیج فارس و حمله به عراق از آن صحبت میشد، بوقوع پیوسته و هر لحظه بر ابعاد آن اضافه میشود. با آتش گرفتن جاهای نفت کویت و نشت مقادیر انبوه نفت به خلیج فارس وضعیت وحشتناک آلودگی محیط زیست در گستردهترین سطح مطرح گردید. اما واقعت اینست که شروع این فاجعه از همان لحظه آغاز مبارزاتی هوایی عراق بوده و محدود به مسائل نفت هم نمیشود چرا که علاوه بر آن، نایمات ناشی از صدمات وارده به صنایع اتمی و شیمیایی عراق نیز عوامل مهمی در این مورد هستند.

مروری بر میزان و عواقب صدمات ناشی از سوختن و نشت نفت جاهای نفت کویت آورده سبب و مرگباری را که در کمین حیات در بخش اعظم قاره آسیا و متعاقب آن در دیگر نقاط سیاره نشت است تصویر میکند. برابر یک بررسی که در آلمان فدرال صورت گرفته، خاموشی کردن آتش سوزی در ۳۶۰ جبهه نفت موجود در کویت در شرایط عادی به یکماه وقت نیاز دارد و در این مدت چیزی بیش از ۴۵۰ هزار تن دوده در فضا پخش میشود. این دوده بصورت یک لایه متراکم، فضای مناطق مرکزی و جنوبی ایران و کشورهای جنوب خلیج فارس و شبه قاره هند را پوشانده و بظرف چین و شرق آسیا گسترده میشود. و بعد از چند ماه بخش اعظم قاره آسیا را میپوشاند. این برده نود در چنین صورتی مانع از رسیدن نور خورشید به زمین و در نتیجه سرد شدن درجه حرارت بین ۱۵ تا ۲۰ درجه سانتیگراد میشود. بعلت نرسیدن نور خورشید و اشعه ماورا بنفش آن بزمین، گیاهان قادر نخواهد بود تا تبدیل عناصر و املاح معدنی به مواد آلی (فتو سنتز) که برای ادامه فعالیت حیاتی بدن نیاز دارند، به زندگی ادامه دهند. و این یعنی قطعی شدن مرگ طبیعت! مطابق همان بررسی ادامه این وضع بعد از یکسال منجر به کشیده شدن دامنه فایعه به اروپا و امریکای شمالی هم میشود.

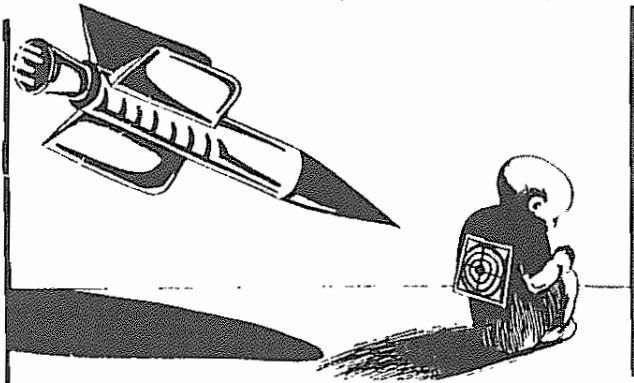
بحث در این مورد دیگر از حد بررسی و مطالعه و هشدار گذشته و هم اکنون فایعه در حال پیش روی است. ضرباتی تا این حد وسیع و قطع حیات در این مناطق را چگونه میتوان جبران کرد؟ خصوصا در زمانیکه بیشترین امکانات تکنیکی و مالی نه برای رفع این فایعه که برای تداوم جنگ و تخریب و لاجرم شعله‌ورتر کردن جاهای و گسترش ابعاد این فاجعه بکار می‌رود.

باید در نظر داشت که اگر تلاش برای جلوگیری از گسترش آتش سوزی در جاهای نفت، با خاموش کردن آتش سوزیهای تا کنونی و همینطور خاموش کردن جنگ، موفقیت آمیز هم باشد، باز نمیتوان بر میزان صدمه شدید تا کنونی ناشی از اشتعال نفت که در سیستم حیاتی زمین از طریق تغییرات حاصله در شرایط آب و هوایی و اتمسفر جدید آمده چشم پوشید. میزان گاز کربنیک و سایر گازهای تولید شده

جنگ و انحصارات صنعتی - نظامی

کارشناسان صنایع نظامی می‌گویند که جنگ خلیج فارس میتواند اعتبار جمعی برای صنایع نظامی در میان افکار عمومی ایجاد کند. یکی از کار چاق کنهای صنایع نظامی ابزار امیدواری میکند که جنگ خلیج فارس شرایط را برای اخذ اختیارات جدید و تصویب برنامههای تسلیحاتی در کنگره مناسب ساخته است. دولت بوش نیز تلاش میکند تا با تبلیغ همه جانبه موشک پاتریوت که تکنولوژی آن بخشی از تکنولوژی مربوط به جنگ ستارگان است بخش طرح "موشکهای دفاعی" جنگ ستارگان یا (SDI) را نجات دهد. منابع نزدیک به حکومت بوش می‌گویند او بحای (SDI) یا "استار دفاع استراتژیک" که اساسا هدف آن مقابله با خطر اتحاد شوروی بود طرح جمعی ما عنوان TMD یا ابتکار موشکهای دفاعی مستقر بر روی زمین

دنباله از صفحه ۱
هر سکوی پرتاب باثربیت ۵۰ میلیون دلار است و تا سال ۹۲ این شرکت (بر اساس قرار داد ۱۹۸۷ با پنتاگون) چهار هزار موشک به ارزش ۴ میلیارد دلار به ارتش آمریکا تحویل خواهد داد. در ۲۱ ژانویه شرکت "ریتون" بیلان سال ۹۰ خود را منتشر کرد. مطابق این بیلان مجموعه فروش سال گذشته ۹/۳ میلیارد دلار و سود شرکت بالغ بر ۵۵۷ میلیون دلار بوده است با سفارشات جدیدی که حجم آن بالغ بر ۸/۸ میلیارد دلار میباشد (که از آن میان ۶/۶ میلیارد دلار به پنتاگون اختصاص دارد) آینده بسیار درخشانی در انتظار این شرکت میباشد. تنها کافی است خاطر نشان سازیم که ارزش سهام "ریتون" از ۱/۶۲ دلار



را پیشنهاد خواهد کرد. دلایل اصلی برای تصویب بودجه عبارت خواهد بود از استراتژی جنگ با شتاب متوسط یا مقابله با تهدیدات قدرتهای نظامی منطقه‌ای، تهدیدات آینده که ناشی از تجزیه شوروی و پیدایش جمهوریهای ناسیونالیست با زادخانه پیشرفته نظامی است. کار چاق کنهای صنایع نظامی که با برخی از نمایندگان حزب دمکرات در مجلس آمریکا تماس گرفتند ابزار امیدواری میکنند که احتمالا بر سر (TMD) میتواند سازش صورت گیرد. اما در شرایط دنیای پس از جنگ سرد برای زمینه سازی برنامههای تسلیحاتی جدید باید قلا اذهان را آماده ساخت و "پاتریوت" نام شب این تبلیغات برای صنایع تولید مرگ و جنگ است. ●

هر سهم به ۷۳/۸۷۵ دلار افزایش یافته است چنین وزیر دفاع آمریکا از خدمات روسای جمهور قبلی از جمله رونالد ریگان تجرد مینماید که با بر کردن زرادخانه نظامی آمریکا (هزینه تسلیحات در دوره ریگان ۲۴۰۰ میلیارد دلار بوده است) این کشور را در برابر تهدیداتی از نوع بحران خلیج تجهیز کردند و اعلام میکند که مسئولیت ما در برابر نسلهای آینده این است که برای آنها زرادخانههای پر و پیشرفته به ارت بگذاریم بطوریکه در موارد مشابه آنها نتا گوی ما باشند! سردمداران میلیتاریسم بدین ترتیب فرصت را مغتنم شمرده و تلاش میکنند تا صنعت تولید مرگ را نجات دهند جاک مد زلیوسکی تحلیلسر نیویورکی وابسته به موسسه "پین و بر" و از

در لابلای مطبوعات

مبانی برنامه اکثریت

"الف مومنی" در شماره ۸۱ نشریه کار، طی مقالهای با عنوان "در باره مبانی برنامه ما"، محورهای اصلی سند موسوم به "اهداف سیاسی و رؤس خط مشی ما" را که توسط کمیسیون منتخب شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق (اکثریت) تهیه شده، تشریح کرده است.

مومنی - که خود عضو همین کمیسیون است - به مطرح بودن این سؤال در کمیسیون یاد شده اشاره میکند که آیا سوسیالیسم یک نظام اقتصادی - اجتماعی است، یا فقط مجموعهای از ارزشهاست؟

بدون تردید، سوسیالیسم منهای یک نظام ارزشی با فلسفه وجودی سوسیالیسم در تناقض است و هدف سوسیالیسم، دستیابی بشریت به ارزشهای بالای انسانی است. اما زیر سؤال بردن سوسیالیسم بعنوان یک نظام اقتصادی - اجتماعی و طرح این تز که سوسیالیسم فقط نظامی از ارزشها باشد چیزی جز طرح این ادعا نیست که دستیابی به ارزشهای سوسیالیستی نیازمند نظام اقتصادی - اجتماعی سوسیالیستی نیست و تحت نظام اقتصادی - اجتماعی سرمایه داری هم امکان پذیر است.

مومنی اگر چه میگوید که طرح سؤال به این صورت را چندان صحیح نمیداند و ترسیم مرزی عبور ناپذیر بین این دو تفسیر از سوسیالیسم را دشوار مییابد، اما در سرتاسر نوشته خود، از سوسیالیسم فقط معنای مجموعهای از ارزشهایی که فقط در طرد سوسیالیسم بمناهی نظام اقتصادی - اجتماعی و تحت نظام سرمایه داری قابل دسترسند سخن میگوید. وی با عزیمت از این ایده لیبرالی که دموکراسی مستلزم ضدیت با انقلاب است، اعتقاد لنین را به انقلاب سوسیالیستی، با این تز او که جز از طریق دموکراسی راهی به سوسیالیسم وجود ندارد، متناقض جلوه داده و میگوید که این تز لنین در مقابل اندیشه انقلاب سوسیالیستی که وجه غالب تفکر او بود تاب نیاورد و حاصل تحقق اندیشه انقلاب سوسیالیستی آن شد که دیدیم!

مومنی ابراز تاسف میکند که "اکثریت" با وجود آنکه ظرفیت فکری تعیین تکلیف با ایده "انقلاب سوسیالیستی" را داشت، بدلیل عدم تدارک کافی نتوانست این ظرفیت را در مصوبات کنگره اول منعکس سازد. وی میگوید ایده انقلاب سوسیالیستی بر این تز مبتنی بوده که برخلاف مناسبات سرمایه داری که تحت رونای فئودالی شکل میگرفت، مناسبات سوسیالیستی تحت رونای سرمایه داری نمیتواند شکل بگیرد. مومنی میافزاید: "واقعیت آن است که همد تخراب بشریت معاصر در تقابل با این افکار قرار دارند و به قول یکی از پیش کسوتان نهضت سوسیالیستی کشورمان (در گفتگو با یکی از نشریات داخل کشور) امروزه اگر مارکس و انگلس از گور بدر بقیه در صفحه ۹

حزب دموکراتیک ۰۰۰ اشکال کار در کجاست؟

مورد انتقاد قرار داده و کوشیده است از یکسو ثابت کند که مشروطه خواهی چیزی جز فرقه‌ای از سلطنت طلبی نیست؛ و از سوی دیگر بختیار را بطور مشخص از سه زاویه رابطه با سلطنت طلبیها، وابستگی به قدرتهای خارجی و غیر دموکراتیک بودن روابط نرون تشکیلاتیاش معرفی کرده است. اما "سعید" سپس می‌پسند:

"در آنچه به رفقای ما باز میگردد، انتقاد اساسی من این است که آنها بنون در نظر آوردن این پیشقدم و عملکرد و بدون توضیح روشنگرانه، نگاه مسئله همکاری، با بیعت مقاومت ملی را بعنوان

راه آزادی، نشریه "حزب دموکراتیک مردم ایران" در شماره ۶ خود مقالهای دارد با عنوان "کدام سباست در برابر نهضت مقاومت ملی ایران؟" با امضای "سعید".

نویسنده مقاله در ابتدا ابراز تعجب میکند که برخلاف اسناد کنگره دوم این حزب که طالب قوام یافتن جبهه جمهوریخواهان بوده است، در چند ماه اخیر بحث پیرامون نهضت مقاومت ملی و سلطنت طلبیها بطور جدی در صفحات راه آزادی مطرح شده است. وی بی آنکه از مالک امیر خسروی نام ببرد و به ارزیابی وی از شاپور بختیار بعنوان یک شخصیت دمکرات و ملی مستقیماً استناد کند، این ارزیابی را

برگزاری کنگره فوق‌العاده سازمان فدائی - ایران

عدهای دیگر در ارزیابی از بحران به کاستیهای فعالیت پراتیکی نقش درجه اول می‌دادند. قطعنامه‌های این دو گرایش به تصویب نرسیده و "قطعنامه گرایش سوم" که به اهم وظائف پیشروی در بعد تشویک - سیاسی و تشکیلاتی پرداخته و پیشبرد وظائف تشویک و پراتیک را در تعادل معینی ننتیجه می‌گیرد با ۶۲/۰۶ در صد رای موافق نمایندگان "به تصویب رسیده است."

در هر دو قطعنامه ارائه شده درباره "جنبش کمونیستی و سیاستهای اثنالائی"، گرایشی که اصول و منای ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی را نادیده می‌گیرد و همه جریانات را بر منای دموکراسی نرون سازمانی و تسعیت اقلیت از اکثریت فرا میخواند، تقبیح شده؛ و نیز گرایشی که اختلافات فرعی ایدئولوژیک و سیاسی را عمده میکند محل وحدت اصولی ارزیابی شده است.

در قطعنامه مصوبه کنگره فوق‌العاده سمت گیری در جهت وحدت با جریانات مارکسیست - لنینیست براساس برنامه و اساسنامه سازمان؛ و در این راستا، شرکت در مساحات ایدئولوژیک - سیاسی بین نیروهای چپ انقلابی بمنظور همکاری کمونیستها مورد تاکید قرار گرفته؛ سمت اصلی مبارزه ایدئولوژیک علیه سوسیال - دموکراسی تعیین شده و ضرورت مبارزه قاطعانه علیه دکماتیسم و استالینیسم یاد آوری شده است.

در اتحاد عطا نیز تقدم و اولویت بر جریانات مارکسیست - لنینیست و جریاناتی که در خارج چوب خطوط اصلی برنامه حمله دموکراتیک - ضد امپریالیستی قرار داده شده؛ در انتخاب نیرو برای اتحاد عطا، مساله تقویت نیروی سرنگونی رژیم و طرد سلطنت جزو ملاکهای مهم اعلام شده است.

ما برگزاری کنگره فوق‌العاده سازمان فدائی - ایران را گامی به جلو و مصوبات آنرا مثبت ارزیابی میکنیم و برای رفقا آرزوی موفقیت روز افزون داریم.

شماره ۱۵ نشریه اتحاد کار، گزارش اجمالی کنگره فوق‌العاده سازمان فدائی - ایران و مصوبات آنرا منتشر کرده است.

کنگره فوق‌العاده، ضرورت اصلاح و تکمیل برنامه را تصویب کرده است. در قطعنامه مربوطه آمده است: "۰۰۰ سازمان ما بعنوان یک سازمان مارر کمونیست بانی خواهد ماند و با دفاع از منافع کارگران و زحمتکشان و تمام توده مردم در جهت پیشبرد یک مشی انقلابی تلاتی خواهد کرد. ۰۰۰ این واقعیات نیستند که براساس مارکسیسم گسترش می‌یابند بلکه این مارکسیسم است که براساس واقعیات گسترش و تکامل می‌یابد و بنابراین در برابر هیچ دکم ایدئولوژیکی که بخواهد در برابر پیشرفت مبارزه در راه این آرمانهای انسانی ماسی ایجاد کند متوقف نخواهیم شد."

مسائلی که بحث روی آنها را کنگره برای اصلاح و تکمیل برنامه در دستور کار آتی سازمان قرار داده است عبارتند از: "مقوله‌های دوران تاریخی کنوسی، تضادهای اصلی جهانی و نقش و جایگاه هر یک از آنان در تحولات جهان امروز؛ جهت و آینده بر سترویکا در شوروی و نیز در زمینه مسائل جدید مطروحه در حش جهانی کمونیستی نظیر اشکال مالکیت اجتماعی در سیستم سوسیالیستی، رابطه برنامه ریزی و بازار تنظیم اقتصاد سوسیالیستی، چونگی ساختار حاکمیت سوسیالیستی و سازماندهی خود گردانی توده‌ای و تلفیق دموکراسی نمایندگی یا دموکراسی مستقیم، کیفیت رابطه بین حکومتهای خود مختار ما حکومت مرکزی در سوسیالیسم و رابطه بین ملاکهای عموم بشری و طبقاتی".

مطابق گزارش اجمالی، در ارزیابی از جایگاه فعالیت‌های ایدئولوژیک و نقش و جایگاه پراتیک سازمان اختلاف نظر وجود داشته است. عدهای از نمایندگان پاسخگوئی به گره‌های تشویک - سیاسی مطروحه در حش کمونیستی را وظیفه اصلی سازمان دانسته،

بابک امیر خسروی برای حبه ساختن با شاپور بختیار و نهضت مقاومت ملی همانقدر میتواند ناشی از بی اطلاعی آنان از سابق و روابط و مواضع آنان باشد که دمکرات و آزادیخواه نامیدن امثال مهندس بارزگان و طرفداران قانون اساسی جمهوری اسلامی و حکومت اسلامی، و "سناریو" نویسی‌شان برای "افزودن" آنان بر ترکیب کمونی حکومت اسلامی!

نه، آقای سعید، اشکال کار بابک امیر خسروی و امثالشان در "متدولوژی" گزینش موفتین نیست، در درک اینان از آزادی و دمکراسی است. اینان از آزادی و دمکراسی همان را می‌فهمند و میخواهند که بختیارها و بازگانها، اینان مرتجع‌اند. لب قضیه این است؛ - و نا گفته نماند که اشکال کار شما هم این است که فکر میکنید در دموکراتیسم و آزادیخواهی اینان حرفی نیست و اگر عیبی هست در متدولوژی‌شان است! ●

ملی معرفی کنند و لذا از این زاویه به متحدین احتمالی ما با دست و دل بازی مدال دمکراتیک یا ملی بودن می‌دهند.

آنچه که آقای "سعید" متدولوژی نادرست نامیده است، یعنی مدال دادن به کسانی فقط بخاطر آنکه آنها از نظر خود میتوانند با ما دست به اتحاد سیاسی بزنند، در فرهنگ سیاسی، بی پرستی و فرصت طلبی نام دارد و نه متدولوژی نادرست! گذشته از این اصل موضوعی که باید نظر آقای "سعید" را به آن جلب کرد این است که دمکرات و ملی نامیدن شاپور بختیار توسط بابک امیر خسروی و همفکرانش، مطلقاً ناشی از خامی، بی اطلاعی، و یا اشتباه در ارزیابی آنان نیست، بلکه درست بخاطر آن است که آنها قصد ائتلاف با سلطنت طلبان را دارند؛ بخاطر آن است که درکشان از دمکرات و ملی بودن، ما درک شاپور بختیار انطباق دارد. تلاش امثال

بکی از "مولفهای دمکراسی" در ایران پیش میکنند. این رفقا هر حد در مورد سایر سروه‌های ایوب‌سیون (مجاهدین خلق، حزب توده ایران، راه کارگر و...) همد جوانب را با وسواس می‌بینند و مثلاً واستکی حزب توده ایران به شوروی را بکی از دلائل مهم استتکاف از اتحاد عمل با آن قلمداد میکنند، و یا اسم راه کارگر را به دلیل اعتقاد به دیکتاتوری پرولتاریا در دوران سوسیالیسم از فهرست مولفهای دمکراسی خط می‌زنند، با این وجود در مورد نهضت مقاومت ملی ایران این اصول و "حساسیت"ها رنگ می‌پزند.

آقای سعید سپس می‌افزاید: "به نظر میرسد این روانشناسی بیشتر زمینه در متدولوژی نادرست در انتخاب متحدان سیاسی دارد. برخی از رفقا سعی میکنند همه نیروهای را که میتوانند از نظر خود ما دست به اتحاد سیاسی بزنند، دمکراتهای خوب و

دوازدهمین سالگرد ● ● ●

دنباله از صفحه ۱۳

جمهوری اسلامی است. و این مهم جز از طریق سرنگونی آن شدنی نیست. بنابراین آنها که خود را دمکرات و آزادیخواه مینامند ولی از شعار سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی بمثابه حکومتی ضد دمکراتیک و ضد انقلابی و مقدمترین مانع پیشروی جامعه بسوی آزادی و دمکراسی تیری می‌جویند، نه دمکراتند و نه آزادیخواه. و این حکمی است که به یکان در مورد سلطنت طلبان، لیبرالها و چپهای نادم و باصطلاح نواندیش صادق است. در ایران امروز کنار گذاشتن شعار سرنگونی رژیم اسلامی با پشت پا زدن به دمکراسی و آزادی مترادف است و از اینرو باید برای دفاع از دمکراسی و آزادی و برای کشودن راه هر تحول مترقی و انقلابی، در راه سرنگونی رژیم اسلامی جنگید، اما این جنگیدن نمیتواند بدون داشتن ارزیابی دقیق و درست از نقاط قوت و ضعف اردوی انقلاب و اردوی ضد انقلاب، بدرستی و با موفقیت به پیش رود. شکست انقلاب بهمن و حوادث دوازده ساله پس از آن این حقیقت را کاملاً آشکار کرده است که بدون دفاع پیگیر و راستین از دمکراسی و آزادی و بدون خارج کردن این شعار از دست متعین فروتن آن نمیتوان مبارزای موثر علیه حکومت اسلامی را سازمان داد و نمیتوان در بسج و سازماندهی مردم موفق شد.



مبانی برنامه ● ● ● دنباله از صفحه ۸

آبند و گشت و کناری در اروپا داشته باشند بخش نه چندان کوچکی از خواسته‌ها و مطالبات آرزوی خود را تحقق یافته می‌بینند بی آنکه رونمای سیاسی که در ترمینولوژی گذشته "سرمایه داری" خوانده میشود، با انقلاب سوسیالیستی دگرگون شده باشد.

مومنی ابراز خوشوقتی میکند که کمیسیون موفق شده است نسبت به فرمول مهم کنگره که میگوید "ما برای دستیابی به ارزشهای سوسیالیستی مبارزه میکنیم" قدمی به جلو برداشته و از این ارزشها نام برده است: آزادی، دمکراسی، برابری و همبستگی.

مومنی می‌نویسد که کنگره نتوانست پیرامون "انترناسیونالیسم پرولتری" صراحتاً اظهار نظر کند، ولی در کمیسیون مباحثاتی پیرامون این مساله صورت گرفت که حاصل آن جایگزینی مفهوم "همبستگی" به جای "انترناسیونالیسم پرولتری" است. وی تذکر میدهد که در سند مورد بحث، "همبستگی" هم بمثابه آلترناتیو "انترناسیونالیسم پرولتری" مطرح شده و هم درک امروز آنان از چگونگی "مبارزه طبقاتی" را بیان کرده است. این همبستگی که جایگزین "انترناسیونالیسم پرولتری" شده گفته مومنی و به نقل از سند تهیه شده توسط کمیسیون، نه تنها ناظر بر ضرورت همکاری و همیاری جهانی نیروی کار و زحمت، بلکه در پیوند با این ایده که "همبستگی صنای همیاری و مشارکت همه مردم ایران برای جامعه نوین و پیشرفته"، درک ما از مبارزه طبقاتی را نیز بیان میکند.

این درک از مبارزه طبقاتی گفته مومنی اشکال متعدده مبارزه طبقاتی را که بر پذیرش اصول

آزادی، دمکراسی، برابری و همبستگی" (از جانب نیروی کار و زحمت از یکسو و سرمایه داران و صاحبان قدرت و ثروت و دولت از سوی دیگر) "استوار است، پیش می‌نهد". وی در مقابل کسانی که این همبستگی را تسلیم در مقابل طبقات حاکم و تئوری آستی طبقات "وامود می‌سازند" جوامع سرمایه داری غرب را شاهد می‌آورد و میگوید: "در اینگونه جوامع کارگران و زحمتکشانی بیدی و فکری بر پایه اصل همبستگی در سدیگها، تعاونی‌ها، انجمنها و احزاب سیاسی متشکل شده‌اند تا در مقابل دولت و سرمایه داران از منافع و خواسته‌های خود دفاع کنند و در عین حال وجود ضامنهایی معتبر دمکراتیک، همبستگی دولت و مردم در ابعاد ملی و همبستگی کارگر و سرمایه دار در محدوده کارخانه را به واقعیتی انکار ناپذیر بدل کرده است."

مومنی در رابطه با آنچه "انتخاب اجتماعی" مینامد، می‌نویسد که "سازمان به اتکای یک نظام فکری پیرامون مطالبات اقشار مختلف اجتماعی موضع می‌گیرد و این موضع الزاماً شامل دفاع همبستگی از یک قشر و طبقه خاصی نمیشود و حزب ما به طبقه خاصی تعلق ندارد" و این فرمول کمیسیون را هم نقل میکند که "سازمان ما حزب هیچ طبقه خاصی نیست."

برای همبستگی مردم و دولت و برای همبستگی کارگر با سرمایه دار، البته اینچنین حزبی لازم است؛ کما اینکه برای دستیابی به نظام ارزشی و مطالبات و آرمانهای آن "گشت و کناری در اروپا" کافی است! ●

زنده باد آزادی! زنده باد سوسیالیسم!

نگاهی به مهمترین مسائل جنبش کارگری (۲)

کارگران برای چه مطالباتی

مبارزه می‌کنند!

کفتم که دوران نازسازی، دوران گسترش جنبش کارگری خواهد بود و علیرغم مشکلات و موانع بسیار بر سر راه سازمانیابی طبقه کارگر، بی‌رسی و تشکیلات طبقاتی کارگران در این دوره از زمینه مناسبی برخوردار است. اما، وقتی از گسترش جنبش کارگری سخن می‌گوئیم، بی‌تردید باید تصویر روشنی از محلهای آن نیز بدست دهیم - درگیری و مبارزه طبعا بر سر مطالباتی صورت میگیرند که افزون‌ترین نیازهای کارگران برمیخیزد با اینکاس سیاستهای رژیم در قبال طبقه کارگر است. و در جریان همسر مبارزه است که صفوف کارگران متحد میگردد و گردانهای طبقه برای نبردهای بزرگتر آرایش مییابند. شکل نتیجه مبارزه بر سر مطالبات معینی است؟ جدا از اینکه این مطالبات بدست آید یا نه؟

اگر دوران نازسازی، با تشدید استثمار نیروی کار مشخص میگردد، قتل از هر چیز مبارزه سرری ازایش دستمزد ها و دفاع از سطح معیشت کارگران، در دستور قرار میگیرد. گسترش هر چه بیشتر فقر و فاقه و دامد وسیع ارتش ذخیره کار، زمینیه مسامی است برای تعرض و حربه رژیم اسلامی و سرمایه‌داران به سطح معیشت کارگران. بر همین مناسبت که ما طی سالهای اخیر با کاهش مداوم سطح زندگی و دستمزدهای واقعی کارگران روبرو شده‌ایم. و این در حالی بوده است که حتی دستمزد های اسمی نیز همچنان ثابت مانده‌اند و یا در حد چند تومانی افزایش یافته‌اند که به هیچ وجه کفایت زندگی حداقل را نمیدهد. اما در این جنگ بیرحمانه کارگران بتدریج درمییابند و هر چه گذرد ما روشنی بیشتری درخواهند یافت که برای نجات از سرگرد تدریجی راهی جز مبارزه برای افزایش دستمزد در سطح هر چه وسیعتری از طبقه، ندارند. مدتهاست که دیگر از اعتراضات پراکنده در واحدهای مجزا کاری ساخته نیست. پس باید دستها را در دابره وسیعتری به یکدیگر گره زنم.

سیستم پرداخت دستمزد در ایران، گونه‌ای طراحی شده که از تمرکز مبارزه بر سر افزایش دستمزد در سطح طبقه جلوگیری شود. حداقل دستمزد نه بصورت يك كلیت، بلکه در اجزای مختلفی پرداخت میگردد که اولاً تعرض به دستمزد کارگران را از جانب دولت یا سرمایه‌داران ساده‌تر میسازد؛ ثانیاً شعار اصلی افزایش دستمزد را در شعارهای فرعی دیگر مستعب کرده از شکلگیری اراده واحد جلوگیری میکند؛ ثالثاً با سرک کارگران، آنان را به افزایش تولید وامیدارد. برای پیشبرد مبارزه همه‌جانبه‌ای در جهت دفاع از سطح معیشت کارگران، باید علیه این سیستم نیز مبارزه نمود.

کارگران باید بروشنی دریابند که کارکرد این سیستم پرداخت مزد چیست و چرا باید شعار افزایش دستمزد متناسب با افزایش تورم، به شعار اصلی آنان در دفاع از سطح معیشتشان تبدیل گردد. کارگران باید بدانند که مزایایی چون حق بهره‌وری، نداشتن و امتیاز برای آن طرح میشوند که دست سرمایه‌دار برای دامن زدن به پراکندگی میان کارگران و ملا - خور کردن بخشی از دستمزد آنان - هرگاه که فرصت مناسب باشد - سازشده - سایرین کارگران باشد. خواهان پرداخت دستمزد یکپارچه باشند کسه از طریق فرار دادهای دسته جمعی میان کارگران و سرمایه‌داران یا دولت متناسب با سطح تورم تعیین میگردد. کارگران به همین ترتیب مطالبات خواهان برجسته شدن طبقه کاری باشند، که تشدید هر چه بیشتر استثمار کارگران را امکانپذیر کرده و سلامت جسمی آنان را ناخطر جدی روبرو میسازد.

اما تشدید استثمار کارگران تنها با منجمد کردن دستمزدها و با کاهش دستمزدهای واقعی صورت نمیگیرد. در شرایطی که بالا بردن سرعت کار دلیل محدودیتهای تکنولوژیک و همچنین ارزیابی نیروی کار امکانپذیر نیست. افزایش ساعات کار یکی از رایج‌ترین اشکال تشدید استثمار کارگران است. ساعت کار روزانه در جمهوری اسلامی ۸ ساعت میباشد. اما این حرفا ظاهر قند است. ساعات کار واقعی امروزه حتی از ۱۲ - ۱۰ ساعت نیز بالاتر است. دلیل ناشی آمدن سطح زندگی، اغلب کارگران، سالیانه که روزانه چندین ساعت اضافه‌کاری میکند. علاوه بر این مسئولان کارخانه، با پرروشی تمام، برای کارگران اضافه‌کاری اجباری تعیین میسازند. همین ترتیب اغلب کارگران با کارمندان، امروزه به يك با دو شغل جسمی نیز مشغولند تا شاید سببوسيله نان بخور و بمسیری برای خانواده خویش دست و پا نمایند. و ناگفته پیداست که این سطح از فعالیت آشکارا سلامت جسمی کارگران را تهدید میکند. مدتهاست که آمار مرگ و میر ناشی از شدت فعالیت در میان کارگران همچنان سیر صعودی مییابد. افزایش آمار سوانح ناشی از کار در واقع خود جزئی از این مسئله است. بدین ترتیب، مبارزه برای کاهش ساعت کار روزانه نیز از جمله مهمترین محورهایی است کسه در دوران نازسازی بیش روی جنبش کارگری قرار دارد. برای مقابله با سیاستهای ضد کارگری رژیم اسلامی در این رصه، ما باید شعار ۸ ساعت کار و دو روز تعطیلی در هفت و ۳۰ روز مرخصی ماهانه با پرداخت حقوق راهچون هفتی در نظر گیریم که مبارزه برای کاهش ساعت کار برای دستیابی به آن صورت میگیرد. روشن است که این مبارزه بدون پیشبرد مبارزه برای افزایش دستمزد، نمیتواند به هیچ وجه موفق گردد. و عمارت دنیای بیرون

تنگنا تنگی ما این مطالبه دارد. کارگران باید بدانند ما دام که دستمزدهای آنان قادر به تامین حداقل معیشت نیست. از کاهش ساعت کار نیز سخن در میان نخواهد بود. حتی اگر ساعت کار بطور رسمی از ۸ ساعت سیر ناآرامتر آمد. اما دستمزد کارگران برای گذران زندگی کفایت نکند. عملا ساعت کار روزانه حتی به دو برابر ساعات کار رسمی خواهد رسید. مثلا چگونه میتوان خواهان موعودت اضافه‌کاری شد. در حالیکه خود کارگران، بدلیل سبب مالی، ظاهرا با کمال میل، به آن تمهیدند! دوران نازسازی در عین حال، دوران تداوم و خروجیهای دسته‌جمعی خواهد بود. اولاً به این دلیل که این دوران واگذاری اکثریت واحدهای تحت مالکیت دولت به بخش خصوصی است. این اقدام در عین حال منطبق بر خوردن نیروی کار را تغییر میدهد. بخش دولتی همواره در رابطه با نیروی کار کار ملاحظاتی را در نظر میگیرد که لزوماً اقتصادی نیستند. مثلاً در بسیاری از واحدهای دولتی نسبتاً حدود معینی، نیروی کار مازاد تحمل میگردد، چرا که رژیم از انفجارات توده‌ای هراس داشته و ملاحظاتی سیاسی، حاضر بود سودآوری واحدهای تولیدی را نادانساند. اما مدیریت خصوصی به هیچ وجه حاضر نیست به این اقدام تن دهد. و طبعاً اخراج بسیاری از کارگران واحدهای صنعتی بزرگ به منظور کاهش هزینه‌ها و سودآوری کردن آن، اولین پیامد تلاش برای تغییر ساختار مالکیت میباشد. ثانیاً دوران بازسازی، با نفعسرات وسیع در ساختار نیروی کار نیز همراه خواهد بود. هم اینک یکی از زلزله‌ساز سودآوری کردن واحدهای دولتی تغییر خط تولید و تعطیل برخی از رشته‌هاست. و نتیجه مستقیم این اقدام چیزی جز اخراج دسته‌جمعی کارگران چینی رشته‌هایی نیست. ثالثاً در شرایطی که ما با مبارزه مبارزه میلیونی در جامعه روبرو هستیم و بیش از کارگران شافل، ارتش ذخیره کار وجود دارد، یکی از مهمترین اهرسهای مقابله با جنبش کارگری، بهره‌برداری فعال از سیاست اخراج کارگران معترض و استخدام نیروی کار تازه مسافت، که رژیم اسلامی از ابتدای حاکمیت خود بطور فعال از این اهرم استفاده کرده و همچنان به آن ادامه خواهد داد.

بدین ترتیب، مبارزه علیه اخراجیهای دسته‌جمعی بطور اخص و اخراج بطور کلی نیز از مهمترین محورهای مبارزه کارگران برای احقاق حقوقشان میباشد. برای مبارزه مؤثر در این رابطه، کانیست است که صرفاً در برابر هر تلاشی برای اخراج ما بنسیم؟ همین ترتیب کانیست است که بطور کلی خواهان حق کار بنسیم؛ بلکه در عین حال میبایست مبارزه جدی و سگری را برای دستیابی به مسافت سگری ای دمسال مسافت که مخارج آن توسط دولت و سرمایه‌دار نامی شود. برای حداقل معیشت

تشکلهای توده‌ای هستند و قدرت تشکلهای توده‌ای کارگران به سطح آگاهی و انسجام درونی این محافل وابسته است.

عامل دیگری که برای سازمانیابی طبقه کارگر بطور کلی اهمیت اساسی دارد و در شرایط سرکوب سبب نیاید بدان بی توجه بود، نقش حیاتی کار علنی است. اگرچه در شرایط سرکوب دامنه فعالیت علنی کاهش مییابد، اما با این وجود حتی در چنین شرایطی امکانات فراوانی را میتوان یافت که میتوانند در جهت کار علنی مورد استفاده قرار گیرند و اگر بخواهیم توده‌ها را سازمان دهیم باید که از آنها بهره برداری نمائیم.

امکانات علنی موجود رامیتوان به سه دسته تقسیم نمود: (۱) سنت و عرف غیر قابل سرکوب؛ مانند برگزاری مراسم اول ماه مه که رژیم نمیتواند به این سنت علنا و مستقیما تعرض نماید. کارگران عموما این روز را بطور کاملا علنی برگزار میکنند و تحرك قابل ملاحظه‌ای در محیط بوجود میآید. به همین ترتیب بخشی از اشکال اعتراضی مانند مراجعه به مسئولین و بحث با آنها در محیط کار را باید در زمره چنین سنتهایی قرار داد؛ فرصتهای قانونی؛ مانند تشکیل مجمع عمومی، شرکت در انتخابات تشکلهای وابسته به رژیم، فعالیت در تعاونیها، تشکیل کلاس درس برای کارگران و امثالهم؛ فرصتهای ناشی از ابتکارات توده‌ای؛ مثلا افشای اسناد اختلاس مسئولین و نصب آن بر تابلوی اعلانات، بخش اخبار تکاندهنده مربوط به کار و زندگی کارگران از طریق نصب آن به تابلو اعلانات و یا برجسته کردن بخشی از مطلب چاپ شده در مطبوعات رژیم با هدف طرح یک شعار و امثالهم که همگی باید بر ضرورت ایجاد مطبوعات مستقل کارگری تاکید کرد. این درست است که تاکنون هیچ تجربه‌ای در این زمینه پس از سال ۶۰ به بعد وجود ندارد اما باتوجه به امکاناتی که اینک در رابطه با انتشار مطبوعات علنی وجود دارد و روز بروز گسترش مییابد، دستیابی به این ابزار را نباید به هیچوجه غیر ممکن تلقی نمود. بویژه که اهمیت چنین تریبون در جهت پی‌ریزی تشکلهای توده‌ای کارگر-ان در حال حاضر سایهچشمه دیگری قابل مقایسه نیست. فقط کافی است به نقشی که روزنامه کاروکارگر، ارگان خانه کارگر، در زمینه کانالیزه کردن اعتراضات کارگری بازی میکند، توجه نمائیم تا اهمیت چنین تریبونی را به عینه دریابیم.

مسئله دیگری که باید در رابطه با سازمانیابی طبقه کارگر در نظر گرفته شود، اینستکه طبقه کارگر را در معنای وسیع کلمه درک نمائیم و بقول معروف صرفا چکش دستان را کارگر ندانیم. از این نقطه نظر باید طبیف وسیع کارمندان جزء را بمشایسه لایه‌ای از طبقه کارگر تلقی نمود که نه تنها بطور کلی و در دراز مدت منافع واحدی دارند، بلکه هم اینک با یکدیگر گره خورده و با معضلات واحدی دست بگریزانند. امروزه سخت و سببی از کارمندان در محلات کارگرشین زندگی میکنند و به همین ترتیب در محافل کارگری شرکت میکنند. و اگر توجه کنیم که معمولا کارمندان از سطح بالاتری از طبقه کارگرند، پس در دراز مدت منافع واحدی دارند، بلکه هم اینک با یکدیگر گره خورده و با معضلات واحدی دست بگریزانند. امروزه سخت و سببی از کارمندان در محلات کارگرشین زندگی میکنند و به همین ترتیب در محافل کارگری شرکت میکنند. و اگر توجه کنیم که معمولا کارمندان از سطح بالاتری از

امروز افزایش مییابند و فردا با افزایش قیمتها در عمل کاهش مییابند، اما تنها دستاورد قابل اتکاء در مبارزه برای افزایش دستمزد، تشکلات توده‌ای کارگران است که عناصر پراکنده را برای نبردهای بزرگتر گرد مآورد. و اگر چنین است، میبایست بیشترین تلاش فکری و عملی کارگران پیشرو و جنبش کمونیستی بر امر سازمانیابی طبقه کارگر متمرکز گردد.

اما اساسیترین مسائل مربوط به این مبحث در دوره کنونی کدامند؟ قبل از هر چیز عامل سرکوب و تاثیرات آن بر امر سازمانیابی کارگران باید مورد توجه قرار گیرد. این درست است که تمامی دولتهای حاشی سرمایه داران، طبقه کارگر و مبارزه او را برای احقاق حقوق خویش سرکوب مینمایند؛ اما مراد ما از سرکوب، نه هر تلاش دولتی و مبارزاتی یا بورژواها برای عقب راندن کارگران و خنثی کردن مبارزات آنان، بلکه آن جنبه‌ای از سیاست دولت ضد کارگری است که ناظر بر ممنوعیت تجمع و تشکل کارگران مییابد. در این سطح از سرکوب نه تنها هیچ کدام از تشکلهای منفسی-طبقاتی کارگران برسمیت شناخته نمیشود و اعلام موجودیت آنها بلحاظ قانونی منع میگردد، بلکه فعالین کارگری که در راس مبارزات کارگران قرار داشته و تلاش برای پی‌ریزی چنین تشکلاتی را رهبری میکنند، مورد پیگرد قانونی قرار میگیرند. در چنین شرایطی تشکل توده‌ای کارگران را در سازمانیابی عریض و طویل علنی نمیتوان جستجو کرد. تشکل توده‌ای کارگران در این شرایط تنها بمعنای اتحاد عمل و هماهنگی کارگران پیشرو قابل درک است و عینیت آن نیز به عینیت همین اتحاد عمل و هماهنگی ستگی دارد. چرا که کارگر پیشرو بنا به تعریف، کارگری است که از اتوریته معنوی در میان کارگران برخوردار است که طبعی زمان و در جریان مبارزه دست میآید. در واقع کارگر پیشرو، از طریق پیوندهای ریشه دار خویش با کارگران مطالبات و گرایشات آنان را نمایندگی میکند و در عجل میتواند آنان را به اقدام مبارزاتی فرا خواند. بنابراین است که اتحاد عمل و هماهنگی کارگران پیشرو، اتحاد عمل مبارزاتی توده کارگر را پی‌ریزی کرده و تشکل واقعی کارگران پدید میآید. اما، اتحاد عمل کارگران پیشرو، در چسبه شکلی و در کدام روابط میتواند بدست آید؟ تجربه عملی و بهمین ترتیب قانونمندیهای مبارزه توده‌ای نشان میدهند که اتحاد عمل کارگران پیشرو در شرایط سرکوب و پیگرد پلیسی، در وسعتربسن شکل ممکن، تنها و تنها از طریق محافل کارگری سازمان مییابد و در چنین روابطی پی‌ریزی میگردد. کارگران پیشرو را -اگر در معنای فرقه‌ای و ایدئولوژیک مد نظر نمانند- نه از طریق سلولهای حزبی و نه از طریق هسته‌های مخفی، بلکه از طریق محافل کارگری میتوان سازمان داد و متحد نمود. روشن است که هم در سلولهای حزبی و هم در روابط توده‌ای مخفی میتوان کارگران پیشرو را یافت، اما کارگران پیشرو در وسعتربسن اسعاد، تنها در محافل کارگری قابل دستیابی هستند و تمرکز اصلی آنان در چنین روابطی است. بدین ترتیب، در شرایط کنونی، محافل کارگری سنگ بنای محور اصلی

کفایت کند و تمام دوران مبارزی را در برگیرد و بالاخره شامل تمام مبارزان گردد. تنها تضمین مقابله با سیاست بی‌کارسازی رژیم و بی‌اثر ساختن اهرم ضد کارگری اخراج، دستیابی به چنین سیستمی از تأمین اجتماعی است.

و بالاخره آخرین مطالبه اساسی جنبش کارگر حق تشکل و حق اعتصاب است. هر روزی که از سه قدرت رسیدن رژیم جمهوری اسلامی بدینسو آمده‌ایم هرچه بیشتر با جلوه‌های متعدد مومثربینشی سردمداران رژیم آشنا شده‌ایم؛ و بویژه پس از تصویب و انتشار قانون کار توسط شورای تشخیص مصطلحت رژیم، توده کارگران به اهمیت تشکل بیشتر پی برده و طعنا جابگانه واقعی این مطالبات را بهتر درک کرده و خواهد کرد.

طبقه کارگر ایران دهسال است که خواهان شمول قانون کار به تمامی رشته‌های تولیدی است؛ این خواست امروز در قانون کار اسلامی گنجانده شده؛ امروز حتی ۸ ساعت کار، افزایش دستمزد متناسب با تورم، ۳۰ روز مرخصی با حقوق و امثالهم در قانون کار اسلامی پذیرفته شده‌اند؛ و همین امروز در سخت‌ترین کارگاهها هیچ قانونی اجرا نمیشود، روزانه کار ۱۶-۱۲ ساعت است، کارگران از گرسنگی بمیرند و وزارت صنایع مرخصی‌های سالیانه را لغو میکند.

البته اینکه رژیم اسلامی حتی در حرف نیز بخشی از مطالبات طبقه کارگر را پذیرفته است، خود پیروزی بزرگی است، اما همین اقدام بروشنترین وجهی به کارگران نشان میدهد که مشکل در جای دیگری است. آری! کارگران در مییابند که بدون دستیابی به حق تشکل و اعتصاب، بدون دستیابی به ضامن اجرایی قانون کار، بهترین حرفها نیز همچنان روی کاغذ باقی خواهند ماند و هیچ حاصلی جز بازارگرایی مومثربینان نخواهند داشت. کارگران در مییابند که از میان تمامی مطالبات ریز و درشت-شان، اساسی ترین مطالبه همانا آزادی تشکل و تجمع و آزادی اعتصاب برای دستیابی به سایر مطالباتشان است. بعنوان مثال، اگرچه ظاهرا خواست افزایش دستمزد ملموستر و نزدیکتر است، اما این تنها حکم جرقه را دارد. مبارزه از آنجا سر میگیرد تا در پی‌ریزی تشکلات و اتحاد، تعیین تکلیف گردد. کارگران در مییابند که به همان درجه‌ای که متشکل شده باشند، به همان درجه‌ای که قدرت متحد خویش را به میدان مبارزه وارد سازند، میتوانند نانی به کف آرند و ساعتی بیشتر بیارند آری! امروز در چنین مرحله‌ای از مبارزه قرارداریم و سرنوشت آتی جنبش کارگری به پیشبرد هر چه آگاهانه‌تر آن ستگی دارد.

سازمانیابی طبقه کارگر،

مهمترین دستاورد و اصلیترین هدف

کارگر، فروشنده نیروی کار است و مبارزه برای دستمزدهای بالاتر. مبارزه جاری و دائمی او؛ اما حاصل این مبارزه نه دستمزدهای بالاتر بلکه اتحاد هرچه بیشتر صفوف کارگران است. دستمزدها

تضعیف ارزش ریال ،

با جی تاره به پورژوازی

پائین آوردن مستزدهای واقعی کارگران تویق پیدا نمیکند؛ زیرا افزایش صادرات که هدف مقدم کاهش ارزش پول است با افزایش قیمت محصولات در بازارهای داخلی همراه است و این سیاست در مورد کشور ما که مستزدها وضع تثبیت شدنی ندارند، قطعیت کامل دارد. طرفداران این سیاست پولی از جمله رفسنجانی که تازگیها با مقوله اقتصادی "قیمتهای تعاونی" آشنائی پیدا کرده اند، میکنند که از اینطریق ظرفیت تولیدی کشور را افزایش خواهند داد و بنابراین با کنترل و پائین آوردن قطع تورم قدرت خرید کارگران را به آنها باز خواهند گرداند. یک چنین کردگی البته در شرایط متعارف غیر ممکن نیست ولی حتی در یک چنین حالتی هم تصمیم رشد سود سرمایه دار مقدم بر افزایش قدرت خرید کارگران است. این واقعیت را پورژواها به زمان دیگر یعنی "افزایش تولید" اعتراف میکنند. در شرایط کشور ما ولی این چرخش کامل نیست؛ در اینجا کاهش ارزش پول داخلی به افزایش سود سرمایه‌دار منتهی میشود ولی تا بالا رفتن قدرت خرید کارگران و حقوق بگیران ادامه نمیداند. سبب آنست که سرمایه‌های پولی برخلاف هدف سیاست گزاران بطرف تولید و افزایش صادرات نمی‌روند، بلکه به فعالیتهای تجاری و انگلی می‌دارند. این موضوع را کمی باز کنیم.

استدای اصل را مفروض میگیریم که کاهش ارزش پول ملی، یکی از ضعیف‌های معمول برای متعادل کردن تجارت خارجی و از آنجا اقتصاد داخل کشور است. با پذیرش این اصل فوراً این سؤال مطرح میشود که شرایط تحقق آن کدام است، یا میدان عمل و تاثیر بخشی آن چقدر است. به فقط در این مورد بلکه در مورد هر مقوله و متغیر دیگر اقتصادی، باید به شرایط و رابطهای متقابلی که میان آنها برقرار میشود توجه کرد. از قضا مسئله در مورد کاهش ارزش پول بسیار پیچیده و حساس است. زیرا سواى كش و واكشهای پیچیده اقتصادی با سایل سیاسی و روانی جامعه و بازار وسیعاً ربط پیدا میکند و از آنها شدیداً متأثر میشود.

استدای اصل را مفروض میگیریم که کاهش ارزش پول ملی، یکی از متغیرها برای متوازن کردن اقتصاد کشور از طریق تجارت خارجی است. مطابق با این تعریف مورد توافق، کاهش ارزش پول داخلی، که چیزی جز پائین آوردن قیمت محصولات برای صادرات نیست، ظرفیتهای تولیدی داخل کشور را تحت تاثیر رقابت خارجی توسعه میدهد. علاوه بر آنکه راه ورود سرمایه‌های خارجی را هم هموار میسازد. با پذیرش این تئوری اقتصادی فوراً این سؤال مطرح میشود که قدرت رقابت محصولات صادراتی در کجا تعیین میگردد. به عبارت دیگر پیش شرطهای موفقیت محصولات صادراتی، در بازار خارجی کدام است؟ کاهش ارزش پول، و دنبال آن افزایش صادرات، در خوشبینانه‌ترین حالت باعث بالا رفتن کمیته محصولات صادراتی میشود اما کیفیت محصولات یعنی قدرت رقابتشان و رساندن موفق و مطلوب آن بدست خریدار ما چه چیز تعیین میشود؟ و اینکه آیا همین سیاست میتواند آفریننده شرایطی باشد که کیفیت محصولات و قدرت رقابتشان را در بازار جهانی تامین کند؟ تجربه کشورهای عقب

اندوخته آوری دولت در نتیجه افزایش قیمت نفت باشد، بنظر میرسد دولت با اتکا به این در آمد آوری اضافی و بهره برداری از حالت مثبت روانی ناشی از آن دست به تعرض علیه صاحبان ارز زده باشد. اگر چه افزایش غیر منتظره قیمت ارز، پس از بالا رفتن قیمت نفت در کشورما نشان از آن داشت که غلبه بازار آزاد و عمق بحران بحدی است که جایی برای اینگونه ژستها و تغییر روانشناسی بازار نمیگذارد. احتمال دوم، از قوت گرفتن وام خارجی و کمک صندوق بین‌المللی پول ناشی میشود که پشتوانه خارجی مهمی برای اجرای سیاستهای بازار آزاد ارز محسوب میشود و چه بسا اصولاً چرخش کامل حکومت اسلامی به این سیاست خود مقدمه دریافت وام باشد. سومین احتمال از اینجا برمی‌آید که سردمداران کشور در مورد رونق نسبی تولید و گردش اقتصاد که اینروزها با آمارهای رشد سبمد در صدی تبلیغ میشود دچار خود فریبی مغرطی شده باشند و بالاخره شاید بعلت تسلط خط مشی نئوکلاسیکی بر مسئولین اقتصادی جمهوری اسلامی، که اغلب تحصیل کرده آمریکا هستند، چه بسا علت شکست سیاست ارزی دو سال گذشته را در تعدیل یافتگی آن و خصلت محافظه کارانه‌اش دانستند؛ و توصیه‌های کارشناسان صندوق بین‌المللی پول را راهگشا تشخیص دادند.

چه در شکل گذشته و چه در اسعاد جدید، کاهش ارزش پول ملی در مجموع سیاستهای پولی حکومت اسلامی برای راه انداختن اقتصاد کشور جایگاه ویژه‌ای دارد. حکومت اسلامی از این سیاستها انتظار معجزه ندارد، و این انتظار از آموزشهای غلط مکاتب نئوکلاسیک بخصوص "نظریه برابری قدرت خرید" و "نظریه کشش" که کادریهای آموزش دیده رژیم در آمریکا سخت به آنها پایبندید ناشی میشود. البته رواج پیدا کردن این دیدگاهها و مقبولیت پیدا کردن همین کادریها خود علت دیگری دارد که اساساً به رشد طفله پورژوازی و خصوصاً قدرتمند شدن بخش خصوصی مربوط میشود نه فقط کاهش ارزش پول داخلی بلکه، واکناری سرمایه‌های بخش دولتی، بسط قدرت بخش خصوصی، کاهش دخالت دولت، آزاد سازی تجارت خارجی جلب وسیع سرمایه‌های خارجی و حذف سوسیدها همه در چهارچوب استراتژی قرار دارد که هدف آن باز سازی سرمایه‌داری بد هرینه کارگران و زحمتکشان است. همین سیاست کاهش ارزش پول داخلی را در نظر بگیرد که بسیار شاخص است. محتوای طبقاتی این سیاست عبارت است از کاهش قدرت خرید کارگران و حقوق بگیران. اجرای این سیاست جز از طریق

اوائل ماه جاری از طرف بانک مرکزی اعلام شد، ارزش ریال در برابر سایر ارزهای خارجی بصورت شناور در خواهد آمد. یعنی از این پس ارزش ارزهای خارجی بطور کامل در بازار آزاد و در نتیجه عملکرد قانون عرضه و تقاضا تعیین خواهد شد و دولت که تا کتون در حد معینی به رقابت با بازار آزاد می‌پرداخت بطور کامل به این عرصه می‌پیوندد. ما توجه به قیمت بسیار بالای ارزهای خارجی در بازار ایران که یکی از مهم‌ترین معضلات اقتصاد کشور طی سالهای اخیر بوده است، سیاست اعلام شده عبارت است از کاهش شدید ارزش پول ملی. نفس اتخاذ این سیاست از طرف دولت جمهوری اسلامی عمل عجیب و غیر منتظره‌ای نیست زیرا مقامات اقتصادی و سیاسی حکومت بارها به این مسئله اشاره کرده بودند. این سیاست در واقع ادامه تصمیماتی است که از مهر ماه ۱۳۶۸ برای کاهش تدریجی ارزش ریال گرفته شده است. پس از شروع فروش ارز رقابتی در تاریخ یاد شده، هدف اعلام شده حکومت این بوده است که متناسب با کاهش قیمت ارز در بازار آزاد، به طرف حذف هر گونه کنترل ارز حرکت کند. پیش بینی مسئولین امر این بود که با شروع فروش ارز رقابتی قیمت ارز در بازار نه سرعت پائین خواهد آمد و با توجه به اندوخته بیشتر ارزی دولت، کنترل نهادهای اقتصادی دولت بر جریان ارزهای خارجی تامین خواهد شد و بدین ترتیب بخش قابل ملاحظه‌ای از فعالیت اقتصادی کشور که از حوزه نفوذ حکومت خارج شده است زیر کنترل در خواهد آمد. اما برخلاف پیش بینی خوشبینانه مقامات مربوطه، سیاست ارز رقابتی نه فقط قیمت ارزها را در بازار ایران پائین نیاورد، بلکه طی دو سال و نیمی که از تاریخ شروع این سیاست میگذرد، قیمت ارزها با نسبتهای متفاوت تا حداکثر ۳۰٪ بالا رفت، که حاکی از شکست آشکار سیاستهای پولی جمهوری اسلامی است. بنابراین نکته غیر منتظره و عجیب در اینست که چرا طریغم شکست سیاست یاد شده، جمهوری اسلامی بار دیگر به کاهش ارزش ریال مبادرت می‌ورزد. آیا چه تضمینی وجود دارد که کاهش مجدد ارزش پول ملی، به انامد بدتر شدن این بحران پولی منجر نگردد و با افزایش بیشتر قیمت ارز، کاهش بیشتر تولید و افزایش نرخ تورم در پیش نماند. از استدلالهای مسئولان جمهوری اسلامی، اطلاع دقیقی نداریم. ولی از روی برخی تغییر و تحولات میتوان انگیزه این اقدام را حدس زد یکی از عوامل مؤثر در این تصمیم ممکن است بالا رفتن نسبی

کننده است. در واقع این سیاست اعلام رسمی حمایت دولت از صاحبان سرمایه برای چپاول دستمزد کارگران و حقوق بگیران ثابت است. ناجی است که دولت باست بلوکه شدن نقدینگی در دست بورژوازی می‌راند تا شاید اشتباهی آنها را به تولید برانگیزاند و چنانکه گفتیم بواسطه معضلات ساختاری اقتصاد و ضعف بنیه صنعتی و زیر بنایی کشور، بورژوازی رغبتی به کار در این عرصه نشان نمیدهد و لذا همچنان مشغول دلالی و سوداگری میشود. بنابراین آنچه از این سیاست باقی میماند، تورم بیشتر و کاهش دستمزدهای واقعی است. نکته قابل توجه اینجاست که دولت به این سیاستها از سر ناچاری و بخاطر بن بستهای نظام موجود است. یعنی در چهارچوب وضع کنونی سرمایه داری ایران، راه دیگری وجود ندارد. دولت که تا دیروز بواسطه قدرت مالی خود میتوانست سیاستهای مستقل اقتصادی را اعمال کند و نقش قیم جامعه را بازی کند امروز مجبور است چاکر منشانه به خواستهای طبقه بورژوازی گردن گذارد. حل مسئله بحران اقتصادی ایران و تجدید بنای آن بر پایه صنعت و تولید از راه دیگری بجز آنچه امروز جمهوری اسلامی دنبال میکند، مستلزم تغییر رابطه با کارگران و تولید کنندگان است، همانطور که اتخاذ سیاستهای پولی درگیر وحدت هر چه بیشتر با بورژوازی و بورژوازی تجاری است. حل مشکلات اقتصادی کشور از نقطه تولید و تغیر مستقیم ساختارها در زیر بنا، درگرو اتکا به کارگران و تولید کنندگان است. جمهوری اسلامی بنا به طبیعت طبقاتی و ایدئولوژیکش میبایست راه اول را انتخاب کند و چنین کرده است. تضعیف ارزش پول داخلی، نه اولین اقدام آن و نه آخرین آن خواهد بود.

برای رقابت در بازارهای خارجی نیکنارند. معضلات فوق بگونه‌ای است که کاهش ارزش پول کشور عملاً راه به فعالیتهای تجاری و دلال منشی میبرد یا در یک حالت خوشبینانه، توسعه تولید را به قیمت خانه خرابی توده‌های مردم و تعمیق بیشتر شکاف طبقاتی تحقق می‌بخشد. باید توجه داشت که کاهش ارزش پول داخلی یا چنانکه گفتیم کاهش قیمت صادراتی یک کشور علاوه بر اینکه نقش مسکن دارد خود نوعی بیماری اقتصادی است. که اگر شرایط اجرای آن و حد و حدودش رعایت نشود، نه فقط مشکلی را حل نمیکند، بلکه به مشکلات می‌افزاید. اولین اثر منفی این سیاست که در شرایط کشورهای عقب مانده چندان قابل تحمل نیست بالا بردن تورم است. اول از همه به این علت که کاهش قیمت پول داخلی طرف دیگر افزایش نرخ ارز خارجی است ثانیاً ضرر تولید محصولات، با ارزگران از جیب مصرف کننده یا بهتر بگوئیم کارگران و حقوق بگیران ثابت پرداخت خواهد شد نه صاحبان سرمایه و نقدینگی؛ ثالثاً با تضعیف پول ملی، واردات اساسی با قیمت بالاتری برای کشور تمام میشود، و این ممکن است به تورم توأم با رکود منجر شود. البته در شرایط کشور ما که نیروی کار فراوان است این توفیق! برای سرمایه داران وجود دارد که از مصرف واردات، گران بکهند و در عوض به نیروی ارزان کار متکی شوند. رابعاً ایجاد نوسانات شدید در بازار ارزها اثرات منفی بر اقتصاد میگذارد و گرایش به بازی با ارز و کسب سود از راه دلالی را دامن میزند و اعتماد برای برنامه ریزی‌های بلند مدت را متزلزل میسازد. بطور کلی اثرات سخت و غیر قابل پیش بینی تضعیف ارزش پول ملی، آنرا به عنوان یک سیاست مخاطره آمیز معرفی کرده است خصوصاً در کشورهای تحت سلطه که کارگران و حقوق بگیران زیر فشار تورمی قرار دارند. اتخاذ این سیاستها بشدت تحریک

افتاد نشان داده است، که در شرایط نابسامانی ساختار اقتصادی سیاستهایی از این دست شانس موفقیت ندارند و اجرای آنها به آشفتنی بیشتر دامن خواهند زد. نه فقط در این مورد، بلکه در مورد هر متغیر دیگر اقتصادی اگر شرایط اجرا و چهارچوب عمومی که اقتصاد در آن قرار دارد نادرده گرفته شود، نتیجه بکلی معکوس خواهد شد. در همین مورد بخوبی میتوان پیش بینی کرد که سعلت محدودیت ظرفیت تولیدی کشور و عدم توانایی رقابت آن، با اجرای این سیاست و گران شدن تولیدات داخلی بحران اقتصادی تشدید خواهد شد. یا دستکم این سیاست راهی به سوی حل بحران اقتصادی نخواهد گشود. در بهترین حالت اگر این سیاست مکمل یک استراتژی درست برای تغیر ساختارهای اقتصادی قرار گیرد شاید قابلیت دفاع پیدا کند. اعتبار این سیاست هنگامی است که اشکال اساسی بحرانهای اقتصادی کشور در اختلالات پولی باشد. لذا کار برد کاهش ارزش پول داخلی برای تغیر ساختارهای اقتصاد توهمی بیش نیست. انحراف اساسی سیاست جمهوری اسلامی نیز در همین است که بجای بی جوئی عدم تعادلهای اقتصاد در نقطه تولید و متوسل شدن به ابزارهای متناسب با آن به شناور ساختن پول خود پرداخته است. آن علل و عواملی که در ساختار معیوب اقتصاد کشور مانع از کشش پذیری کالاهای صادراتی میشوند مهارتند از سطح نازل سرمایه گذاری تولیدی، پائین بودن سطح تکنولوژی و دانش فنی، ضعف ظرف سرمایه‌های زیربنایی، وابستگی یک جانبه اقتصاد به خارج، بخصوصی در زمینه تولیدات صنعتی، و بالاخره ساختار بورکراتیک اقتصاد دولتی، این عوامل اساسی جایی برای قابلیت پیدا کردن کالاها

دوازدهمین ... • • • دنباله از صفحه ۵

حامیان سینه جاک ولایت فقیه پیوست و در رکاب جلدان اسلامی در جنگ بیرحمانه علیه انقلاب مردم و نیروهای انقلابی شمشیر زد و برای شکوفائی جمهوری اسلامی عرق ریخت از زمانیکه بدلیل عدم اعتماد سردمداران رژیم اسلامی به آنها و بسر آمدن نقش مطلوبشان برای حکومت به صفوف ایوب‌سیون پرتاب شد، بعد از من پن گردنهای زیاد به نقد خود نشست و از کردهای خود پشیمان شد بدون آنکه این پشیمانی از نقدی عمیق و همه جانبه برخاسته باشد زیرا احساس گناه و پشیمانی احساس اولیای بود که در مقطع به بیرون پرتاب شدن به آنها دست داد. آنها بسیار زود دنباله دستاویزی گشتند که خود را از این احساس آزار دهنده رها سازند و در بحبوحه تحولات کشورهای سوسیالیستی، مارکسی، انگلسی و لنینی و آموزشهای مارکسیسم را مسئول اقدامات خود در همراهی با رژیم خوبریز اسلامی معرفی کردند تا بلکه دامن آلوده خود را تطهیر کرده باشند. آنها این واقعیت را فراموش کردند یا نسملاً نادیده گرفتند که اولاً حتی هنگامیکه دم از مارکسی و لنین میزدند نظرات آنها ربطی به مارکسی و لنین نداشت، ثانیاً آن سخن از جب که معتقد به آموزشهای مارکسیستی - لنینیستی بوده و میباید یعنی جب انقلابی که همواره

سر میدهند و بیزاری خود از قهر و خشونت انقلابی را ابراز میدارند و دنباله سیمای مسالمت جویی خویش روانند، و این همه را تحت شعار دفاع از دمکراسی انجام میدهند، جز کتمان حقیقت، جز خالک پاشیدن در چشم مردم و جز خیانتی محدد و ضد انقلابی‌تر به انقلاب و دمکراسی، کار دیگری انجام نمیدهند و همین خیانت پیشگی و سر خوردگی از انقلاب است که آنها یعنی جیبهای باصطلاح نواندیش را با طیف لیبرالها و مجموعه سلطنت طلبان هم موضع و نزدیک میکند.

بررسی دیدگاهها، عملکردها و مواضع کوتی سه جریان فوق‌الذکر، بیانگر توطئه‌های کثیف علیه انقلاب بهمن و ابده انقلاب، انقلاب توده‌های لکدمال شده و تهیدست است و این همه نیز با دفاع مروغین از شعار دمکراسی و آزادی صورت میگیرد و همین امر، خطرناکتر بودن این موضع مشترک را نشان میدهد. مردم تشنه دمکراسی و آزادی هستند، همانطور که تشنه عدالت اجتماعی‌اند، اما برای رسیدن به عدالت اجتماعی و به انجام رساندن هر تحول مترقی و انقلابی به دمکراسی و آزادی احتیاج دارند و اولین گام دمکراتیک و آزادیخواهانه در کشورمان از پیش راه برداشتن رژیم

از سوی جیبهای لیبرال به دکامتیم و کتابی بودن منته میشده و میشود، راه سازی با ولایت فقیه را در پیش نگرفت بلکه از همان فردای انقلاب بهمن، بدلیل حاکمیت ارتجاع اسلامی، فریاد انقلاب مرد، زنده باد انقلاب را سر داد. بنابراین این تلاش جیبهای نادم و باصطلاح نواندیش برای انداختن گناه خیانت خود به گردن مارکسی و لنین، تلاشی عبث و مایوسانه بود و از اینروست که آنها پس از دور شدن از احساس شرم و گناه اولیه، مجدداً به اصل خوش باز گشتند و امید به تحول در حاکمیت اسلامی و امید به سازی با آن در دلهایشان زنده شده است. اگر دیروز به بهانه دفاع از شعار استقلال با جنایات رژیم اسلامی علیه انقلاب و مردم هصدا میشدند، امروز به بهانه دفاع از دمکراسی خواهان نفی بکارگیری خشونت و قهر انقلابی از سوی تهدستان محروم هستند و معتقدند که باید از طریق سازش و مذاکره با سران باصطلاح معتدل و واقع بین حکومت، راه تغیرات مثبت و دمکراتیک را هموار نمود. آنها با این دیدگاه خود براین حقیقت چشم می‌پوشند که حکومت اسلامی بدلیل ناکارگیری و حجبانه خشونت و قهر ضد انقلابی است که پا بر جا مانده و اگر کوچکترین نرمشی در موضعش بدهد و دست از سرکوب بردارد آبندهاش را از دست خواهد داد و از اینروست که هیچگاه از سرکوب و قلع و قمع دست بر نمیدارد. بنابراین آنها که شعار ابد سستن به سران حکومت

آن بعنوان ادامه و یا جدایی‌اش از موضع سنتی شوروی سست به جهان سوم (متحدان طبیعی اتحاد شوروی) ما همچنین میکوشم تغییرات جاری در تفکر شوروی درباره جهان سوم را توضیح داده، تاثیرات آنرا ارزیابی کنیم.

باز مانده تفکر گذشته

با تولد اتحاد شوروی و اصل اساسی سیاست خارجی شوروی در مقابل هم قرار گرفتند. انترناسیونالیسم پرولتری و همزیستی مسالمت آمیز. اولی مستلزم حمایت تبلیغاتی و کمکهای مادی به جنبش کارگری در کشورهای توسعه یافته سرمایه داری و جنبشهای رهایی بخش ملی در مستعمرات نیمه مستعمرات و کشورهای وابسته بود. در حالیکه دومی سرفراری و وابستگی

"در عمر کنونی آنچه در دستور کار است ادامه حیات انسانیت است نه انقلاب جهانی".

(ی. یویوف، عضو آکادمی علوم اتحاد شوروی ۱۹۸۶) (۱)

سیاست خارجی جدید گریچاف از این ابده که جهان معاصر با تمام تضادهای ژرف و ناهمگونی‌های جدی بین کشورهای گوناگونش، کلی به هم پیوسته و به هم وابسته است، نشأت میگیرد:

"دلائل این امر شامل بین‌المللی شدن ارتباطات اقتصاد جهانی، فراگیر شدن انقلاب علمی و تکنولوژیک، نقش منحصر بفردی که وسائل ارتباط جمعی بازی میکنند، وضعیت ذخائر کره زمین، خطر مشترک محیط زیست و مشکلات اجتماعی قوری در جهان توسعه یافته که همگی ما را متاثر میکنند، میباشد. ولی دلیل اصلی مسئله ادامه حیات انسان است." (۲)

سیاست خارجی شوروی در دوره گورباچف و انقلاب در جهان سوم، عقب نشینی یا صیقل دادن ایدئولوژی

نویسندگان، مامو موجی و هانس وان زون

ترجمه: سعید آزاد

طبیعی بین دولتی را با جهان سرمایه داری و ماقبل سرمایه داری توصیه میکرد. جناح چپ در حزب بر مشکلات تلفیق ایندو انگشت گذاشته بود. ولسی لنین در این تلیق اشکالی نمیدید. برای او انترناسیونالیسم پرولتری سنگ - بنای سیاست خارجی شوروی بود. در تئوری، حفظ روابط معمولی بین دولتی نمیتوانست بمعنی تأیید سیاست داخلی کشورهای سرمایه داری و با سرکوب جنبشهای انقلابی باشد. با این وجود اتحاد شوروی از اتهام توطئه (از طسرف بورژوازی) و با قربانی کردن جنبش انقلابی (از طرف چپ) مضمون نبود.

شاید نتوان گفت که تقریباً تمام مقوله‌هایی که در دوره‌های گوناگون توسط رهبران شوروی دستچین شده و سپس کنار گذاشته شده‌اند در تجربه کوتاه سیاست خارجی شوروی زیر رهبری لنین ظاهر شدند. لنین مبتکر سیاست "دانات" - "مقوله دو اردوگاه"، "اتز حلقه ضعیف" و "راه رشد غیر سرمایه داری" بود. مشخصات اساسی سیاست جهانی پس از انقلاب اکتبر ذیلاً فرموله شده:

- ۱- تضاد ساختاری بین سوسیالیسم (که توسط اتحاد شوروی نمایندگی میشد) و سرمایه داری (که نمایندگی قدرتهای بزرگ)
- ۲- تضاد طبقاتی بین کار (طبقه کارگر کشورهای پیشرفته) و سرمایه (بورژوازی کشورهای پیشرفته و ماقبل سرمایه داری)
- ۳- روابط سلطه‌ای منتج از سرمایه داری - امپریالیسم، یعنی رابطه بین قدرت های بزرگ و مستعمرات و همچنین نیمه مستعمرات و کشورهای وابسته و سرمایه داری کوچکتر.
- ۴- رقابت بین دولتی (خصوصاً بین قدرتها برای تقسیم مجدد جهان و کسب منافع مبادله و بازار)

سه سند اولی به ترتیب به مقوله انترناسیونالیسم پرولتری مربوط بودند؛ مبارزه طبقه کارگر برای سوسیالیسم و رهایی ملی به هم پیوسته در نظر گرفته میشوند. و تضاد آخر - رقابت بین دولتها - در محدوده همزیستی مسالمت آمیز قرار میگرفت. در برخی مواقع رهبران شوروی تضاد سوم را بخشی از سیاست همزیستی مسالمت آمیز قرار داده و در مواقعی دیگر حمایت از رژیمهای بورژوازی ملی را (سسته به اینکه آنها دوست یا دشمن ارزیابی شوند) دربرنامه انترناسیونالیسم پرولتری میبجاندند. در کشورهایی که جنبش کمونیستی در کنار جنبش عمومی ضد استعماری قرار داشت (چین، هند) رهبران شوروی عموماً رابطه خود را با اولی در بخشی از برنامه انترناسیونالیسم پرولتری و رابطه با

"این پروسه نیروی یک قانون عینی را داراست: با یک جامعه یا تلاشی جمعی برای دستیابی به نظم اقتصادی جدیدی که منافع همگان را بر مبنایی برابر مورد توجه قرار دهد." (۳)

"منافع انسانیت" در سیاست جهانی معاصر بنا بر تعریف از مرزهای ملی، دولتی یا طبقاتی فراتر رفته و بر همه چیز اولویت مییابد. این نگرش تمام انسانی ریشه در پایه‌های مادی جهان دارد؟ جهانی که هر چه بیشتر به هم پیوسته، یگانه و به هم وابسته میشود. در کنار این درهم تنیدگی جهان مسائل مشخصی که نسل انسان را در عمر هسته‌ای تهدید میکنند، مواجه است. تئور این نگرش تمام انسانی محک جدیدی را برای ارزیابی وضعیت کنونی - نبردهای سیاسی جهان پدید آورده است. به این ترتیب تضاد جدیدی بین کسانی که نیاز اولویت دادن به "منافع انسانیت" را درک میکنند و آنان که از درک این امر عاجزند شکل گرفته است. تفکر ساسی جدید مرز بندی مشخصی با چهارچوب پیشین تفکر سیاسی استالینی در عمومیت آن و سیاست خارجی بطور اخص دارد. از دیگر مشخصه‌های بارز این تفکر فرموله شدن آن در یک سیستم دکماتیک جدید است. گریچاف در پیشگفتار کتاب خود پرسترویکا اینگونه مینویسد: "ما نه هیچ راه حل جهان شمولی داریم، و نه ادعا میکنیم آنچه مطرح میکنیم تنها حقیقت است."

عموماً دو جریان در "تفکر نوین" قابل رویت هستند. یکی مدافع جانانه یک اقتصاد جهانی است. و خواهان شرکت کشورهای سوسیالیستی حاضر در این کل. این نکته که اقتصاد جهانی تماماً اقتصادی سرمایه داریست و دخیل بود در آن ممکن است بمعنی قبول توانی اش باشد نظر نمیرسد که "متفکرین نوین" را شوش کند. دولتمداران فراوانی از این ابده که "تفکر نوین" مدافع قبول، با حداقل رد نکردن، وضعیت کنونی بین‌المللی و رابطه بین قدرتها میباشد. استقبال میکنند. جریان دیگری که در "تفکر نوین" رویت میشود درکی است مبنی بر اینکه سوسیالیسم برابر با جمع جبری سوسیالیسمهای ملی - از جمله کشورهایی با سطح رشد نیروهای مولده بسیار باثین - نیست. توسعه هم کاپیتالیزم و هم سوسیالیسم در مرادده برای تحقق سوسیالیسم جهانی ضروری است. در این تفکر هدف انقلاب جهانی کنار گذاشته نمیشود، ولی تازمانیکه پرسترویکا اتحاد شوروی را در وضعیت سبتری قرار دهد به تعویق انگذده میشود. اگر این فرمولسندی جدید سیاست خارجی شوروی را جدی بگیریم تاثیرات آن بر جهان سوم چه خواهد بود؟ چگونه اتحاد شوروی جهان را در شرایط سوین محوسر میکند؟ هدف این بخش کاوشی است در پرسترویکا، در سیاست خارجی و بررسی

۱۹ حزب در سال ۱۹۵۲ مورد سؤال قرار گرفته بود و دست داد و تئوری همز - یستی مسالمت آمیز را مورد تجدید نظر قرار داد. به این ترتیب در سال ۱۹۵۶ اعلام شد رقابت سوسیالیسم و کاپیتالیسم الزاما به جنگ منجر نخواهد شد. این تجدید نظر متوجه ظهور آجمن هسنه‌ای و موقعیت جدید اتحاد شوروی و سغوا ن بک قدرت جهانی بود.

روند جهانی جهان سوم از قید استعمار به اتحاد شوروی فرصت تاز ه ا ی برای بافتن متحدینی در کشورهای جهان سوم پدید آورد ، بخصوص که اغلب این کشورها (مصر ، الجزایر ، غنا ، گینه ، مالی ، کنگو ، سومالی ، تانزانیا ، سوریه ، عراق و برمه) میکوشیدند تا از "مدل" کاپیتالیستی فاصله بگیرند . هیچکدام از این دولتها توسط احزاب کمونیست اداره نمیشدند . خرنجف با بکار گرفتن برداشت گسترده از انترناسیونالیسم پرولتری خواستار همکاریهای چند جانبه با جنبشهای جهانی بخش ملی شد . او خواهان آشتی با جنبش غیرمتمدنهابو د (تشکیل ۱۹۵۵) جهان سوم وزن بیشتری در سیاست خارجی شوروی کسب کرد . و ابزار جدیدی در سیاستگزاری خارجی مورد استفاده قرار گرفتند (مانند پروژه های کمکی که غالبا وسیع و برای کشورهای جهان سوم بسیار سودمند بودند) . کمک شوروی که عموما متوجه رژیمهایی بود که راه غیر سرمایه داری را برگزیده بودند و از راههای مورد استفاده در بحث مربوط به کمک به جهان سوم را متحول کردند . در این دوره جهان سوم به چشم " متحد طبیعی " شوروی نگریسته میشد . برنامه ۱۹۶۱ حزب نسبت به تحولات بسیار خوشبینانه بود .

" موج پر قدرت جهانی ملی سیستم استعماری را بکنار زده پایه های امپریالیسم را متزلزل میسازد " . اینگونه تصور میشد که سیستم بین المللی بسا شتاب به سمت سوسیالیسم حرکت میکند . پیش بینی میشد تا سال ۱۹۸۰ تولید خالص اتحاد شوروی از ایالات متحده پیشی بگیرد . در نیمه دوم دهه ۱۹۶۰ ارقام رشد اقتصادی پس از بک دوره رشد کند ، بهبود یافت و افزایش تلاشهای تسلطیاتی دوره برژنف در آغاز دهه ۱۹۷۰ به آنچه برابری استراتژیک با ایالات متحده نامیده میشد ، انجامید . تصور تغییر تدریجی توازن نیروها به نفع اتحاد شوروی در این دوره شکل گرفت هرچند که انتظارات مربوط به آینده سوسیالیسم به خوشبینی دوره خرنجف نبود .

در دهه ۱۹۷۰ دولتهای تازه شکل گرفته در مستعمرات سابق پرتقال در آفریقا ، در بامن جنوبی ، هندوچین ، اندونزی ، فیلیپین ، ویا حتی جنبشهای سوسیالیستی اتخاذ کردند . این کشورهای غالبا شدیدا عقب مانده مورد حمایت شوروی قرار گرفتند . موج انقلاب در جهان سوم موجب توجه و تاکید دوسا ره اتحاد شوروی به رابطه با دولتهای رادیکال - چپ در جهان سوم شد . مسکو بر اهمیت ایجاد احزاب انقلابی پیشرو بر پایه مارکسیسم - لنینیسم در کشورهای با جهت گیری سوسیالیستی یا فشاری مبرکد .

در اواسط دهه ۱۹۷۰ سخنرانیها و مقالات بیشمار به اتحاد شوروی جلوه بک قدرت جاه طلب جهانی را میداد . قدرتی که حرکت چرخ تاریخ را به نفع خسود ارزیابی میکرد و آماده بود از شرایط بیشتری بهره را ببرد . لیکن با رفسسد تعداد کشورهای متعایل به سوسیالیسم و افزایش دخالت اقتصادی شوروی در جهان سوم ، رشد اقتصادی در اتحاد شوروی کند شد و توانایی محدود اقتصادی شوروی در متاثر ساختن تحولات جهان سوم هر چه بیشتر آشکار گشت .

برنامه بین المللی گورباچف

سخنرانی گورباچف در کنگره ۲۷ (۱۹۸۶) هیچ اشاره ای به دولتهای متعایل به سوسیالیسم یا دموکراسیهای انقلابی ، ویا حتی جنبشهای رهایی بخش ملی در جهان سوم وجود نداشت . مشخصه این سخنرانی کترین توجه به مسئله جهان سوم بود . در مقایسه با سخنرانی برژنف در کنگره سال ۱۹۷۱ ، وازه های تحلیلی کاملا متفاوت بودند . برژنف در سال ۱۹۷۱ وازه های جنگجو - یانه ای را برای توضیح استثمار جهان سوم بکار گرفته بود . ولی گورباچف روابط بین المللی را در محدوده طبقات مورد تحلیل قرار نمیدهد . برنامه جهانی او را نمیتوان برنامه سوسیالیسم جهانی ولی شاید بتوان برنامه ادامه حیات انسانیت نامید . مسائل جاری جهانی - در صدر آنها مسئله جنگو صلح - آتقد ر فوری ارزیابی میشوند که برخوردی مشترک و همه جانبه را ضروری میسازد . رهبری شوروی جهانی را در نظر دارد که نیروهای تاحال آنتاگونیستی و متضاد آن در بک ائتلاف استراتژیک بین المللی شرکت داشته باشند . تصور گورباچف بقیه در صفحه ۱۸

دومی را در برنامه همزیستی مسالمت آمیز - با حداقل در تعریف گسترده تری از انترناسیونالیسم پرولتری - قرار میدادند . ولی عموما آشتی دادن دو سیاست حمایت از سوزواری ناسیونالیست و کمونیستهای بک کشور نیمه مستعمره بسیار دشوار بود (چین - ترکیه) .

هرچند که تفکک روابط در سطوح دولت با دولت ، مردم با مردم و حزب با حزب در عرصه تئوری امری کاملا دست بافتنی نبود ، تجربه عملی مشکلات را نمایان ساخت . در اغلب موارد دولت ، حزب و پرسنل قانونگذار اتحاد شوروی در هم ادغام شده بودند و طرف مقابل خواه ناخواه درک نقطه نظر شوروی را مشکل مینامت . آنگاه که مفهوم انترناسیونالیسم پرولتری در چهارچوب تنگ طبقاتی قرار میگرفت حاصل حماست عمومی از جنبشهای بخش ملی و حماست جانانسه از جنبش کمونیستی نرفتد در آن بود . وزمانیکه انترناسیونالیسم پرولتری در معنای وسعتتری درک میشد حاصل آن حماست از بلوک طبقات بود که غالبا بسد شکل حماست مادی و سیاسی سوزواری ناسیونالیست در جنبشهای رهایی بخش ملی تحقق مییافت .

در دهه ۱۹۲۰ م . ن . روی " مارکسیست هندی ما انتقاد از طرح تره های لنین مربوط به مسئله ملی و استعماری استدلال کرد که حماست کمونیستها از سوزواری ناسیونالیست در کشورهایی مانند چین و هند سیاستی آشکارا نادرست و محکوم به شکست است . " روی " سؤالی را مطرح کرد که هنوز در سیاست خارجی اتحاد شوروی بدون پاسخ مانده : برای پیشبرد منافع سوسیالیسم جهانی به چه سیرویی میتوان اتکا کرد . کمونیستهای جهان سوم یا سوزواری ناسیونالیست ؟ این تئوری در دکتترین انترناسیونالیسم پرولتری مانند رشته های بهم پیوسته در تئوری و عمل سیاست خارجی اتحاد شوروی از آغاز پیدایش تا ظهور گورباچف در رهبری حزب مشاهده میشود .

در دوره نپ سیاست خارجی اتحاد شوروی در دست استالین و یوخارین بود . در آن دوره انترناسیونالیسم پرولتری در تعریف گسترده اش بکار گرفته میشد تا سوزواری ناسیونالیستها در ائتلاف با کمونیستهای کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره را نیز در برگیرد . احزاب کمونیست تشویق به شرکت در "جبهه های دمکراتیک ملی " و " بلوکهای چهار طبقه ای " میشدند (مانند وحدت سا کومینتانگ چین ، کنگره ملی هند ، سرکات اسلام اندونزی و وافت مصر)

در اواخر دهه ۱۹۲۰ هنگامیکه اتحاد شوروی وظیفه دوگانه شتاب خشدن به صنعتی کردن و اشتراکی کردن را در دستور کار خود قرار داده بود ، روابط با قدرتهای بزرگ متعینتر شد . دشمنی کنگره کمینترن انترناسیونالیسم پرولتری را به نفع مفهوم محدودتر آن فرموله کرد . توصیه کمینترن به احزاب کمونیست در مستعمرات جدایی موقوف از سوزواری ملی و تدارک قیام بود . در آسیا احزاب کمونیست چین و هندوچین مبارزه مسلحانه را در اوائل دهه ۲۰ آغاز کردند ، در آمریکای لاتین نیز حزب کمونیست برزیل اینگونه عمل کسرد . بنظر میرسید هرگاه برنامه همزیستی مسالمت آمیز با ائتلاف با قدرتهای بزرگ در سیاست خارجی اتحاد شوروی کمرنگ میشد ، تعریف محدودتر از انترناسیونالیسم نالیسم پرولتری قوت میگرفت . از ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۹ کمینترن ایده ایجاد جبهه های متحد توده ای را تبلیغ میکرد و باندول به سمت درک گسترده ای از انترناسیونالیسم لیسم پرولتری جهت گرفت . از ۱۹۲۹ تا ۱۹۴۱ کمینترن به احزاب کمونیست محلی توصیه نمود تا برای صلح و علیه تدارکات جنگی قدرتهای استعماری فعال شوند . در طول جنگ جهانی دوم ، اتحاد شوروی موتلف اردوگاه متفقین بود و تمام احزاب کمونیست از این نمونه پیروی کرده جبهه های میهنی ضدفاشیسم را شکل دادند . پس از جنگ جهانی دوم ، اتحاد جماهیر شوروی متحدین جدیدی در اروپای شرقی ، چین ، ویتنام و کره شمالی یافت : جنگ سرد آغاز شد .

در ۱۹۴۷ کمینفرم پس از انحلال کمینترن شکل گرفت . آندری زدانف خوش آمدگوی درک محدود از انترناسیونالیسم پرولتری بود . او به احزاب کمونیست توصیه نمود تا سیاست قسام و مبارزه با سوزواری ناسیونالیسم متحدین سابق - را در برنامه خود جای دهند (مانند مبارزه حزب کمونیست چین علیه کومینتانگ) درچین این سیاست موفق بود . ولی در کشورهای دیگر - هند ، برمه ، مالزی ، فیلیپین و اندونزی - احزاب کمونیست شکست خوردند . پس از مرگ استالین - خرنجف مارنگری سیاست خارجی شوروی را که از کنگره

اخبار مبارزات کارگران و زحمتکشان

پیامدهای افزایش تولید در کارخانه خاور

طرح افزایش تولید در کارخانه خاور

نظاہرات و راه بندان زحمتکشان جاده ساوه

با گذشت بیش از شش ماه از اعلام وضعیت فوق‌العاده در کارخانه خاور بمنظور بهره‌کشی وحشیانه از کارگران اکنون بیش از هر زمان دیگری این سیاست جدید با بن بست مواجه شده است. این سیاست که با هدف ایجاد و فضای مساعدی برای تشدید استثمار و افزایش تولید با اجرای بسابقترین آئین نامه انضباطی و تنبیهی ملازم گشت بعثت اختلال جدی و مشکلات فزاینده در تامین قطعات و موتور مورد نیاز از آلمان عملاً با شکست روبرو شده. بر مبنای برنامه افزایش تولید میبایست از هر ماه تولیدات کارخانه از مونتاژ ۸ کامیون در روز در گام نخست به تولید ۴۵ کامیون در روز ارتقا یافته و پس از چند ماه با برنامه ریزی دقیق این میزان تا سقف تولید ۶۰ کامیون در روز تثبیت گشته و تاوام یابد. اما در ظرف سه ماه فصل پاییز بواسطه عدم تحویل موتور و گیربکس و مشکلات تامین ارز مورد نیاز در تامین قطعات، تولیدات کامیون در این کارخانه نه تنها هیچگونه رشد نموده بلکه بواسطه رکود در تولیدات خطر اخراج و بیکاری هر دم افزایش یافته است. لازم توضیح است که مدیریت جدید به منظور ایجاد بستر مناسب برای افزایش تولید و تشدید بهره‌کشی تدابیر بسیاری اندیشیده و به‌مورد اجرا گذاشته بود. تدوین و اعمال شدیدترین آئین نامه انضباطی، کنترل گسترده کارگران در طول روز توسط پرسنل انتظامات و دایره حراست، و نظارت بر ساعات ورود و خروج و مرخصی روزانه و تاخیر در ورود از جمله این تدابیر میباشند. اما با ناکامی در افزایش تولید و عدم موفقیت در ۲ شیفته کردن کارخانه بختک اخراج و باز خرید کارگران بیش از گذشته سایه گسترانده است. در هفته‌های اخیر ابتدا از سوء مدیریت اعلام شد که بدلیل افت تولیدی و ناتوانی در تاسیس هزینه‌های پرسنل، کلیه کارگرانیکه خواهان باز خرید میباشند در صورت موافقت با دریافت سه ماه حقوق در ازای هر یکسال سابقه کار اسامی خود را اعلام نمایند. اما تنها ۷۰ نفر از کارگران از این پیشنهادات استقبال نمودند لذا مدیریت بدلیل عدم استقبال از باز خرید ناوطنانه از کلیه سرپرستان واحدها درخواست نموده که اسامی کارگرانیکه در قسمتهای مختلف زائد تشخیص داده میشوند جهت باز خرید اجباری (یعنی اخراج) به کارگزینی ارائه دهند. براساس خبرهای منتشره در سطح کارخانه مدیریت در نظر دارد که حدود ۹۰۰ نفر از کارگران را از کار اخراج نماید. تا در اولین سال دهه بازسازی و برنامه پنج ساله اقتصادی، رژیم اسلامی با افزودن بر خیل میلیونی بیکاران شوکفانی اقتصاد بحران زده خود را جشن بگیرد.

سرانجام محصولات دهه باز سازی و برنامه پنج ساله اقتصادی رژیم فقها از چند ماه پیش قدم تا مبارک خود را به درون کارخانه خاور بیز گذاشت. با انتصاب مدیر عامل جدید از سوی وزارت صنایع سنگین از ۳ ماه پیش تا کون سیاستهای جدیدی در کارخانه اعمال میشود که کلیات آن در یک بیان عبارت است، بهره‌گیری از انواع شرکدهای سرکوبگرانه بمنظور افزایش تولید با بهره‌کشی وحشیانه از کارگران. با ورود مدیر عامل جدید به کارخانه آئین نامه انضباطی خاصی تدوین شده و در اولین جلسه معارفه مدیر عامل با کارگران حزبات آن چنین اعلام میشود. کارگران در طول سال تنها میتوانند ۵۶ ساعت مرخصی داشته باشند یعنی هر کارگر در ماه فقط ۴/۵ ساعت قادر به استفاده از مرخصی خواهد بود. نقش آئین نامه فوق ضوابط شدت سختگیرانای را برای کارگران در بر خواهد داشت. تا کون کارگران زیادی خاطر نقی آئین نامه فوق از کار تعلیق گشته‌اند. در همین راستا تا کون بیش از ۳۰ نفر به کمر انتظامات کارخانه افزوده شده است. اخیراً تمامی بدن کارگران و داخل کتف و جورانشان را سبز گاهی باز بینی می‌نمایند. طبق برنامه مدیر عامل از همراه میبایست تولید از ۸ کامیون در روز در مرحله اول به ۴۵ و در فاز بعدی به تولید ۶۰ کامیون در روز افزایش یابد. در حالیکه در ازای تولید هر یک کامیون ۱۰ ریال حتی تولید اضافه می‌کردد. البته به منظور فریب و مهار هر چه بیشتر اعتراضات کارگران و بر مبنای تشخیص سرپرستان به کارگران برای بیکار حدود ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ تومان بعنوان پاداش در نظر گرفته شده که پرداخت خواهد شد.

اعتصاب معلمان در ارومیه

از اواسط آبانماه سالجاری به مدت دو هفته دبیران و معلمان مدارس راهنمایی، ابتدائی و متوسطه ارومیه اعتصاب نمودند و خواستار افزایش حقوق و مزایا شدند.

باز پس گیری زمین توسط اربابان دزفول

در اواسط آذر ماه برخی از زمینداران دوره شاه که در اثر انقلاب زمینهای خود را از دست داده بودند، ما در دست داشتن حکم مقامات قضائی و در بنای نیروهای ژاندارمری تلاش در جهت باز پس گیری آن نمودند که این امر ما مخالفت حتی نیروهای حزب اللهی شهر دزفول مواجه کردید، در اثر این اعتراضات اجرای حکم موقوف متوقف شده است.

محله سلطان آباد واقع در ضلع شمالی جاده ساوه در ۳۰ کیلومتری تهران روز ۵ آذر ماه شاهد راه بندان و تظاهرات اهالی زحمتکش محله بوده. ماجرا از این قرار بود که از مدتها پیش بخشندار قلی با همکاری مامورین شهرداری خانمهایی را که در دست ساختمان میباشد، اقدام به تخریب مسمود اما با برکناری بخشندار قبلی، دست اندر کاران در برابر اعتراضات مداوم زحمتکشان این محلات با دادن وعدههای تو خالی مبنی بر امکان ساختمان در صورت انتصاب بخشندار جدید از پاسکوکوی به خواستههای اعتراضی اهالی طرفه می‌رفتند. با انتصاب بخشندار جدید و اعلام آنکه سیاست تخریب ساختمانهای در دست احداث این محلات با شدت همچنان استوار خواهد یافت اهالی محله بویژه زنان زحمتکش بمدت چند ساعت اقدام به بستن جاده ساوه و اعتراض به این اقدام مامورین می‌نمایند. اهالی زحمتکش که حضور زنان در آن چشمگیر بوده روز ۵ آذر ماه در اعتراض به وحشگری مامورین رژیم و تخریب ساختمانها از اوایل صبح ضمن تظاهرات اقدام به بستن جاده ساوه می‌نمایند. در جریان این تظاهرات مامورین کمپته و سپاه بدون آنکه مستقیماً دخالت نمایند از تیر نظارت داشته و ماموران ژاندارمری مداخله می‌نمایند. زحمتکشان منطقه نیز با چوب و سنگ به ماشینهای مامورین ژاندارمری هجوم برده و بسیاری از آنان را متواری می‌نمایند. با دخالت نیروهای اعزامی بیشتر پی از چند ساعت راه بندان که طول ماشینهای متوقف در آن حدود ۱۰ کیلو متر بوده اهالی متفرق شده و اقدام به باز کشائی جاده مینمایند.

تشکیل گشت جدید

کمیته انقلاب اسلامی اخیراً برای مبارزه با بد اصطلاح "مفاسد اجتماعی" مادت به تشکیل گشت "رعد" نموده که علیه بد حجایی زنان فعالیت نماید.

درگیری اهالی تبریز با رژیم

در آبانماه سالجاری ماموران شهرداری با پشتیبانی نیروهای مسلح دهها خانه مردم را در اطراف کوی منظریه تیریز انتهای خیابان طالقانی خراب نمودند. این اقدام رژیم منجر به درگیری مردم با پلیس گشته که بنا به اخبار نریافتی حتی بد زد و حورود مسلحانه نیز کشیده شده است. در طی این درگیری چند تن از طرفین درگیری مجروح شدند.

همگام با کارگران و زحمتکشان جهان

آمریکا - چرا اتحادیه‌ها در معرض سقوط قرار گرفته‌اند.

دومینیک -

تهاجم نظامی علیه کارگران برق

دولت بالاگوئر به نظامیان دستور داد تا کارخانجات برق دومینیک را اشغال کرده و رهبران اتحادیه‌ها و ۴۰۰۰ کارگر را از این کارخانجات بیرون برانند. این حملات با هدف پایان دادن به اعتراضات و خواستهای کارگران صورت می‌گیرد که بیک اعتصاب عمومی منجر گردید.

اعتصاب کارگران برق، تنها بخشی از مبارزه وسیع اتحادیه‌های کارگری دومینیکس برای مقابله با نتایج بحران حاد اقتصادی و سیاستهای اخیر دولت در تعقیب سیاستهای بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول است که به تخریب وضعیت زندگی کارگران منجر شده است.

در کشور بیک اعتصاب عمومی بمدت ۴۸ ساعت اعتراضی به سیاستهای صندوق بین‌المللی پول انجام گردید. اما اعتراض صلح آمیز و قانونی کارگران با سرکوب شدید نیروهای نظامی روبرو شد، که ۹ کشته و صدها زخمی بجای گذاشت. تعدادی از کارگران نیز دستگیر شدند.

وین -

اتحادیه‌ها و اقتصاد بازار

از جانب کنفدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های آزاد کنفرانسی برای بررسی ابعاد اجتماعی رفاهی اقتصادی که در کشورهای اروپای شرقی و مرکزی بمورد اجرا گذاشته میشود از ۲۰ تا ۲۳ سپتامبر در وین برگزار گردید. در این کنفرانس نمایندگان اتحادیه‌های اروپای غربی و شرقی، متخصصین جامعه مشترک اروپا، سازمان بین‌المللی کار (، صندوق بین‌المللی و سازمان همکاری و توسعه اقتصادی شرکت داشتند.

شرکت کنندگان در این کنفرانس روی سبب فعالیت اتحادیه‌ها در این کشورها در دوره انتقال از اقتصاد یا برنامه ریزی مرکزی به اقتصاد بازار متمرکز شدند. مکانیسم اقتصادی کنونی، مسائل نقش شرکتها در اقتصاد بازار، نقش دولت، خصوصی کردن، اهمیت قراردادهای دسته جمعی در شرایط اقتصاد بازار، مرزها و کمکهای اقتصادی کشورهای توسعه یافته سرمایه داری به کشورهای اروپای شرقی و مرکزی مورد توجه قرار گرفت. مسئله وحدت اتحادیه‌ها در سطح ملی و بین‌المللی نیز مورد بحث قرار گرفت.

بقیه در صفحه ۳۱

کاهش تعداد اعضای اتحادیه‌ها برای کسب سود بیشتر هستند، اتحادیه‌ها که وظیفشان دفاع از منافع کارگران است میباید مبارزه جدی خود را به پیش برند. در صنایع اتومبیل سازی، قرار دادهای جمعی تقریباً محو شده است. افزایش دستمزدها در این کارخانجات تنها سه در صد برای سال جاری (یعنی پائین تر از نرخ تورم) تعیین شده است. روشن است که در شرابطی که افزایش دستمزدها برای سالهای ۹۱ تا ۹۴ بین ۱/۶ تا ۲/۹ در صد تعیین شده، قدرت خرید کارگران باز هم کاهش خواهد یافت. در توافقی که بین اتحادیه و شرکت جنرال موتورز انجام شده، این شرکت تنها استخدام یک نفر از دو کارگری که از کارخانجات اخراج خواهند شد را پذیرفته است. در اینصورت از ۲۰ هزار کارگری که قرار است بزودی از این کارخانجات اخراج شوند تنها ۱۰ هزار نفر شانس اشتغال بکار را خواهند داشت و ۱۰ هزار نفر بقیه، دیگر هیچگاه از شانس داشتن کار و ادعای چنین حقی برخوردار نخواهند شد.

مسئله کاهش تعداد اعضای اتحادیه‌ها به یکی از مسائل حادی رهبران اتحادیه‌ها در بسیاری از کشورها و هم چنین امریکا تبدیل شده است. در امریکا در سال ۱۹۵۵، ۳۹ در صد از جمعیت شاقل عضو اتحادیه‌ها بودند، در حالیکه در دهه هشتاد این رقم به ۱۶ تا ۱۷ در صد سقوط کرده است.

ساحبان کارنجات و بویژه شرکتیهای چند ملیتی بیشترین تلاش را برای کاهش تعداد اعضای اتحادیه‌ها بخرج میدهند. طی سه سال گذشته، سه غول عظیم شرکتیهای اتومبیل سازی امریکا، یعنی جنرال موتورز، فورد و کرایسلر، حدود ۷۰۰۰۰ از اعضای اتحادیه‌ها را بیکار کردند. طی این مدت جنرال موتورز و کرایسلر، ۸ کارخانهای را که کارگانشان عضو اتحادیه‌ها بودند تعطیل کردند. براساس برخی ارزیابیها در ۹ کارخانه متعلق به ژاپنیها در امریکا اتحادیه‌ها نابود شدند. حدود ۸۰۰۰۰ کارگر امریکائی برای شرکتیهای اتومبیل سازی ژاپنی کار میکنند.

در مقاله ما تهاجم این شرکتها که خواهان



اتحاد شوروی -

تصمیمات مهم در کنگره موسس اتحادیه‌های روسیه

کنگره موسس اتحادیه‌های روسیه در ۱۹ سپتامبر با بحث در مورد تصمیمیهای قانونی برای فعالیت اتحادیه‌های در بزرگترین جمهوری شوروی پایان یافت. در اسنادی که در این کنگره بتصویب رسید بر استقلال اتحادیه‌ها از دولت، احزاب سیاسی و ارگانهای اقتصادی و حق فعالیتیهای قانونی و مستقل تاکید شد.

این موضوع اتحادیه‌ها را قادر میسازد تا از حق فعالیتیهای قانونی خود استفاده کامل نمایند. در این رابطه آنها امکان طرح ایده‌ها، بحث بروی مصوبات پارلمان و در صورت لزوم طرح آلترناتیوهای برای مصوبات پارلمانی را فراهم میسازند.

در پایان، در مورد رابطه دولت و اتحادیه‌ها و با بحثی در مورد تامینهای اجتماعی، محیط زیست، تجدید و بازسازی روستاها و مسئله مسکن و سایر مسائل روز موادی بتصویب رسید.

شرکت کنندگان در کنگره بیانیه‌ای در مورد "حقوق کارگران فدراسیون روسیه" و در رابطه با تصمیمیهای برای حقوق فرهنگی، شوروندی و فردی مردم جمهوریهای شوروی صادر نمودند.

پرو -

خواست حمایت بین‌المللی از مبارزه کارگران پرو

دو اتحادیه سراسری بین‌المللی از مبارزه کارگران و مردم پرو در برابر برنامه‌های دولت جدید بریاست جمهوری آلبرتو فوجی حمایت کردند. این برنامه‌ها که به توصیه صندوق بین‌المللی پول بمورد اجرا گذاشته شده، فقر و بیعدالتی اجتماعی را در پرو تشدید کرده و خواهد کرد. دو اتحادیه بزرگ کارگران پرو، یعنی اتحادیه کنفدراسیون عمومی کارگران پرو که وابسته به فدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌ها است و کنفدراسیون کارگران پرو، که وابسته به کنفدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های آزاد است، حرکات اعتراضی را در ۱۷ سپتامبر در پرو سازمان دادند. بعنوان بخشی از این حرکات اعتراضی، ده معدنی دست به اعتصاب غذائی بمدت چهل روز زدند. در حال حاضر وضعیت جسمی این کارگران خطرناک است و اتحادیه‌های جهانی نگرانی خود را نسبت به سلامتی ده معدنی اعلام کردند.

کارگران و اتحادیه‌های آنها در پرو برای مقاله با اثرات بحران جدی اجتماعی و اقتصادی در کشور مبارزات قهرمانانهای را سازمان دادند، تا بتوانند از دستاوردهای مبارزانشان که مورد نهمید سیاستی حکومت جدید قرار گرفته دفاع کنند.

سیاست خارجی ...

د ناله از صفحه ۱۵

از آینده جهانی تحول یافته و ایجاد نظم بین‌المللی است که سیستم اقتصادی - اجتماعی مختلف با هم‌رستی و همکاری مسالمت آمیز رادر برگردد . اینچنین ادعا میشود که تقابل سرمایه‌داری و سوسیالیسم را نمیتوان به سطح تقابل کشورهای سرمایه‌داری و سوسیالیستی تقلیل داد، و اینکه عناصر سوسیالیسم در جهان " غیر سوسیالیستی " نیز حضور دارند . نقطه آغاز گریاچف اینستکه روابط بین‌المللی باید بر پایه انسانی‌تری بنا شود . (۵) انسانی کردن روابط بین‌المللی یعنی تعهد دولتها به " فراتر رفتن از اختلافات ایدئولوژیک (۶) . لسه‌های تیز ایدئولوژیک در روابط بین دولتی زمانی میتواند از بین برود کسه " نگرانی برای منافع ملی خود " یا " احترام به منافع دیگر کشورها همسر اه شده ، و به اصل سازمانگر زندگی بین‌المللی تبدیل شود . (۷) در این زمینه بود که حزب کمونیست ۱۰۰ ش . در کنگره ۲۷ ام ، تعریف خرسچف از همزیستی مسالمت آمیز بین دولتها با نظامهای اجتماعی متفاوت را بعنوان تکیه از مبارزه طبقاتی مردود شمرده (۸) برای حزب کمونیست ۱۰۰ ش ، همزیستی مسالمت آمیز بنشاسه ارزشی فراگیر و راهنمای روابط بین دولتها سوسیالیستی نیز میباشد . (۹) مقوله انترناسیونالیسم پرولتری که بطور سنتی یکی از پایه‌های سیاست خارجی شوروی بود ، کنار گذاشته شده است . بنظر میرسد که برای گریاچف تلاش بخش ماقبل سرمایه‌داری جهان برای دستیابی به سوسیالیسم فقط مربوط به نیروهای مرفقی آن ملت میشود و نمیتواند عنصری از سیاست خارجی شوروی باشد . البته حمایت مادی از دولتهایی که به سوسیالیسم معتقدند امر مستقلى است . پریماکف ، مدیر انستیتو اقتصاد جهانی و روابط بین‌المللی اینگونه مینویسد : " بطور کلی روابط بین‌المللی نمیتواند عرصه تعیین‌کننده نبرد بین سوسیالیسم و کاپیتالیسم جهانی باشد ؛ او همچنین استدلال میکند : " ثنوری مارکسیستی مبارزه طبقاتی نیاز به يك تغییر اساسی دارد . این بمعنی جستجوی برون رفتن از شرایط بحران کنونی و همچنین یافتن شیوه‌های نوسازی اجتماعی در شرایط بسیار پیچیده نوین میباشد . عصر هسته‌ای نیروهای انقلابی را در تصمیم‌گیری شان برای مبارزه مسلحانه مجبور به احتیاط فراوانی میکند و آنها باید اشکال گوناگون تندرویهایی چگرا بانه را قاطعانه مردود شمارند . " (۱۰)

شاخه‌ها را در اشاره میکند که مقوله مارکسیستی دو سیستم اجتماعی متفاد در برخی موارد بسیار ساده انگارانه برداشت شده ؛ مقوله دولتهایی که فرما سبور نه‌ای اجتماعی - اقتصادی متفاوتی را نمایندگی میکنند عملا جانشین مقوله نظامهای متفاوت شد . در نتیجه ایده رقابت بطور اجتناب‌ناپذیری مشخمسه تمام روابط بین‌دولتی شد . پیشرفت سوسیالیسم در مقیاس جهانی عموما با رشد قدرت اقتصادی کشورهای سوسیالیستی و پدیده بحرانهای انباشت در این یا آن حوزه اقتصاد سرمایه‌داری اندازه‌گیری میشد . و البته با توجه به تغییرات در توازن قدرت نظامی ، تغییرات اجتماعی روزافزون در کشورهای سرمایه‌داری بعنوان " کمبتهای ناچیز " نادیده گرفته میشدند . این تصور مکانیستی رقابت بین دو سیستم یا زتاب بسیار ابتدایی از واقعیت بود که آنرا مخدوش کرد و مانع از آشکار شدن تمام جوانب این روند اجتماعی - اقتصادی بسیار پیچیده میگشت . (۱۱) این برخورد دشمنانه زیر گرفتن تصور استالینیستی از سوسیالیسم در یک کشور است . تصویری که تکمیل سوسیالیسم در یک کشور را محتمل میدانست و پیشرفت جهانی بطرف سوسیالیسم را عملا با تشبیت قدرت اتحاد شوروی برابر ارزیابی مسمود . گریاچف مفهوم دو بازار جهانی رقیب را کنار گذاشته است . او آنطور که رسم برزنف و جانشینانش بود ، از جایجایی مدام توازن بیرونی جهانی به نفع سوسیالیسم سخن نمیزاند . در برداشت گریاچفی جدید ، اینطور بنظر میرسد که برای دستیابی به صلح در این دنیای " بهم‌وآمیخته " نمانی نیست تا امپریالیسم به سوسیالیسم تحول یابد . اینطور بنظر میرسد که دمیدن حبات دوباره به سوسیالیسم نه در جدایی آن از سیستم جهانی سرمایه‌داری بلکه دقیقا برعکس . در نزدیکی و منادله با آن است که منحق میشود . به این ترتیب ایده يك دنیای " بهم‌واسنه ، یگانه و بهم پیوسته " جانشین چهار - چوب سیاست خارجی لنیسی در رابطه با دو اردوگاه . نهاد طبقاتی ، نسلست معدودی بر تعداد زیادی از کشورها و رقابت بین کشوری شده است . تا سال ۱۹۸۶ ایده " بهم‌واستگی " با تمام جوامش در اتحاد شوروی مورد قبول واقع شد . اگر قرار باشد " تفکر سون " در عمل پیاده شود ، جنبش کمونیستی دنیا ی سرمایه‌داری و جنبشهای انقلابی جهان سوم نمیتوانند انتظار حمایت چندانی

از اتحاد شوروی داشته باشند . هر چند که بسیاری از نمایندگان تفکر نوین اینرا تکذیب میکنند . عنوان نمونه پریماکف به اسادی از کنگره ۲۷ حزب اشاره کرده که در آنها کمکهای خارجی برای ایجاد شرایط انقلابی - که ح . ک . ۱۰ ش . در حال حاضر از آنها دریغ میکند - از کمک به " نیروهای انقلابی ای کسه سر شرایط عینی مبارزه - علیه اختناق ملی و اجتماعی تکیه دارند " تفکسک شده‌اند . (۱۲) البته تمام مسئله اینستکه این مرزبندی چگونه خواهد بود .

در گذشته جایجایی‌های مداومی در استراتژی سیاست خارجی ، از حمایت نیروهای انقلابی و رژیمهای رادیکال تا تاکید بر حمایت از رژیمهای مساهرو و اختلافات وسیع صورت گرفته است تا نسل از ورود گریاچف این جایجایی ها در محدوده يك چهارچوب نظری واحد صورت میگرفت ولی گریاچف دست به تغییر پارامترهای نظری اتحاد شوروی زده است . نایر این دکتترین انترناسیونالیسم پرولتری به ستورانده شده تا نکتیرین همزیستی مسالمت آمیز با بهم‌واستگی جای آنرا پر کند . این تغییر در سیاست خارجی شوروی نتیجه روش پراگماتیستی گریاچف نیست . تمام رهبران شوروی بدرجات مختلف پراگماتیست بوده‌اند . بدین معنی خط دناسله‌داری از سیاست خارجی وجود دارد . ولی تغییر واقعی در دوره گریاچف کنار گذاشتن چهارچوب قدیمی سیاست خارجی برای نکاربردن پراگماتیسم سوخ خودش میباشد .

دولتهای متمایل به سوسیالیسم: گذار به سوسیالیسم؟

موازات ساز کردن سر " جمعه جادویی " پرستهای بی‌بایانی در ساره ذات سوسیالیسم در کشور خود ، منفرکین شوروی فایده سوسیالیسم برای جهان سوم را سز زیر سؤال بردند . بنا به گفته آواکوف ، یکی از محققین نام جهان سوم : " شماره انتشارات مربوط به مشکلات جهنگیری سوسیالیستی با کمبست تحقیقات نسبت عکس دارد . بجای تحلیل از بحران موجود در دولتهایی کسه جهنگیری سوسیالیستی دارند و بدیده‌های منعی دیگر مانند از هم باسیدن کامل اقتصاد ، سیاست خارجی و داخلی الفاظ من درآوردی مورد استفاده تسرا ر میگیرند . " (۱۳) میرسکی متخصص جهان سوم تحلیل‌های خوش‌بینانه‌قلنی شوروی در رابطه با توسعه جهان سوم را مورد انتقاد قرار میدهد : " سالباطول کشید تا ما اهمیت و نفوذ طبقات مناسی ، روشنفکران ، بوروکراسی و ارتش را در برابیم ، نکته‌ای که در حقیقت مدتها پیش توسط استادان غربی درک شده بود . و سالباطول کشید تا ما به وزن قابل توجه سنتها و نهادهای اجتماعی غیر - طبقاتی مانند نیبله‌گرایی ، جدایی ریشه‌دار جوامع آسیایی ، آفریقای برمناسی قومیت ، مذهب ، کاست و کلان که ریشه در نظم قدیمی رابطه حامی و حمایت - شونده دارند و بر تضادهای طبقاتی سایه مینانکنند ، واقف شوم . بهشک تضادهای طبقاتی وجود دارند ولی فقط در شکلهای پوشیده ، شیرمستقیم و سالباطول روشن مطرح میشوند . کشورهای متمایل به سوسیالیسم از لحاظ اقتصادی سسه سیستم سرمایه‌داری جهانی متصل مانده‌اند . حتی چپ‌ترین و مرفقی‌ترین رژیمها بیشترین اعتبار را از کشورهای غربی که بیشترین مبادله تجاری را با ایشان دارند ، دریافت کرده‌اند . جهان سرمایه‌داری همراه با ارسال محصولات خود ، نعلاتنه سیستم ارزشی خود را نیز به آسیا و آفریقا منتقل میکند . کمسک سیستم جهانی سوسیالیستی و نفوذ آن ممکن است مثلا تاثیر کاپیتالیسم را کاهش دهد ولی قادر نیست . لاقلا در شرایط فعلی - آنرا خنثی کند . " (۱۵)

شبنیس میگوید ، تجربه اتحاد شوروی با ممر نشان داد که انتخاب راه رشد سوسیالیستی قابل تغییر است . دلیل آنهم در وضعیت داخلی کشورهای درحال توسعه سهفته است : " پیش شرطهای وقوع چنین حرکتیهای تهرقاری را در این حقیقت میتوان یافت که برخی از پدیده‌های منعی اجتماعی از قبیل فساد ، حمایت از خویشان ، عدم کارایی اقتصادی و اجرایی ، رکود با رشد ناچیز سطح زندگی ، ستفاوتی توده‌ها ، دولتهای غیر دمکراتیک و بدیده‌های بسیاری از این قبیل ریشه در ساختار اجتماعی - اقتصادی و اجتماعی - فرهنگی موجود در کشورهای توسعه یافته دارند . انتخاب جهنگیر مرفقی خود با توجه به اشکال مشخص رهبری سیاسی در کشورهای مشخص و عدم حضور سایگاه و سبوع طبقاتی کارگری برای ساختن سدهای مستامنحکمی در مقابل بدیده‌های نامبرده کفایت نمیکند . " (۱۶)

آواکف این فاکت تاریخی را خاطر نشان میکند که جهنگیری سوسیالیستی بطریق اولی توسط فقیرترین کشورهای اتخاذ شده است . این خود نکته قابل

بالا انعکاس همه جانبه انتشارات شوروی در زمینه مسئله جهان سوم نیستند ، آنها را میتوان مشخصه جهت‌گیری جدیدی ارزیابی کرد که توسط رهبریت حزب در دوره گریباچف مشروعیت یافته . بعضاً حتی نقش اتحاد شوروی را دیدن انتقاد ی مورد تحلیل قرار گرفته . اخیراً بویوین در ایزوستیا نوشت : " تا بحال هیچ جامعه‌ای که در تمام وجوه خود مدل ، نمونه و انگیزه‌ای در مبارزه برای تحوّل سوسیالیستی جهان باشد بوجوه بیامده است " . یکی از دلایلی که بویوین سرا ی توضیح عدم موفقیت احزاب کمونیست بخش سرمایه‌داری جهان در جذب وسیع توده‌ها بر مبنای پدیده شکست ها ، تضادها ، بحرانها و رکود در توسعه اتحاد شوروی ، دیگر کشورهای سوسیالیستی و سوسیالیسم جهانی " است . (۲۳)

این وجود حتی منتقدترین متخصصین شوروی راه توسعه جهان سوم را به دید ه مثبت مینگرند . آواکف تاکید میکند " این نباید به معنی شکست مدل جهت گیری سوسیالیستی برداشت شود ، این نباید به نتیجه‌گیریهای بیش از حد بدبینانه نسبت به آینده دراز مدت سوسیالیسم بیانجامد " . (۲۴) معاون رئیس بخش بین‌المللی کمیته مرکزی ، پروتنس ، به پتانسیل ضد امپریالیستی جهان سوم تاکید دارد : " کشورهای در حال رشد مخزن اجتماعی قابل اشتعال احساسات ضد امپریالیستی باقی مینمانند ، که پایه‌های عینی‌شان نه تنها محدود و بسا ضعیف نمیشود بلکه برعکس در حال گسترش و تحکیم‌اند " . (۲۵)

پروتنس به موج دولتی شدن در جهان سوم ، به این واقعیت که تولیدات صنعتی ایسین کشورها در ۲۰ سال گذشته ۳/۵ برابر رشد کرده و به این واقعیت تاریخی که تعداد مستخدمین در اوائل دهه ۸۰ به ۱۸۰ میلیون میرسد ، (بیش از نیمی از پرولتاریای تمام جهان سرمایه‌داری) اشاره دارد . بنا به گفته‌های او جنسش طبقه کارگر جهان سوم پیشرفتهای چشمگیری داشته : " پتانسیل فدا امپریالیستی در حال حاضر بیش از هر زمان دیگریست ، هر چند که این پتانسیل به خالصت بالفعل در نیامده است " . و بالاخره ما میتوانیم نقل قولی از گریباچف بیآوریم : " شرکتیای فراملیتی با تمام قدرتشان قادر نخواهند بود عامل تعیین‌کننده ای در توسعه جهان سوم باشند ، بلکه کاملاً محتمل است که آنها مجبور به تطبیق خود با تصمیم مستقر مردم باشند " . (۲۶)

نجدید نظر در تحلیل از سرمایه‌داری و بازار جهانی سرمایه منجر به تجدید نظر در سیاست شوروی نسبت به ارگانهای اقتصاد جهانی شده است . اتحاد شوروی خواهان عضویت در گت شده و به عضویت در صندوق بین‌المللی پول ای . ام . اف نیز تمایل نشان میدهد .

رقابت آمریکا و شوروی در جهان سوم:

در دهه‌های ۷۰ و ۸۰

مجموعه‌ای از شرایط موجب تغییر کیفی در تحلیل شوروی از سیاست جهانی و جهان سوم شده است . با قدرت رسیدن گریباچف نسل جدیدی از رهبران که نه در جنگ جهانی دوم نقش فعالی داشتند و نه با گذشته استالینیستی مربوطند ، به مسند نشستند . آنها شرایط روز را مرحله " قبل از بحران " ارزیابی کردند ، شرایطی که برخوردی اساساً جدید را مبطلمد . در عرصه جهانی نیسز اتحاد شوروی خود را در بن‌سست بافت : بدتر شدن روابط با غرب ، اتحاد آمریکا و چین ، ناآرامی در اروپای شرقی ، جنگ در افغانستان و رشد بار اقتصادی حفظ محدوده نفوذ شوروی . مجموعه کنده شدن آهنگ رشد نظامی ، تکنولوژیک و بخصوص اقتصادی زندگی خطر را برای سیاستمداران شوروی به صدا درآورد . سهر ترتیب ، درک کامل تغییر سیاست شوروی نسبت به جهان سوم فقط در زمینه تحول رقابت آمریکا - شوروی ممکن است . اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده همیشه استراتژی خود در جهان سوم را با رابطه شرق و غرب توضیح داده‌اند .

در اواسط دهه ۱۹۷۰ ، ایالات متحده در حال عقب‌نشینی جهانی بود . ضربه روانی وارده به آمریکا در شکست ویتنام لبه سیاست دخالتگرانه در جهان سوم را کند کرد و این شرایط را برای ظهور گروهی از کشورهای رادیکال که فعالانه با اتحاد شوروی پیوند برقرار میکردند را فراهم آورد . بعلاوه مسدول توسعه با کنترل دولتی - آنطور که مثلاً در مصر ، سوریه و الجزایر اجرا شده در سراسر جهان سوم گسترش مییافت . هدف دفاع از اقتصاد ملی بود در مقاسل مزاحمت‌های بازار جهانی . در دهه ۷۰ کارتهای کشورهای غنی جهان سوم قیمت مواد خام و سوختی را بالا بردند . به این ترتیب دولتهای جهان سوم غالباً در تقابل با کشورهای توسعه یافته سرمایه‌داری از منافع خود جانانسه دفاع کردند . این فرصتی بود برای گسترش حضور اتحاد شوروی در جهان سوم . در

توجهی است . رهبران این کشورها مدلی را ترجیح دادند که سریعترین توسعه را به ارمغان می‌آورد : " ولی گذشته از منطق انتخاب ، که میتواند تحت تاثیر " نمونه‌ها " اتخاذ شود ، منطق شرایط عینی نیز حضور دارند " بنا به گفته آواکف جهت‌گیری سوسیالیستی هنوز بر نری خود را اثبات نکرده : " هیچکدام از کشورهای رها شده ، جذابیت لازم را ندارند " . (۱۷) آواکف پیشنهاد میکند کشورهای که جهت‌گیری سوسیالیستی اتخاذ کرده‌اند را نباید در مرحله گذار بر طرف سوسیالیسم ارزیابی کرد . بلکه آنها اشکال اجتماعی هستند خاص و بسا مشخصه‌های گوناگون خود . به نظر او مشخصه‌های گوناگون مترقی ، منفسی و حتی ارتجاعی وجود دارند . رژیم تروریست خمر سرخ در کامبوج یکی از این نمونه‌ها ست . سنار این ظاهر را دکم قدیمی احتمال راه رشد غیر سرمایه‌داری به سوسیالیسم زیر سؤال برده شده است . با این وجود باید تکیه شود که " نسو اندیشان " نمایندگان مجموعه سبار ناهمگونی از مکاتب فکری‌اند . برخی خواهان تحول مترقی نظم موجود جهان به سمت سوسیالیسم‌اند . در این طیف هواداران تجدید حیات مارکسیسم و برخوردی مارکسیستی دیده میشوند . از طرف دیگر عده‌ای خواهان قبول نظم موجود جهانی‌اند و حل مشکلات جهانی را در چهارچوب روابط قدرتهای فعلی دنمال میکنند .

ارزیابی مجدد از نقش سرمایه داری در جهان سوم

با ترك آلتروناٹیو سوسیالیسم در جهان سوم ، پس از اعتراف اتحاد شوروی به نارسایی‌های سیستم سنتی برنامه‌ریزی و معرفی سیستم جدیدی در سال ۱۹۸۶ ، تمایل سیار کمتری برای اتخاذ این مدل سنتی توسعه اقتصادی به چشم میخورد . مشکلات عظیم اقتصادی حاصل از برنامه‌ریزی مرکزی جدیدالتاسیس در جهان سوم ارزیابی مجدد سیستم برنامه‌ریزی سنتی شوروی بعنوان مدل مورد استفاده در کشورهای توسعه‌یافته را ضروری ساخت . بسیاری از متخصصین امور ساسیال جهان سوم در شوروی راه توسعه دیگری را پیشنهاد میکنند . آنها مشخصاً نقش با اهمیت بخش خصوصی در کشاورزی ، تولیدات دستی و بخش خدمات را خاطر نشان میسازند . مثلاً " بوتنکو " اینطور نتیجه گیری میکند : " برای افزایش بازدهی اقتصاد دهقانی و پیشه وری هیچ آلتروناٹیوی جز تقلید از مدل اقتصادی مختلط نپ وجود ندارد " . (۱۸) او همچنین اظهار میکند که باید به کشا و رزی و مسیر سنتی صنعتی شدن اولیه که با منطق اولویت رشد منابع غذایی و صنایع سلك عمل میکند ، توجه شود . (۱۹) اینطور به نظر میرسد که برخی از نویسندگان سرمایه‌داری را بعنوان مدل مناسب کشورهای جهان سوم پیشنهاد میکنند . شینس ادعا میکند که " توسعه با جهت‌گیری سرمایه‌داری ممکن است در سلك سلسله از کشورهای توسعه یافته امکانات مشخصی برای برخی عناصر پیشرفت اجتماعی فراهم آورد " . (۲۰) او در آخرین مقاله‌اش اینچنین اظهار کرده که برای کشورهای جهان سومی هیچ آلتروناٹیو عملی بجز سرمایه‌داری وجود ندارد . به استدلال او باید از " ارزیابی یکجانبه فعالیتهای شرکتیای فراملیتی و توصیه‌های صندوق بین‌المللی پول ، بانک جهانی و دیگر سازمانهای جهانی‌پرهیز کرد . البته منظور نه قبول بدون قیدو شرط این توصیه‌ها ۰۰۰ بلکه برخوردی معتدلانه‌تر به آنهاست ، و نفی این نقطه‌نظر که میگوید خصلت اجتماعی ایسین ارگانها بخودی خود آنها را مجبور به پیش بردن برنامه‌های عامدانه‌ای درخلاف جهت منافع عینی رشد اقتصاد سرمایه‌داری جهانی میکند . برای آنکه دیدگاه ما در رابطه با بهم وابستگی جهان امروز از انتظام منطقی برخوردار باشسد باید نظر سنجیده‌تری از پایه‌های اقتصادی این بهم وابستگی - نه تنها تقسیم جهانی کار بلکه انتقال نهادی شده ذخایر مادی و مالی (که انتقال سرمایه را نیز شامل میشود ولی در آن خلاصه نیست) - اتخاذ کنیم " . شینس مارا از یکی انگاشتن سرمایه‌داری با قوانین اقتصادی تولید مدرن بر حذر میدارد و ایسین قوانین را همانقدر مؤثر بر کاپیتالسم ارزیابی میکند که بر سوسیالیسم . (۲۱)

سیاری از نویسندگان مخالف جدایی از بازار جهانی سرمایه‌اند . آواکف خاطر نشان میکند " مسئله برخلاف نحوه طرح آن تا بحال نه اجازه جدایی کشورهای جهان سوم از اقتصاد جهانی سرمایه‌داری بلکه دستیابی به شراکتی برابر سا آن است " . (۲۲) بطور کلی تحلیلگران جهان سوم در شوروی حالا توجه بیشتری به گوناگونی و بسجیدگی مسئله دارند . این ابده‌ها گواه گسست از اصول قدیمی در رابطه با توانی توسعه سوسیالیسم و سرمایه‌داری‌اند . هرچند که نقل قولها

کومکون در جهان سوم بیش از ۲۷۰ میلیون دلار نبود (۲۱) جهت گیری نسبی استقلال در اقتصادهای سوسیالیستی استفاده از ابزارهای اقتصادی را در سیاست خارجی کاهش میدهد. حتی میتوان گفت: در نتیجه ساختار اقتصادی - اجتماعی مشخص اتحاد شوروی مکانیسم اقتصادی محرکهای برای توسعه جغرافیایی وجود ندارد. شکل حاصل در روابط تجاری اتحاد شوروی و جهان توسعه یافته ساختار نامطلوب و روندهای منفی را به نمایش میکشاند. تجارت شوروی با جهان سوم بیش از پیش به مواد خام (مخصوصاً محصولات غذایی و بخت) و تسلیحات نظامی محدود میشود. جهان سوم سوسیالیست، به ثروتی اقتصادی بل وزینه سنگین شونده برای اتحاد شوروی است. در یکی از آخرین مطالعات شرکت راند، گسل هزینه امپراتوری شوروی محاسبه شده. اس امپراتوری شامل یک امپراتوری داخلی (کشورهای سوسیالیستی همسایه) و کشورهای دست نشانده در جهان سوم مانند کوبا، ویتنام، اتیوپی، نیکاراگوئه، آنگولا و بنم جنوبی میباشد. فاکتورهای محاسبه شده در این هزینه شامل سوسیدهای تجاری، اعتمادات تجاری، تمثیلات نظامی آشکار (مانند افغانستان) و پنهان و بالانس مازاد تجارت خارجی میشوند. ولی هزینه مربوط به نگهداری نیروهای نظامی در اروپای شرقی مندرج نشده اند. بنابراین محاسبات هزینه سالانه در دهه ۷۰ بیسی ۴/۹ تا ۷/۹ بیلیون دلار بوده. تا سال ۱۹۸۱ این هزینه ۷ برابر شده بود: ۷/۲ درصد تولید ناخالص ملی یا ۴۴/۲ بیلیون دلار. پس از این دوره سلطت کاهش سوسید تجاری و حمایتهای نظامی این رقم رو بکاهش گذاشت (۳۲) خود رهبران شوروی روی هزینه سنگین تعهد کشورشان نسبت به دولتهای فقیر و رادیکال انگشت میکشاند. شوارد نادره در یکی از سخنرانیهای خود برای کارمندان وزارتخانه اش در ژوئن ۱۹۸۷، گفت: "مادقانه بگویم، کم نبودند دفعتاتیکه ما سرمایه گذاریهای مادی وسیعی را در پروژه های سیاسی سی فایده خارجی نه تنها تسلیخ بلکه فعالانه بیسبب برده ایم. سیاستی که شهروندان ما هنوز باید قیمت کزانی برای آن بپردازند" (۳۳). وزنه کشورهای دست نشانده امکانات اتحاد شوروی برای کمک به دیگر کشورها را محدود میسازد. کوبا در سال ۱۹۷۲ و ویتنام در ۱۹۷۸ به کومکسون پیوستند. در طول دهه ۷۰ مجموعه ای از پیماسهای همکاری بین کومکون و کشور های جهان سوم به امضاء رسید ولی درخواست موزامبیک برای عضویت کامل در کومکون در ۱۹۸۱ رد شد. در دهه ۷۰ اتیوپی، لاوس و بنم جنوبی نیز بسا همین عکس العمل مواجه شدند (۳۴) در این اثنا موزامبیک به کنوانسیون لومه پیوست و عضو صندوق بین المللی پول شد. البته این فقط استهلاک یابندهای مادی داخلی شوروی نیست که نقش جهانی آنرا محدود میکند، کندی سرعت رشد اقتصادی اکثر اقتصادهای ما برنامه مخصوصاً در جهان سوم نیز در این رابطه اهمیت زیادی دارند (۳۵)

در دهه ۶۰ مجموعه ای از کشورهای دوست که مقادیر قابل توجهی پاری از شوروی گرفته بودند سرنگون شدند. در نتیجه اتحاد شوروی در کمک کردن محتاط تر شد و دریافت که اگر کشورهای مورد نظر نمیتوانند برای دریافت کمک طرف الیترناتیو غربی بچرخند، کمک اقتصادی اتحاد شوروی نمیتواند مخدود خود بمانند یک اهرم سیاسی پایدار عمل کند. در طول دهه ۷۰ فروش اسلحه درمقایسه با کمکهای اقتصادی اهمیت بیشتری کسب کرد. اگر چه ارزش اسلحه های فروخته شده شوروی به جهان سوم در دهه ۵۰ و اغلب سالهای دهه ۶۰ برابر ارزش کمکهای اقتصادی شوروی بود؛ ارزش اسلحه های منتقل شده بین سالهای ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۲ دو برابر و بین سالهای ۱۹۶۸ تا ۱۹۸۲ پنج برابر ارزش کمکهای اقتصادی شوروی شدند (۳۶) اتحاد شوروی بسبب از پیش روی انتقال اسلحه برای کسب نفوذ تکیه نمود. از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۳ مصر بیش از هر کشور جهان سومی از شوروی اسلحه دریافت کرد، ولی تلاش برای متاثر ساختن مصر نه تنها شکست مواجه شد بلکه در حقیقت اینگونه میسازد که تاثیر منفی داشته: جنگ عرب - اسرائیل ۱۹۷۳ - ۱۹۷۳ (۳۷) اتحاد شوروی در دیگر نقاط جهان سوم نیز تجربیات مشابهی داشت. این نکته جالب توجه است که اتحاد شوروی بندرت موفق به کسب چیزی شده که بتوان آنرا بمعنی دقیق کلمه پایگاهی در جهان سوم نامید. هیچ پایگاهی در عراق، سوریه، لیبی، اتیوپی، موزامبیک و بسا آنگولا در اختیار شوروی قرار نگرفته است. اتحاد شوروی امید داشت شکل گرفتن احزاب پیشرو بر مبنای مارکسیسم - لنینیسم در کشورهای نسل دوم متقابل به سوسیالیسم مانند بنم جنوبی، موزامبیک، آنگولا و اتیوپی بانه استواری بسرای نفوذ ماندگار شوروی مهیا کند. ولی این کشورها شدیداً فقیرند. از نظر استر-

اوائل دهه ۷۰ اتحاد شوروی برابری استراتژیکی با ایالات متحده کسب کرده بود. قدرت نظامی شوروی خصلت جهانی بخود گرفت و کمک به شمار افزایش یافته از رزمیهای ضد غربی در جهان سوم آغاز گشت. هر چند ایالات متحده هنوز سیاست فعالی را در جهان سوم دنبال میکرد. ولی بخاطر "ناراحتی ویتنام" سبار محتاط تر شده بود. در پیروسه کمک دیوید ایالات متحده کوشید با ماور - دادن اتحاد شوروی را از خاورمیانه خارج کند، کارتر "فعالیت بین المللی دفاع از حقوق بشر" خود را آغاز کرد. (۲۸) تفاوت با دهه ۸۰ چشمگیر است. رشد بحران بدی، استراتژی اقتصاد ما کنترل دولتی، پروتکتیویسم (حمایت از اقتصاد ملی) و سیاست اجتماعی در جهان سوم را دچار اختلال جدی کرد. جهت گیری به سمت "برنامه بیشتر" با کمک صندوق بین المللی پول به جهت گیری به سمت "مازار بیشتر" متحول شد. قدرت کارتهای صادر کننده مواد خام و سوختی جهان سوم تضعیف و شروط تجاری به نفع کشورهای توسعه یافته بهبود یافت. بجز کشورهای "جدیداً صنعتی شونده" اغلب کشورهای جهان سوم هرچه بیشتر به حاشیه اقتصاد جهانی رانده شدند و سوسیالیسم در موضع تدافعی قرار گرفت. همین وضعیت برای کشورهای سوسیالیستی که غالباً بسا مشکلات عظیم اقتصادی در دهه ۸۰ مواجه بودند. نیز وجود داشت. این مشکلات در وهله اول ریشه در عدم کارایی سیستم سنتی برنامه ریزی داشت. سیستمی که قادر به تطبیق متناسب با سطوح بالاتر توسعه اقتصادی و شرایط جدید خارجی نبود. این تحولات داخلی سوازات تغییر سیاست آمریکا و شوروی در قسسال جهان سوم بوقوع میبویست. دولت ربکان در سیاست خارجی فعالتر شد و کوشید تا روند رو به تحلیل قدرت اقتصادی و استراتژیکی آمریکا در دهه ۷۰ را جسران کند. فشار نظامی آمریکا در جناح جنوبی اتحاد شوروی با ایجاد "نیروی انتقال سریع" و تحکیم روابط استراتژیک آمریکا - اسرائیل افزایش یافت. هم ایالات متحده و هم اتحاد شوروی در ایجاد زرادخانه های نظامی در پاسیفیک شمالی نقش مهمی بازی کردند. بعلاوه سیاست آمریکا در قبال انقلابات اجتماعی و دولت های ضد امپریالیستی جهان سوم دچار تغییر و تحول شد. ربکان استراتژی تلافی جویانه را با اشغال گرانادا، حمایت از نیروهای یونستا در آنگولا، کنترها در نیکاراگوئه و مجاهدین افغان آغاز نمود. در ابتدا رهبران شوروی متوجه تاثیر این تغییر در سیاست خارجی آمریکا نبودند. برژنف اینگونه مبانده شد که تاثیر منفی اشغال افغانستان کوتاه مدت بوده و تحریم اقتصادی شوروی بزودی برداشته خواهد شد (۲۹) رهبران شوروی بعداً معترف شدند که تحلیلشان از رکود اقتصادی و سیاسی آمریکا غلو آمیز بوده. از دیگر مشخصه های دهه ۸۰، انقلاب تکنولوژیک در میکرو الکترونیک کامپیوتر و لوازم ارتباطی بود. اتحاد شوروی قادر نبود با کشورهای "جدیداً صنعتی شونده" در تقسیم بازار غربی برای محصولات صنعتی رقابت کند و نتیجتاً خود را با ثروت هرچه کاهش یافته. تر اقتصادی برای کمک به جهان سوم یافت. سیستم سرمایه داری خود را خیلی توانست از آنچه متفکران شوروی میسنداشتند نشان داده بود.

تلاش برای تاثیر در افق جدید

اتحاد شوروی بیش از آنکه ابر قدرتی اقتصادی باشد، ابر قدرتی نظامی است. توانایی همخوانی امکانات اقتصادی شوروی با آمالهای سیاسی اش بطور روزافزونی محدودتر میشود. تولید ناخالص ملی ایالات متحده، ژاپن و جامعه اقتصادی اروپا هر کدام به تنهایی از تولید ناخالص ملی نخمینی شوروی بیشتر است. در ۱۹۸۵ از میان کشورهای جهان سومی (بجز کشورهای سوسیالیست در حال توسعه) بطور متوسط هر کدام فقط ۳/۶ درصد کل صادرات خود را بسا کشورهای اروپایی عضو کومکون انجام میدادند؛ واردات از آن هم کمتر بود: ۲/۵٪ در ۱۹۷۰. این ارقام به ترتیب ۶/۳ درصد (ارای صادرات) و ۹/۶ درصد (ارای واردات) بودند. (۳۰) تجارت کشورهای در حال توسعه هر چه بیشتر متوجه جهان سرمایه داری توسعه یافته است. علاوه بر این، تجارت شوروی در جهان سوم روی چند کشور خاص متمرکز شده است. در سال ۱۹۸۳، ۱۰ کشور مهم از این مجموعه ۷۲/۶ درصد صادرات شوروی به جهان سوم را بخود اختصاص داده بودند. تجارت در بخش خدمات و انتقال سرمایه و کار در روابط بین اتحاد شوروی و جهان توسعه یافته سبار ناچیز است. در ۱۹۷۸ سرمایه گذاری تمام کشورهای عضو

نمیخواهیم پیروسه حل و فصل اختلافات و یا حتی هدف این پیروسه به هیچ شکلی ضامن ابالات متحده یا غرب را خدشه دار کند" (۴۲) او همچنین گفت: "اتحاد شوروی هیچ خصوصیت اصولی با اسرائیل ندارد" - تلاشهای دیپلماتیک برای تجدید روابط عادی دولتی بین اسرائیل و اتحاد شوروی به سطح بالایی رسیده است - درگیریهای منطقه‌ای خاورمیانه منحصرنکردنی در هم تنیده شده‌اند - در کنار درگیری اصلی اعراب - اسرائیل، درگیریهای بین دولتی ایران و عراق، یمن شمالی و جنوبی، عراق و سوریه، سوریه و اردن، سوریه و مصر، مصر و لیبی، الجزایر و مراکش و جناحهای مختلف سازمان آزادیبخش فلسطین در بین خود و با دیگر دولت‌های عربی نیز در جریان است - در جوار خاورمیانه شاخ آفریقا قرار دارد با درگیریهای دوره‌ای اش سین اتیوپی و سومالی، اتیوپی و سودان - سیاست حمایت شوروی از اعراب به شکل فروش اسلحه تابحال وضعیت "نه جنگ، نه صلح" را در خاورمیانه حفظ کرده و با وجود تضعیف شوروی در مصر این سیاست هنوز جاری است - اینطور بنظر میرسد که اتحاد شوروی نگران شرایطی است که دولت‌های رادیکال عرب شوروی را ناچار به درگیری بجمود و غیر عقلانی با ابالات متحده کنند - وقتی ابالات متحده رامیومانه به لیبی حمله کرد، اتحاد شوروی حمله را محکوم کرد ولی دست به هیچ اقدامی نزد

ظاهرا دید شوروی نسبت به افق تغییر سیاست داخلی کشورهای عربی و دشمن‌های خانوادگیشان اصلا خوشبینانه نیست - بنابراین تلاش برای آرام ساختن تنشها در همکاری مابین ابالات متحده، اتحاد شوروی و سازمان ملل متصورند - رهبری جدید شوروی علنا به تمام دوستان و دشمنان نشان داد که ریشه تنش منطقه در هر کجا که می‌خواهد باشد، شوروی اجازه نمیدهد شرایط تسا حد لزوم درگیری نظامی اتحاد شوروی با ابالات متحده پیش برود - در جنوب آفریقا، آنگولا و کوبا با خروج نیروهای کوبا بعنوان بخشی از حل و فصل درگیریها موافقت کردند - در آمریکای مرکزی، اتحاد شوروی از پیروسه صلح که به ابتکار دولتهای آمریکای مرکزی آغاز گشته حمایت میکند - شوروی حامی محتاط نیکارا - کوئه است - در آسیای جنوب شرقی ویتنام با خروج نیروهایش از کامبوج تا ۱۹۹۰ موافقت کرده و خود اتحاد شوروی شروع به عقب کشیدن نیروهایش از مرز چین کرده، در عین حال از زیاده‌رویهای سالهای برژنف عقب‌نشینی میکند - اینگونه بنظر میرسد که گروه گریچف آماده کنترل درگیریهای منطقه‌ایست و روابط سیاسی، تجاری و اقتصادی عادی را ارجح میدارد - برخلاف برژنف، بنظر نمیرسد گریچف ارزش زیادی به ابزار نظامی برای کسب اهداف سیاسی بدهد - بنابراین شوروی خواهان تخمین امنیت بر مبنای همکاری مشترک شوروی، ابالات متحده آمریکا، اروپای غربی و سازمان ملل در خنثی ساختن شرایط انفجاری درگیریهای منطقه‌ای می‌باشد - شوروی قدرتهای منطقه‌ای میانه‌رو را بر رژیمهای متمایل به سوسیالیسم در جهان سوم ترجیح میدهد - در نتیجه حاصل نه بک عقب‌نشینی عمومی بلکه عقب‌نشینی موردی است - سیاستی که هم دخالت شوروی در مناطق درگیری و هم بار سوسید برای رژیمهای متمایل به سوسیالیسم جهان سومی را کاهش میدهد -

نتایج نتانت جدید برای جهان سوم چیست؟

نتانت جدید را شاید بتوان حاصل روند رکود نامتعادل هر دو ابر قدرت ارزیابی کرد - تا اینجا ما روی ضعیف شدن شوروی در متاثر ساختن جهان سوم تکبیه داشتیم - ولی در دراز مدت قدرت ابالات متحده نیز در حال افت است - تلاش دولت ربگان برای معکوس ساختن این روند با تقویت توانایی نظامی آمریکا و حتی انقلاب میکرو - الکترونیک، کامپیوتر و وسائل ارتباطی کسه امکانات جدیدی را برای قدرت تکنولوژیک مهیا کرده، موفقیت‌آمیز نبوده است - اخیرا روستو خاطر نشان ساخت: "حقیقت غیر قابل انکار اینستکه هر دو ابر - قدرت گرفتار، یک بحران جدی در بارآوری تولید هستند" (۴۳)

سرعت رشد بارآوری کار در ابالات متحده همچنان کمتر از سرعت رشد در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته دیگر است - رشد انبوه کسر بودجه تجاری، سدهی عظیم مالی و سقوط وال استریت در اکتبر ۱۹۸۷ ما را متوجه نقطه‌ضعف‌های نه چندان تازه ابالات متحده کرد - حالا دیگر موضوع رکود آمریکا تم عمومی خبرنگاران و سیاستمداران است - تلاش برای تطبیق دوباره و تجدید نظر در دخالت و تعهدات بین‌المللی آمریکا بر اساس توانایی‌هایش میتواند تعریف ابالات متحده بعنوان رهبر جهان سرمایه‌داری را متحول کند - برخی سیاستگزاران

تزیك اهمیت جسدانی ندارند و سعلت جنگ با بحران اقتصادی قادر نشدند از حمایت گسترده‌ای در سطح ملی برخوردار شوند - نفوذ شوروی در کشورهای جهان سوم بیش از آنکه محصول نسوخ بک نقشه با سیاست باشد، حاصل فرصت‌یابی است که بدینال تحولات داخلی در کشورهای مورد نظر فراهم آمده‌اند - از این گذشته آسانی قطع رابطه کشورهای جهان سوم با اتحاد شوروی در مقابل سختی قطع رابطه آنها با کشورهای توسعه‌یافته سرمایه‌داری قرار دارد -

سیاست گریچف نسبت به جهان سوم

ضعف متذکر مانع هجوم دیپلماتیک اتحاد شوروی نشده است - اهداف این هجوم در جهان سوم عموما کشورهای بزرگ و از نظر استراتژیکی مهم " جدیدامتنعتسی شونده" می‌باشد - در آسیا - هند مورد توجه جدی شوروی قرار گرفته است - گریچف هم در گزارش خود به ۲۷ امین کنفره حزب (۱۹۸۶) و هم در کتابش پرسترویکا از هند نام میبرد - گریچف در نوامبر ۱۹۸۶ از هند دیدن کرد و رابطه هند و شوروی را نمونه " تفکر نوین" نامید: " برای من شخصا کاملا واضح است که آنچه ما تفکر سیاسی نوین مناسم خود را در سطح بین‌المللی، در رابطه بین هند و اتحاد شوروی به نمایش گذاشته است - و اینکه تفاوت‌های موجود در سیستمهای سیاسی - اجتماعی و ایدئولوژی یا فاصله ملی - فرهنگی مان مانسبع دیالوگ مابین ما بنده، نمونه و شاهد بسیار مهمی برای دیگران است" (۳۸) علی‌رغم کاهش ناز هند به واردات شوروی در اواسط دهه ۸۰ کسکهای اقتصادی و نظامی اتحاد شوروی به هند گسترش یافتند (۳۹) هند با شروع بک پیمان تجاری ۴ ساله در نوامبر ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶، ۱/۴ بلیون دلار از شوروی اعتبار گرفت - علاوه قرارداد دیگری برای تولید هواپیما میگ ۲۹ با اتحاد شوروی به امضا رسیده است (۴۰)

در آمریکای لاتین مکزیک، برزیل، آرژانتین و اروگوئه در مرکز فعالیت - های دیپلماتیک شوروی قرار داشته‌اند - شوارمناده از این کشورها بدین کرد - و گریچف نیز به منظور گسترش روابط اقتصادی موجود اینچنین دیداری را در برنامد خود دارد - در خاور میانه شوروی روابط دیپلماتیک خود را با عسسان (سپتامبر ۱۹۸۵) و امارات متحده عربی (نوامبر ۱۹۸۵) برقرار نمود - حالا امکان برقراری روابط دیپلماتیک بین شوروی و عربستان سعودی در افق دید قرار دارد - اتحاد شوروی زمانسندی بدهی مصر را مورد بازنگری قرار داده وسه سوی برقراری روابط دیپلماتیک با اسرائیل میخزد - در خلیج فارس در پاسخ به درخواست حمایت کشتیهای باربری کویت که از طرف ایران تهدید میشدند (ماد مه ۱۹۸۷) اتحاد شوروی با احتیاط تمام برای نرنجاندن ایران به کویت اجازه داد تا سه کشتی با پرچم شوروی را برای حمل و نقل نفت کرایه کند - در جنگ خلیج از عراق حمایت نظامی کرد ولی در عین حال برای خاتمه جنگ مذاضع بک راه حل مسالمت آمیز بود، و به قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل رای مثبت داد - اتحاد شوروی مخالف تحریم ایران بوده و پیمان اقتصادی برای ساختن یک خط لوله نفتی و یک خط راه‌آهن را با ایران امضا کرده است - در آسیای جنوب شرقی و پاسیفیک اتحاد شوروی مشغول دیدارهای دوجانبه با تایلند، مالزی و اندونزی بوده - تلاش برای تقویت کشورهای عضو جمعیت ملت‌های آسیایی جنوب شرقی آسیا - آسیا، بخشا مربوط به سرمایه‌گذاری ر و ی اختلافات این کشورها با آمریکا و ترسشان از چین است - اتحاد جماهیر شوروی اشاراتی به چین داشته - شوروی‌ها شروع به رسیدگی به مسائلی کردند که چین آنانرا مانع عادی شدن روابط بین دو کشور قلمداد مکرده است: حضور نیروهای شوروی در افغانستان - حضور نیروهای ویتنام در کامبوج - و پایگاه موشکی شوروی در مرز شمالی چین - در نتیجه انکارات شوروی روابط چین و شوروی بنحوی چمگیری سهیو بافته‌است - از این گذشته بنظر میرسد رهبران شوروی در پیدا کردن راه‌حلی برای زد و خورد‌های منطقه‌ای آماده‌اند با ابالات متحده همکاری کنند - گریچف در گزارش سیاسی خود به ۲۷ امین کنفره آرویش را منی بر " جستجوی همگانی برای یافتن بیرون رفتن از زد و خورد‌های خاورمیانه و نزدیک، آفریقای مرکزی، جنوب آفریقا و دیگر نقاط داغ جهان" اظهار داشت (۴۱) اندرز شوروی به نیروهای متحارب حل اختلافاتشان از طرق مسالمت‌آمیز و صلحجویانه است - گریچف درباره خاورمیانه اظهار کرد: در شرایط کنونی " سازش دادن صنایع طرفین محارب بسیار مشکل است - به ترتیب مسا

حمایت از گروه‌های انقلابی در کشورهای جهان سوم است .
جمنش‌های اجتماعی جدید در جهان سوم با آملهای انقلابی بزحمست
دوستی و سمپاتی اتحاد شوروی را جلب خواهند کرد .
رژیمهای مارکسیست - لنینیست بیشترین ضرر را از " تفکر نوین " خواهند دید . احتمال قطع سوسدهای آنها وجود دارد . علاوه در صورت خطر سرنگونی پسمانهای دولتی با مسکو بدرشان نخواهد خورد . محروم از عضویت در کومکون و تشویق شده برای ساتی ماندن در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری ولسی ناتوان از دریافت کمکهای مورد نیاز برای توسعه ، آنها نمیتوانند باوخت روز - افزون شرایط اقتصادی مواجه شوند . این رژیمها خود را از مسکو مستقل نمودند . برخی مانند اتیوپی ، کوبا و کرد شمالی تصمیم به بابکوت نابهای المپیک ۸۸ سؤل را گرفتند . فصل گاسترو و برنامه بین‌المللی گراچف را مورد انتقاد قرار داده و علنا اعلام کرد ، که کوبا برنامه پرسترویکای اتحاد شوروی را دنسلا ل نخواهد کرد .

گروه دیگری که احتمالاً نتایج تفکر نوین را نفع خود نمیباید ، تسوده درگیر مبارزه برای آزادی در فلسطین ، آفریقای جنوبی ، نامیبیا و غیره است . سابقه اتحاد شوروی در کلبیت خود در رابطه با رفع استعمار مثبت بود . حتی وقتی استالین تئوری خشک دوازدگاه را فرموله کرد و امکان ابقای نقش در روند رفع استعمار را از شوروی گرفت . ولی در حال حاضر شك توده‌ها نسبت بسسه حمایت اتحاد شوروی از مبارزه‌شان کافی است تا شوروی را نیز به چشم دیگری قدرتهای غربی ننگرند .

در نتیجه برخورد جهان سوم در کلبیت خود به " تفکر نوین " عموماً مست خواهد بود ، ولی بخشهای رادیکال آن با ارزیابی از نقش احتمالی منفی‌ای که اتحاد شوروی در تغییر جهان بازی خواهد کرد احساس ناامنی میکنند .

زیرنویس :

- ۱- ج . بگلر و وای . پیوون . ۱۹۸۶ . " برای تغییر جهان ، دیالوگ بین شرق و غرب ضروریست " .
- ۲- م . س . گراچف ، ۲ نوامبر ۱۹۸۷ ، اخبار مسکو ، ضمیمه .
- ۳- همان . علاوه رجوع شود به س . شینبلد ، وضعیت وخیم هسته‌ای ، لندن ۱۹۸۷ ، فصل ۸ .
- ۴- از ۱۰۵ صفحه گزارش فقط ۳/۵ صفحه بد جهان سوم میرداخت .
- ۵- گراچف . پرسترویکا . لندن ۱۹۸۷ ، ص ۲۲۱ .
- ۶- همان .
- ۷- همان .
- ۸- همان ، ص ۱۷۱ .
- ۹- ببانیه مشترک شوروی - یوگسلاویا ، اخبار مسکو شماره ۱۳ ، ۱۹۸۸ .
- ۱۰- ای . پیرماکف ، پراودا ، ۱۰ جولای ۱۹۸۷ .
- ۱۱- گد . شاخنازروب . " قابل کنترل بودن جهان " ، روابط بین‌المللی . شماره ۳ ، ۱۹۸۸ ، ص ۱۷ .
- ۱۲- پیرماکف . " سیاست اتحاد جماهیر شوروی در درگیریهای منطقه‌ای " ، روابط بین‌المللی ، شماره ۶ ، ۱۹۸۸ ، ص ۵ .
- ۱۳- ر . آواکف . " تفکر نوین ومسائل آموزشی برای کشورهای توسعه‌یافته " ، ۱۹۸۷ ، یادداشتهای شماره ۱۱ .
- ۱۴- گد . میرسکی ، " سئوال انتخاب‌راه و جهت‌گیری توسعه‌کشور " ، یادداشتهای شماره ۵ ، ۱۹۸۷ ، ص ۷۶ .
- ۱۵- مصاحبه با میرسکی و لى . " جهت‌گیری سوسیالیستی در تفکر نوین سیاسی شوروی " آسیا و آفریقای امروز . شماره ۸ ، ۱۹۸۷ ، ص ۳۹ .
- ۱۶- و . شینس . " مسائل ومشکلات کاپیتالیزم " . انجمن علمی ، ۱۹۸۷ ، ص ۴۰۹ .
- ۱۷- آواکف . ص ۵۳ .
- ۱۸- آ . بوتنکو . " برخی مسائل تئوریک در گذار به سوسیالیسم و رشد اقتصادی " آسیا و آفریقای امروز . شماره ۵ ، ۱۹۸۲ ، ص ۷ .
- ۱۹- همان . ص ۷۸ .
- ۲۰- شینس . ص ۴۰۹ . " مسائل ومشکلات " .
- ۲۱- شینس . " طبقه کارگر و جهان مدرن " ، جولای - اوت ۱۹۸۷ .
- ۲۲- آواکف ، ص ۵۸ .

ران ایالات متحده شروع به سازنگری پیش‌فرضهایی سپادی کرده‌اند که تا حال حاکم بر سیاست آمریکا نیست به اتحاد شوروی بود . حالا اعتراض میشود که در سراسب افتادن قدرت شوروی از اواخر دهه ۷۰ مورد توجه دولت ریگان قرار نگرفته بود و اینکه پیرویه پرسترویکا و تجدید نظر در سیاست خارجی شوروی میتواند پیش‌شرطهای دتانت جدیدی را فراهم آورد که بیتر از دتانت دهه ۷۰ به نفع ایالات متحده باشد . ویلیام هی‌لند سردیر " روابط خارجی " اخبار نوشت ، گریچف عناصر متکرانه‌ای را مطرح کرده که بر عناصر ادامه‌گاری سیاست شوروی مابه مبادازد . او معتقد است : " از مجموعه شرایط اینطور استنساظ میشود که موقعیت استثنایی‌ای برای سیاست آمریکا ایجاد شده ۱۰۰۰ ایالات متحده باید همچنان رهبری اختلاف نیرومند قدرتها را برای محدود ساختن شوروی ادامه دهد ، ولی این امر در شرایطی کاملاً متفاوت با دوره شکلگیری این اختلاف متحقق میگردد . ما از نبرد ابدشولویک سرلسند بیرون آمدیم و بزودی مسابقه ژئوپولیتیک در جهان سوم - بجز خاورمیانه - را نیز خواهیم برد " (۴۴) تحول دیگری که ممکن است جهان سوم را متاثر سازد ، روند چند قطبی شدن جهان سرمایه‌داریست . روند چند قطبی شدن سیاست جهانی در دوره ریگان بخاطر برخورد بکجانبه او به مسائل بین‌المللی و کدر شدن رابطه شرق و غرب کم و بیش پوشیده ماند . هر چند که در حال حاضر آترناتیوی در مقابل قدرت هژمونیک آمریکا در جهان سرمایه‌داری وجود ندارد ولی احتمالاً امکانات مراکز دیگر در جهان سرمایه‌داری برای ایفای نقش موثرتر افزایش خواهد یافت ، و اسی بنویه خود قدرت مانور دولتهای در حال توسعه را بیشتر میکند . ظاهراً تفکر نوین در سیاست خارجی شوروی مشوق گرایش به چند قطبی شدن ، نزدیکی در اروپا و ظهور مراکز جدید قدرت در پاسیفیک میباشد . این مسئله که پیدایش یک قطب جدید بتواند از جهت‌گیری سوی چند قطبی شدن سقت بگیرد تا حدود زیادی وابسته به موفقیت پرسترویکا در اتحاد جماهیر شوروی ، و تحولات سیاسی در آمریکا و اروپا میباشد . چند قطبی شدن ، فضای سیاسی را برای کشورهای جهان سوم میگشاید . به این معنی موفقیت پرسترویکا نفع جهان سوم است . در آینده ما شاهد استفاده آمریکا از امکاناتی که در نتیجه عقب نشینی نسبی شوروی از جهان سوم ایجاد شده خواهیم بود . کاملاً محتمل است که ما در حال ورود به دوره تاریخی پس از جنگی هستیم که در آن مبارزه اجتماعی و انقلابات جهان سوم سندر در مدار روابط آمریکا - شوروی قرار میگیرند ، دوره‌ای که دو ابر قدرت دلائل کمتری برای دفاع از سیاست مداخله دارند . در مرحله کنونی هرگونه اظهار نظری درباره برخورد جهان سوم به " تفکر نوین " شوروی در حوزه حدسیات ساتی میباشد . ولی بنظر ما موضع‌گیری‌های فرموله شده ذیل دیسر یا زود مطرح خواهند شد .

در کنگره ۲۷م گریچف اعلام کرد جهت‌گیری سمت اروپا در سدر اولویتهای سیاست خارجی شوروی قرار گرفته است . رسیدن به توافق با ایالات متحده نیز اولویت حیاتی دارد . موقعیت جهان سوم بطور کلی علیرغم پایه عرصه گذاشتن و رشد کشورهای سرمایه‌داری جدیدا صنعتی شونده ، کم اهمیت جلوه داده شده . تا بحال اتحاد شوروی عموماً (هرچند گاه فقط زبانی) بسه ارتقا موقعیت بین‌المللی جهان توسعه یاننده (که اغلب در شکل جنبش غیر-متصد تلور مسافت) کمک کرده و مدافع شکلگیری " نظم اقتصادی بین‌المللی جدید " بوده است . ولی اینگونه نظر میرسد که " تفکر نوین " متوجه دستیابی به توافق با ایالات متحده و غرب و خنثی کردن دشمنی چین بعنوان یک قدرت پاسیفیکی میباشد . این روند از طرف شخص آگاه جهان سوم در بهترین حالت جهت‌گیری‌ای " اروپا - مدار " ارزیابی خواهد شد .

عموماً جهان سوم ابتکارات گریچف برای خلع سلاح و تلاشهای ظاهراً مودقانه‌اش برای کاهش تنش جهانی را خیر مقدم خواهد گفت . کشورهای جهان سوم البته خلع سلاح را خیلی بیشتر ارج میگذاشتند چنانچه ضامن آزاد شده در این روند برای توسعه این کشورها مورد استفاده قرار میگرفت . نقش مباحه رواه و قابل پیش بینی اتحاد شوروی منی بر حفظ نظام موجود از نقطه نظر بسیاری از کشورهای متمایل به سرمایه‌داری (مثلاً در خاورمیانه) تحولی سارک است . این رژیمهای جهان سومی " دست مسکو " را در گرفتارها ومشکلات داخلی خود مبینند . نتیجه منطقی " تفکر نوین " مسکو خاتمه

نگاهی به مهمترین ...

د ناله از صفحه ۱۱

آموزش برخوردارند، آنگاه اهمیت این پیوند را در بالا بردن سطح آگاهی محافل کارگری در مباحث ما می بینیم.

اما این تنها یک جسد از مسئله است. جنبه دیگر تاثیر متقابل است که اجزاء مختلف طبقه بر یکدیگر میگذارد. مثلاً هر گاه معلمان نتوانند، انجمنهای تشکیل دهند، با سهمی ترتیب کارکنان بیمارستان ها را بر اثر بست و تلگراف متعطل کردند. بنابراین تنظیمی در سطح طبقه سراسری سازمانیابی ایجاد خواهد شد. و طبعاً عکس همین رابطه نیز صادق است. تجربه گذشته نیز نشان میدهد که همکاری کارگران و کارمندان دستاوردهای مثبتی برای جنبش کارگری در برداشته است. چنانکه در قطع اعتصابات سراسری سال ۵۷، کارمندان نقش برجسته‌ای در سازماندهی این اعتصابات ایفا کرده و جنبش کارگری را تثبیت کردند و سهمی ترتیب میتوان به نفت منت کارمندان در سازماندهی نوره‌های کارگری و متعل نمودن آنان به یکدیگر، اشاره نمود. بنابراین در حال حاضر نیز ما باید از حرکت کارمندان جزء در محافل کارگران پیشرو حمایت کرده، این پیوند را نامن بزنیم. این ارتباط میتواند در سازمانیابی کل طبقه ارتقاء سطح آگاهی محافل کارگری نقش مهمی ایفا نماید.

در چه مرحله‌ای از سازمانیابی

تشکلهای کارگری قرار داریم!

در جریان شکلگیری انقلاب بهمن و پس از پیروزی قیام، جنبش کارگری گام بزرگی به پیش برداشت. بی از گسست نسبتاً طولانی از تجربه درخشان سازماندهی تشکلهای سراسری کارگران در سالهای ۳۲ - ۲۰، جنبش کارگری برای بار دیگر صفوف خویش را تاجود معینی متحد کرده و بخش‌های مختلف طبقه، اشتباق فراوانی به پی‌ریزی تشکیلات توده‌ای کارگران را به نمایش گذاشتند. علیرغم اقدامات سرکوشانه رژیم اسلامی و تفرقه افکنی مرتجعین در صفوف کارگران، تلاشهای مهمی برای سازماندهی تشکیلات سراسری طبقه کارگر در فاصله ۶۰ - ۵۸ صورت گرفت. اما این روند بسا

سهم خوردن قطعی توازن تو را در خرداد ۶۰ و ر و ی آوری رژیم اسلامی به سرکوب خشن و گسترده جنبش انقلابی و ترقبخواه، تشکلهای مستقل کارگری نیز مورد حمله قرار گرفته و بخش اعظم کارگران پیشرو که در جریان مبارزات چند ساله شناخته شده بودند مورد بیکرد قرار گرفتند. نطفه‌های تشکیلات سراسری از هم پاشیدند و حتی هسته‌های منفرد تشکیلات مستقل کارگری در بسیاری از کارخانجات متلاشی شدند.

ما این همه جنبش کارگری هرگز رو بسنه اضمحلال نرفت. بیداری ناشی از انقلاب آنچنان قوی و طب کارگران پیشرو گسترده‌تر از آن بود که ما سرکوب بتوان جنبش را متوقف نمود. طی قریب ۹ سال از ۳۰ خرداد ۶۰ بدینسو، جنبش کارگری زیر تیغ سرکوب پیش رفته است. طی این ۹ سال جنبش کارگری شاهد حرکات ریز و درشت مبارزاتی از اعتصاب تا تظاهرات در درون یا بیرون واحدهای تولیدی بوده است، اما آنچه در این میان از اهمیت حیاتی برخوردار است، زایش مداوم کارگران پیشرو در دل حرکات کوچک و بزرگ، شکلگیری هسته‌های رهبری در میان کارگران و تحکیم پیوند هسته رهبری و بایه توده‌ای است. بدین ترتیب است که در حال حاضر ما میتوانیم از موجودیت تشکیلات کارگری در سطح کارخانجات بزرگ و متوسط، در سطح باتوقیهای مربوط به کارگران اصناف مختلف و به همین ترتیب مباحث کار کارگران فصلی، سخن بگوئیم. روشن است که کبعبت این تشکیلات در واحدها، و نیز مناطق مختلف یکسان نیست، اما با توجه به ناکتهای مختلف میتوان گفت که ابسک هسته‌های منفرد شکل مستقل کارگری بازسازی شده‌اند. در حال حاضر مسئله اصلی اینست که چگونه از سطح یک واحد تولیدی با باتوق کارگری باید فراتر رفت. این امر، نه تنها نیاز این مرحله از مبارزه است، بلکه موجودیت همین هسته‌های منفرد نیز در گرد فراتر رفتن از سطح واحدهای منفرد و پراکنده است. امروزه جنبش کارگری بیش از هر زمان دیگر به اقدام متحد در سطح طبقه نیازمند است و باید که بسمت این هدف گام بعدی را بردارد.

اما چگونه میتوان از سطح واحدهای منفرد فراتر رفت و آنها را به یکدیگر کره زد؟ قبل از سر

جیر باید بذیرفت که اینجا سیز اهرم اصلی محافل کارگران بیروست. و اگر چنین است، به ناکزیر محدودده این فراتر رفتن در حال حاضر عمارت خواهد بود از مناطق تولیدی و کارگری. در واقع ما از سطح واحد تولیدی باید فراتر روم تا در سطح یک منطقه، مثلاً شهر صنعتی قزوین، واحدهای منفرد را در ارتباط با یکدیگر قرار دهیم. در عین حال، در سطح همان منطقه بایستی یابه کار را سر رشته‌های تولیدی معین قرار داد. چرا که کارگران پیشرو یک رشته، بطور طبیعی با کارگران همصنف خویش ارتباط برقرار میکنند.

تجربه گذشته و حال جنبش کارگری از انقلاب بهمن بدینسو، همین ارزیابی را تأیید میکند. در سالهای اول پس از قیام بهمن، اکثر تلاشهای موفق برای ایجاد تشکلهای کارگری وسعتر در سطح مناطق تولیدی انجام گرفت. همین امروز نیز اگر هماهنگی مبارزاتی در میان کارگران دیده شود، اساساً در محدوده مناطق گوناگون خود را نشان میدهد.

در عین حال، هم اینک باید استثنائاتی را در این زمینه مد نظر قرار داد. در برخی از رشته‌ها مانند نفت و با در رابطه با مجموعه‌ای از واحدهای تولیدی که تحت پوشش سازمان واحدی قرار دارند، میتوان ظرفیت هماهنگی و اتحاد عمل را فارغ از قید و بند منطقه معین، مشاهده نمود. طبیعی است که در چنین حالتی میباید از امکانات موجود بهره برداری کرده و راه را برای شکل سراسری طبقه کارگر هموار نمود.

کارگران! با ایجاد اتحادیه،

سنگری برای پیکار با

خودکامگی و بهره‌کشی

بپاکنیم!

- ۳۴ - و کوهن، " سیاست آفریقای شوروی در دوره رهبری گرباچف " و آرشبو اروپا، شماره ۲۵، نوامبر ۱۹۸۶، ص ۶۶۰.
- ۳۵ - رجوع کنید به آندرف، " دنیای صنعتی شده شوروی: برای جهان سوم " بررسی جهان سوم، شماره ۱۱۰، آوریل - ژوئن ۱۹۸۷.
- ۳۶ - گویر و فوکارتی، " کمک اقتصادی شوروی به کشورهای کمتر توسعه یافته "، اقتصاد شوروی در دوره تغییر، جلد ۲، اکتبر ۱۹۷۹، ص ۶۵۴.
- ۳۷ - منون، " انتقال سلاحهای شوروی به جهان سوم، خصوصیات و نتایج "، ژورنال روابط بین‌المللی، جلد ۴۰، شماره ۱، ۱۹۸۶.
- ۳۸ - ۲۸ نوامبر ۱۹۸۵.
- ۳۹ - مسائل کمونیسم، سپتامبر - اکتبر ۱۹۸۷، ص ۷.
- ۴۰ - همان.
- ۴۱ - گرباچف، گزارش به کنگره ۱۲ ام، ک ۱۰، ش.
- ۴۲ - همان ص ۱۷۵.
- ۴۳ - روسو، " درباره بابان دادن به جنگ سرد "، روابط خارجی، بهار ۱۹۸۷، ص ۸۴۶.
- ۴۴ - هی لند، " ربگان - گرباچف ۳ " روابط خارجی، بهائیز ۱۹۸۷، ص ۴۱.

۲۳ - آ. بووین، ایزوستیا، ۱۱ جولای ۱۹۸۷.

۲۴ - آواکف، ص ۵۹.

۲۵ - ک. برونتنس، پراودا، ۱۰ ژانویه ۱۹۸۶.

۲۶ - همان.

۲۷ - گرباچف، اخبار مسکو، ۸ نوامبر ۱۹۸۷.

۲۸ - کمیته روابط خارجی ایالات متحده ۱۹۷۷.

۲۹ - ب. پروت، تجارت، تکنولوژی و روابط آمریکا - شوروی، واشنگتن، ۱۹۸۵.

ص ۴۷.

۳۰ - بودوزی، تجارت خارجی شوروی و اروپای شرقی، جلد ۲۱، شماره ۳۰، ۱۹۸۵.

۳۱ - بولتن ماهانه آمار سازمان ملل.

۳۱ - م. کاویکی، " اقتصاد سن‌المللی و کشورهای سوسیالیستی "، پاریس، ۱۹۸۶، ص ۹۶.

۳۲ - رجوع کنید به س. وولف، هزینه‌ها و منفعت امپراتوری شوروی، ۱۹۸۱.

۳۳ - ژورنال بررسی اقتصادی خاور دور، ۳ مارس ۱۹۸۸، ص ۱۶.

بیست و هفتمین کنگره حزب کمونیست فرانسه

حزب کمونیست فرانسه بعد از حزب کمونیست ایتالیا بزرگترین حزب کمونیست کشورهای پیشرفته سرمایه داری محسوب میشود و بهین دلیل تحولات و موضع‌گیریهای آن برای جنبش کمونیستی و کارگری مهم و تاثیر گذار میباشد. این حزب اخیراً (از ۱۸ تا ۲۲ دسامبر گذشته) بیست و هفتمین کنگره خود را برگزار کرد. این کنگره در شرایط دشواری که جنبش کمونیستی از سر می‌کنند، حادثه ای مهم و بی تردید از نظر آنهایی که از سنگر مبارزه طبقاتی و کمونیسم به مسائل مینگردند، بسیار موفقیت آمیز بود. زیرا در آن کنگره بر هویت کمونیستی حزب تاکید شد، ادعای قاطعی علیه سرمایه داری طرح گردید و از آلترناتیو سوسیالیستی همسنگی بین‌المللی کارگران و زحمتکشان بنحوی روشن حمایت شد. بهین دلیل لازم میدانیم در زیر چکیده‌ای از مواضع اعلام شده در برنامه جدید حزب و سایر قطعنامه‌های آنرا که در کنگره تصویب شدند، برای اطلاع خوانندگانمان بیاوریم. تردیدی نیست که ارزیابی مثبت ما از نتایج این کنگره بمعنای تأیید همه موضع‌گیریهای آن نیست مثلاً سیاست و موضع حزب کمونیست فرانسه در قبال وحدت اروپا و بسیاری مسائل دیگر، که پرداختن به آنها از حوصله این نوشته خارج است، نمیتواند مورد تأیید ما باشد.

آنچه در زیر می‌آید چکیده‌ای است که از سه سند اصلی، یعنی طرح پیش نویس منتشر شده برنامه برای مباحثات حزبی، گزارش ژرژ مارش به کنگره (مندرج در "اومانیته" شماره ۲۶ دسامبر ۹۰) و نیز "قطعنامه و برنامه" تصویب کنگره که در بسیاری موارد در مقایسه با طرح قبلی تنبیهاتی در آن صورت گرفته برگرفته شده است. لازم است یاد آوری کنیم که پیش‌نویس برنامه که مبنای مباحثات پیش کنگره حزب بود، در جریان مباحثات حزبی از حمایت اکثریت بسیار قاطع اعضای حزب برخوردار گردید (در کنفرانسهای محلی حزب با ۹۳/۵ در صد آرا موافق، در مقابل ۲/۴ در صد مخالف و ۴/۱ در صد متعصب مورد حمایت قرار گرفت) و در کنگره نیز با ۱۶۷۰ رای موافق در مقابل ۳ رای مخالف و ۲۲ رای متعصب به تصویب رسید.

"کمونیستهای فرانسه امروز در برابر مسائل فراوانی قرار گرفته‌اند، علل و اهمیت حوادثی که جهان را زیر و رو میکند چیست؟ چه آینده‌ای در برابر سوسیالیسم، احزاب کمونیست و خلقهایی که در راه عدالت، حق پیشرفت، آزادی، دموکراسی، صلح و خلع سلاح پیگیر میکنند، قرار دارد؟

در فرانسه، چگونه باید آوار صدمات ملکی را که بر بلبینتها انسان فرود میاید متوقف کرد، چگونه باید شرایط یک سیاست دیگر با دگرگوشیهای ضروری برای پاسخ دادن به نیازها و آرزوهای مردمان را ایجاد کرد؟

ما (حزب کمونیست فرانسه) در کجا ایستادیم؟ چه چیزی را باید حفظ کنیم؟ چه چیزی را بیهود بخشیم؟ و چه چیزی را دگرگون سازیم؟

اقدام حزب کمونیست فرانسه

در جهان

وجه مشخصه اصلی جهان امروز تکامل عظیم علوم، تکنولوژی، تولید، دانش و امکانات شگرف برای ارضای نیازهای انسانی از سوئی و تضاد آن با اتلاف غول آسای منابع طبیعی، امکانات فکری، ظرفیتها و زندگی انسانی از سوی دیگر است. در حالیکه انسان میتواند به مرحله عالی‌تری از تمدن گام نهد، با معضلات و درآمهای بزرگ، تهدید فاجعه‌های نظامی و محیط زیست مواجه شده است. نیازهای انسانی خصلت عمومی و همگانی یافته است. نیاز به عدالت زیرا عدم برابری اجتماعی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری و همچنین در جهان سوم رو به افزایش است؛ نیاز به آزادی و احترام به شان انسانی، نیاز به آزادی برای زنان، نیاز به خلع سلاح و صلح، نیاز به یک نظام اقتصادی جهانی عادلانه؛ نیاز به آنکه تکامل علمی و تکنولوژیک در خدمت انسان قرار گیرد و از طبیعت که جایگاه زندگی انسان است حفاظت شود. ۲۰۰۰ در قلب همه آنها نیاز به دموکراسی برای آنکه انسانیت شکوفا گردد، انسان گرایی جدیدی را تجربه کند و سوی پیش گام بردارد! ۲۰۰۰ در جهان امروز مفهوم غنی و کاملتری از حقوق بشر ظهور میکند؛ حقوق زنان و مردان برای زندگی در جامعه‌ای آزاد و برابر که مسئول و حاکم بر سر نهشت خود باشد؛ حق زندگی شرافتمندانه هر فرد از برکت کارش؛ حق کودکان برای رستن در خوشحالی، آزادی، منزلت و برخورداری از آموزش و پرورش و تحصیل؛ حقوق خلقها برای زندگی مستقل، عادلانه و آزاد؛ حق بشریت برای زندگی در یک دنیای همسته و غاری از تسلیحات؛ فرمانروایی بر تکامل علمی و تکنولوژیک و احترام به تعادل محیط زیست، کمونیستها در مبارزه در همه حوزهای نگر شده شرکت دارند - زیرا این ارزشهایی است که همواره به طیفه کارگر تعلق داشته - و بنابراین میتوانند هماهنگی موثری را بین این عرصهها ایجاد کنند. دست یافتن سه حقوق باد شده در نالا متضمن حاکمیتی است که در آن سبکختی، تکامل و آزادی انسان در اولویت قرار داشته باشد و همچنین متضمن یک نظم بین‌المللی نوین است. نه سرمایه داری و نه نظم بین‌المللی امپریالیستی اجازه دست بایی به آنها را نمیدهند. این نتبختگیری نه از یک ایقان دگماتیک بلکه از تحلیل واقعیتها ناشی میشود.

قطعاً کشورهای پیشرفته سرمایه داری ثروتمندترین کشورها میباشد. آنها از پیشرفت تکنولوژیک مهم، قدرت تولیدی و تجاری برتر و جایگاه مسلط در نظام پولی و بانکی برخوردارند. ولی در حالیکه اقلیت کوچکی در رفاه و مکتب سر میبرند اکثریت مردم آنها با تشدید نابرابری، بی شایستگی و بیکاری وسیع ناشی، افزایش فقر، نژاد پرستی، عدم امنیت و تهاجم به آزادیها

روبرو هستند. آنها دستخوش بحران عمیقند. کشورهای سرمایه داری پیشرفته اعم از آمریکا، اروپای غربی و ژاپن چه آنهایی که نیروهای راست در راس حکومت هستند و چه در آنهایی که سوسیال - دموکراتها در صدر کارند سیمائی سختتر، خشونت بارتر، غیر عادلانه‌تر و غیر انسانی‌تر مییابند. مردم این کشورها اولین قربانیان "جنگ اقتصادی" میباشند که در بین گروههای چند ملیتی در جریان است!

سرمایه داری، همچنین جهان سوم هم است که توسط بانکها و نهادهای مالی بین‌المللی در حال خفگی است و در آن حکومتهای فاسد بر سر کارند که برای اعمال سیاستهای ضد مردمی و سرکوب، گوی رقابت از همدیگر را مریبند. سرمایه داری مسئول مرگ روزانه ۴۰/۱۰۰۰ کودک در این کشورها و تاراج ثروتیهای طبیعی بدون ملاحظه به محیط رست و نسلهای آینده میباشد. نه فقط کشورهای سرمایه داری مسلط کشورهای جهان سوم را محکوم به سرنوشت شوم ساختنند بلکه از بهره ندهیهای این کشورها و بر ویرانه نگون بختیشان، سود اندوزی میکنند.

سرمایه داران همچنین امپریالیسم اقتصادی و سیاسی، استعمار نو، دخالت ناشی در امور کشورهای تحت سلطه، مداخلات نظامی، سودهایی شکست انگیز از مانت تولید و فروش اسلحه و میلیاردها دلار مواد مخدر است.

تاریخ نشان داده است که سرمایه داری تسلط خود را به ابواب اشکال ممکن پیش برده است: اشکال استبدادی با "لیبرال" کهن و یا "مدرن"، در کشورهای فقیر و یا پیشرفته. اگر چه سرمایه داری دارای قدرت اسعطاق برای انضاطی ما هر شرایطی برای سازماندهی بهره کشی موثرتر از انسان بوده اما راه خود را بر سه روزی دهشتناک جهان سوم و نابرابری بیرحمانه در کشورهای صنعتی و پیشرفته هموار کرده است.

اما آنها با توجه به تناسب قوا بنظر نمیروند که شرایط مجعد شده و فعلاً امکان دگرگونی وجود ندارد؟ پاسخ ما نه میباشد. مطلقاً نه، درست است که سرمایه داری در این دوره آخر پیروزیهای برای خود ثبت کرده است ولی این بدان معنی نیست که آینده به سرمایه داری تعلق دارد. سرمایه داری نمیتواند شکل مثبت به نیازهای اصلی زمانه ما، یعنی اولویت دادن به اسان پاسخ بدهد. زیرا علت وجودی سرمایه داری سود اندوزی، انباشت سرمایه و وسیله دست یابی به آنها استعمار و اعمال ستم بر انسان توسط انسان است. سرمایه داری مانع اصلی در راه تکامل انسان است. تبیین این مسائل و اسعاد بین‌المللی آنها نشان میدهد که مبارزه طبقاتی گسترده شده وحدت بی ماندنی یافته است!

اما در متن گسترش مبارزه طبقاتی باید تعادل

میربازند.

نیروهای کوناگون علیه جنگ خلیج... بنابراین غیرمغز مشکلات مبارزه طبقاتی در سطح بین‌المللی امکانات مبارزه و تجمع در همه قاره‌ها وجود دارد. در سطح اروپا ما میخواهیم با احزاب چپ، سبز، سندیکاها، جنبشهای کلیسایی و همه نیروهای مترقی به مبارزه مشترک برای حقوق اجتماعی، خلع سلاح، حفظ حاکمیت موثر مردم و همچنین حق حاکمیت ملی را زیر علامت و هویت ملی دست یازیم. در سطح بازار مشترک اقدامات مشترک حقوق بگیران چند ملیتی‌های واحد و این کشورها برای حقوق اجتماعی و دمکراتیک... و رستمهای مشابه... با ضد نژاد پرستان و صلح طلبان علیه حمله به تأمین اجتماعی... همسنگی با دارای حاکمیت است می‌باشیم. از اهداف این اقدام آنطور که مورد نظر گروههای مالی است تقویت ناتو و جذب کشورهای شرقی در سیستم سرمایه داری است.

در خاورمیانه آمریکا و متحدانش اشغال و انضمام کویت توسط عراق را بیهانه قرار داده و شبه جزیره عربستان و خلیج فارس را به اشغال نظامی خود در آورده‌اند امری که ضربه سنگینی برای خلقهای فلسطین و لبنان است. پیوستن سوریه به آمریکا امتیاز بزرگی برای ایالات متحده بود و نیز تأیید قطعنامه ۶۶۸ توسط شوروی و چین تعادل قوا در این منطقه را نشان میدهد. این قطعنامه تهدیدی جدی برای آغاز جنگ است... فرانسه باید در تشکیل یک کنفرانس بین‌المللی برای صلح و امنیت دول منطقه، احترام به تصمیمات سازمان ملل در ارتباط با حقوق خلق فلسطین برای استقلال، سهم خود را ادا کند. باید با تمامی تلاشهایی که قصد دارد تحت پوشش سازمان ملل یک "نظم جهانی" به نیابت از طرف جامعه بین‌المللی ایجاد کند که مضمون آن چیزی جز نظم امپریالیستی علیه حقوق خلقها نیست، مقابله نمود.

بحران سرمایه داری در حال تشدید است؛ رکودی در ایالات متحده و انگلیس شروع شده که میتواند گسترش یابد؛ بی نظمی یولی و مالی غیرمغز همه تلاشها تشدید شده، موازنه مثبت تجاری، ژاپن و آلمان همزمان با کسری و بدهی آمریکا، فرانسه و اروپای جنوبی؛ اقتصاد کشورهای جهان سوم هیچگاه مانند امروز دچار بحران نبوده است؛ بحران اجتماعی و انفجار جمعیت در حال رشد است؛ در کشورهای اروپای مرکزی نسخه‌های سرمایه دارانه موجب رشد بیکاری و در هم شکستن تأمین اجتماعی شده است بدون آنکه شرایط رشد اقتصادی را فراهم سازد؛ رقابت بین سه قطب آمریکا، ژاپن و اروپا (آلمان) در حال تشدید است؛ اگر سرمایه داران از اوضاع موجود بهره برداری مینمایند، اما پاسخی برای مسائل ندارند اگر بپذیریم که مبارزه طبقاتی در سطح بین‌المللی غیرمغز توازن قوای مساعد برفع سرمایه‌داری در حال تشدید است پس امکانات وسیعی برای اقدام در راستای عنالت، آزادی، صلح و خلع سلاح در همه قاره‌ها وجود دارد؛ نارضائتی خلقی و مقاومت رو به گسترش آنها، خیزشهای توده‌ای در بسیاری از کشورهای آفریقا؛ انتقاله در فلسطین، جنبشهای اجتماعی و مبارزه برای آزادی در کشورهای مختلف آمریکای مرکزی و لاتین - نمونه هائیتی و السالوادور - اولین نشانه‌های مقاومت و تظاهرات در اروپای شرقی. ابتکارات جدید غیر متعهدانه، مبارزه و مخالفت

قوا را ارزیابی نمود. این مسئله یعنی ارزیابی تعادل قوا دارای اهمیت بسیاری برای حزب ما و همه نیروهای مترقی است زیرا تعادل قوا شرایط الزامی برای پیش بردن استراتژی و دست یافتن به اهداف را بوجود می‌آورد.

اگر چه دگرگونی عمیق در سیاست خارجی اتحاد شوروی رهبران جهان سرمایه داری را ناچار ساخت که در سالیان آخر حکومت رنگان گامهای مشابهی بردارند، اما آنها خود را با شرایط جدید منطبق نموده و در عرصه دیپلماتیک اقتصادی و نظامی تهاجم خود را از سر گرفتند. در عرصه خلع سلاح مبارزه صلح طلبانه خلقها همراه با ابتکارات اتحاد شوروی، آمریکا را وادار ساخت به اقداماتی در جهت کاهش سلاحهای اتمی و سنتی تن دهد و بدین ترتیب خطر جنگ بین شوروی و آمریکا بطور قابل ملاحظه‌ای گامته شده است ولی هنوز زرادخانه هسته‌ای بزرگی دست نخورده باقی مانده است، تلاش برای ساختن نسل سوم سلاحهای هسته‌ای متوقف نشده است و در حالیکه ابتکارات اتحاد شوروی ادامه می‌یابد آمریکا بوجد "جنگ ستارگان" را افزایش میدهد... با تا پدید شدن پیمان ورشو و انحای آلمان شرقی به غربی، ناتو، تقویت شده و در سطح اروپا به برتری دست یافته است!

با عقب نشینی قوای شوروی از افغانستان و اروپای میانی اکنون هیچ نقطه‌ای از جهان وجود ندارد که با مقاصد سلطه جویانه امپریالیسم مواحه نباشد. تجاوز به گرانادا، حمله به پاناما، فشارهای نظامی، اقتصادی و سیاسی آمریکا به نیکاراگوئه، تهدید کوبا، مداخله در لیبیا، افغانستان، کامبوج، فلسطین، آفریقای جنوبی، خلیج فارس... امپریالیستها اکنون تلاش میکنند تحت پوشش سازمان ملل حکومت خمر سرخ را به مردم کامبوج تحمیل نمایند... هیچ راهی در برابر خلقها جز تجمع و توسل به اقدام وجود ندارد. اقدامات خلقها برای مقابله، دیکتاتوری شیلی، پاراگوئه را به شکست کشاند، نامیبیا را از یوغ استعمار نجات داد و ماندلا را از زندان رها ساخت.

بنظر میرسد که امپریالیستها تصور میکنند که شرایط جدید به آنها اجازه میدهد همه مواضع نویی را تسخیر کنند. این امر بویژه در اروپا و خاورمیانه مشهود است.

در اروپا، آمریکا و آلمان نقش مستقیمی در بحران اروپای مرکزی ایفا کردند و به نیروهای طرفدار احیا سرمایه داری که در نتیجه بحران و شکست سوسیالیسم بوروکراتیک نه میدان آمده بودند در همه عرصه‌ها یاری رسانند و اکنون نیز سیاست مستعمره سازی این منطقه را پیوسته گردانند. اگر چه مقاومت در برابر سیاست ریاضت اقتصادی ادامه دارد ولی پیروزی نیروهای راست در اغلب این کشورها خود گواه توازن قواست. اتحاد شوروی با توجه به این توازن قوا و نیز منافع این کشور، به اتحاد آلمان و حضورش در ناتو رضایت داد... شرایط بحرانی اتحاد شوروی این کشور را واداشته که گشایش اقتصادی خود بر روی اقتصاد جهانی را تسریع کند. اما نیروهای سرمایه داری خنثی نیستند آنها فشارهای اقتصادی، مالی و ایدئولوژیک خود را بر شوروی افزایش داده به مداخله در مبارزه حادی که بین طرفداران سوسیالیسم و مدرنیزاسیون آن و نیروهای مارگشت نه سرمایه داری در جریان است

مرگ طبیعت!

عوامل طبیعی با حساسیت و مسئولیت زیاد برخورد نمود. میتوان منتظر سوختن بیشتر نفت در کوبت نشست تا نسبت به این فاجعه برخورد کرد. هم اکنون آثار و عوارض سطحی و فوری این صاعده در مناطق مختلف خلیج فارس مشاهده شده است گزارشاتی که از بوشهر و مناطق جنوبی ایران واصل شده حاکی از ریزش باران سیاه در این مناطق و همچنین تیره بودن رنگ آب آشامیدنی آن شهر و سواحل جنوبی است. خطر دیگر، نه در پشت در که در درون خانه است!

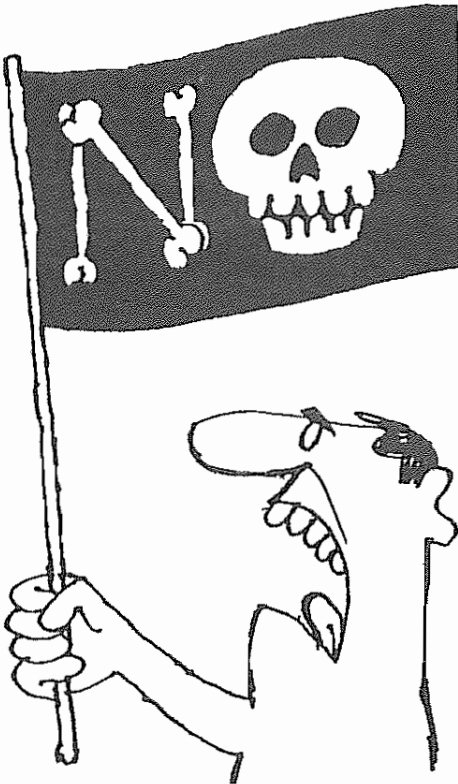
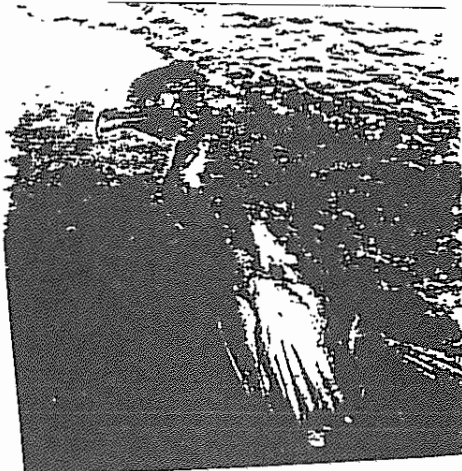
نشست میلیونها بشکه نفت از جاهای کوبت به آبهای خلیج فارس، سفرای به مساحت ۹۰ کیلومتر تشکیل داد. این سفره نفتی که با سرعت ۲۰ کیلومتر در روز بسمت جنوب و سواحل عربستان در حرکت است علاوه بر تغییر شرایط زیستی خلیج و انهدام و نابودی آبریان، بطور مستقیم با آلوده کردن آب آشامیدنی مردم عربستان و کشورهای حاشیه جنوبی خلیج، زندگی میلیونها نفر را تهدید میکند. عربستان و دیگر کشورهای حاشیه خلیج فارس با بکار گیری روشهای نمک زدائی از آب خلیج فارس - برای مصارف آشامیدن استفاده میکنند. منابع اعلام سازمان بهداشت جهانی، هم اکنون در اثر نشست نفت به آبهای خلیج عناصر و مواد سمی به آب آشامیدنی که از آن بدست می آید نفوذ کرده و این آب با داشتن حد غیر مجاز از اینگونه مواد و عناصر تاثیر سو در سلامت مصرف کنندگان خواهد داشت. برای رفع این ضایعه برنامه نظامیان امریکا چون همبشه نگار گیری "داوری" جاودانی آنها یعنی بمب بود. آنها ایستگاههایی که از آن نفت بداخل آب وارد میشد را مباران کردند!

اگر چه بازار اتهام از هر دو طرف در مورد مسبین دو پدیده فوق گرم است، اما در مورد عامل بوجود آورنده خطرات ناشی از مباران صنایع اتمی و شیمیائی موجود در عراق، مشکل چندانی وجود ندارد. ژنرال "کلین یاول" رئیس ستاد مشترک امریکا و ژنرال "نورمن شوارتسکف" فرمانده نیروهای ائتلاف ضد عراقی مستقر در خلیج فارس در مصاحبههای روزانه خود، درباره صدمات وارده ناشی از مبارانهای هوائی عراق خصوصا در مورد صنایع اتمی و شیمیائی آن کشور داد سخن میدهند. ژنرال "اشمیت" رئیس ستاد ارتش فرانسه از نابودی تمامی صنایع اتمی و سه چهارم ظرفیت شیمیائی عراق با افتخار تمام گزارش میدهد. در این میان باید از این آقایان نظامیان برجسته پرسید، چه بر سر مواد اتمی و شیمیائی بعد از این مبارانهای "شجاعانه" و "افتخار آمیز" شما آمده است؟ آیا فقط سنگ و آجر و در و پنجره ساختمانهای این تاسیسات صدمه دیده یا مواد رادیو اکتیو و شیمیائی نیز در کار بودند؟ شما چگونه تضمین داده و میدهید که مواد رادیو اکتیو و شیمیائی بعد از این مبارانهای سنگین آزاد نشده و موجب سلائیاتی که نمونه کوچکی از آنها در فاجعه کارخانه شیمیائی بویال هند و کارخانه برق اتمی جرنوبیل شوروی شاهد بودهایم نشود؟

در عرصه جنبش صلح

ژیل پرو بوسنده فرانسوی در ۲۴ ژانویه در طی مصاحفای در شهر تولوز فرانسه از سرمازان فرانسوی دعوت کرد تا جبهه جنگ را ترک گفته و ماشینی جنگی فرانسه را تخریب کنند. او اعلام کرد در چنین جنگی ما مین پیست بیستیم. این جنگ جنگ من نیست، این فرانسه فرانسه من نیست این ارتش ارتش من نیست، پیروزیاش پیروزی من نیست شکستش شکست من نیست. او با اشاره به جنگ الجزایر باد آوری کرد که در آنزمان آقای مبران امروزی مردم فرانسه را با لفاظی مشابهی برابره "اتحاد مقدس ملت" و "ترور و شرف براند" به شرکت در جنگ الجزایر دعوت میکرد. جنگ بوج هفت سالهای که حاصل آن چیزی نبود مگر خاگ افتادن يك ملیون الجزایری! پس از سخنان ژیل پرو، هاری ناله وریر دادگستری "دولت سوسیالیست" فرانسه علیه او اعلام جرم نمود. ماده مورد استناد، ماده ۲۵ قانون ۲۹ ژوئیه ۱۹۸۱ نام دارد که براساس آن "تحریک نظامیان به عدم تبعیت و اطاعت" جرم محسوب شده، و جزای محرم ۵ سال زندان و پرداخت ۳۰۰/۰۰۰ تا ۳۰۰۰/۰۰۰ فرانک جریمه نقدی است. ژیل پرو در مقابل اعلام جرم در نامه سر کشدهای تحت عنوان "جده کسانی قصات من هستند؟" به انشا آنتن ملباترسم فرانسه پرداخت. او در این نامه تأکید میکند که سرمازان فرانسوی نباید بخاطر ملباترسم نظامیان و سیاستمداران که این جنگ خونین دست بحت آنهاست بزمن بیفتند! او میگوید من براساس سنت حسنی گارگری فرانسه سرمازان را به سارزه علیه حشکهای مستعمراتی و امیربالیستی فرا میخوانم. ●●●

واقعیت این است که سئوال شوبنگان ما نمیتواند پاسخ در خور ما بدهد همه نظامیان و دول امریالیستی و خصوصا دولت حرج بوش که بیش روی در اهداف خود و حفظ منافع بیگران خود را اساس کار برد شیوه نظامی و جنگی قرار دادماند، جز توجیه و انکار و پاشیدن خاگ بر حقیقت کاری دیگری نخواهند کرد. اما ما امیدواریم که ما سارزه نیروهای صلح طلب ستوان زندگی و حیات و طبیعت را بر روی سیاره حفظ کرد و در آنصورت در آینده تاریخ در تداوم خود سست به همد آبهائی که مرتکب این جنایتها شدند قضاوت خواهد کرد. ●



هزینه جنگ بر بوش کیست؟

میگویند جنگ در خلیج فارس روزانه حداقل ۲ میلیارد دلار هزینه دارد. شیخ عرب بخشی از این هزینه را میپردازد تا ثروت از دست ندهد و در خطر خود را بار یافته و تامین کند. اما هزینه اصلی این جنگ از طریق دولت امریکا و متحدانش تامین میشود. و این دول که برای منافع انحصاری و حفظ تسلط خود و یکلام حرج بوش، نظم نوین جهانی" و برای "نفت ارزان" و همچنین کنترل انحصار بر نفت می جنگند و حاصل این جنگ را بحساب انحصارات سرمایه داری واریز میکنند، مردم زحمتکش خود را هم بی نصیب نمیگذارند. مخارج جنگ از طریق افزایش مالیات بر دوش مردم گذاشته میشود. دولت امریکا که با کسر بودجه شدید روبروست قبل از جنگ در تنظیم بودجه، تامین مخارج نظامی و غیره را به ضرر بخش تامین اجتماعی و خدمات عمومی به پیش برد و بر مالیات غیر مستقیم نیز افزود. دولت ژاپن که بطریق نظر مردم صد جنگ ژاپن و زیر فشار امریکا مجبور به افزایش سهم خود در تامین مالی جنگ شده و این مقدار را تا ۹ میلیارد دلار افزایش داد، همان شیوه معمول برداشت از جیب مردم و زحمتکشان را تکرار کرد. دولت ژاپن مالیات نفت و محصولات آبر دو برابر کرد و مالیات بر سبگار و شرکتها را افزایش داد. میزان سهم هر ژاپنی با این افزایش مالیاتی و برای تامین مخارج جنگ ۷۶ دلار است. "ساکاموتو" سخنگوی دولت ژاپن گفت "این برای مردم دردناک است اما ژاپن باید متحمل این هزینه برای صلح شود چون بیشترین استفاده را از صلح در جهان میکند." ساکاموتو حق دارد چون شرکتهای فراملینی ژاپنی بیش از همه از تجارت سود برده و میبرند و مردم باید مخارج آنها منحل شود! ●

نقش فرانسه، جنبش انقلابی جهانی

و حزب ما در جهان امروز!

شرایط بین‌المللی جدید مستلزم آنستکه همه نیروهای طرفدار ترقی برای ایجاد شرایط جهت تغییر توازن قوا به تلاشهای جدید و موثر اقدام کنند. بعهدہ کمونیست‌هاست که بر اقدامات خود بیافزایند بطوریکه فرانسه در عرصه جهانی نقش مثبتی ایفا کند، تا نسیم نوین جنبش انقلابی جهانی وزیدن گیرد.

ما طرفدار نظم بین‌المللی جدید و امنیت جمعی واقعی در سطح جهانی هستیم. اصول استقلال، حق حاکمیت ملی، حقوق برابر برای همه خلقها، احترام به آزادی برای گزینش رژیم سیاسی و اقتصادی که بشکل بسیار گلی میتواند در منشور سازمان ملل و یا توافق نامه هلسینکی مشاهده گردد میتواند بیانگر این مفهوم باشد. این نظم جدید باید ضامن صلح، حق پیشرفت و امنیت برای خلقها، خلع سلاح، برابری، دموکراسی و آزادی صرفنظر از تمایزات نژادی، جنسی، مذهبی و... باشد و همکاری در همه زمینهها را تأمین کند. برای عملی کردن این نظم باید تحدید نظری در سازمان ملل در راستای دموکراتیزاسیون مناسبات بین‌المللی انجام شود. برای اروپا امنیت جمعی از آتلانتیک تا اورال بر مبنای حق حاکمیت هر کشور... ما خواهان رهائی فرانسه از تسلط آلمان و آمریکا هستیم، شرکت در ساختن اروپائی برابر، خلع سلاح، گوش فرا دادن به جهان سوم و کمک به توسعه آن، حفظ تعادل محیط زیست... صلح مسکلتای جدی و تعیین کننده است نباید به این پندار دل خوش کرد که خلع سلاح بطور خود بخودی پیش خواهد رفت باید ابتکارات را در این زمینه افزایش داد. ابتکارات جدیدی در راه مبارزه برای لغو بدهی‌های جهان سوم لازم است. حزب کمونیست فرانسه از مبارزات کلیه خلقها که در راه آزادی، استقلال و حق توسعه مبارزه میکنند و نیز آنهایی که در برابر فشارها و مداخلات ایستادگی میکنند بیش از هر وقت اعلام همبستگی فعال مینمایند. شکل عمومی ما همبستگی خود را با همه نیروهای مترقی دنیا: طبقه کارگر و سندیکاهای آن، جنبشهای دفاع از حقوق بشر، دموکراسی، آزادی ملی، صلح، تساوی زنان، دفاع از حق زنان و کودکان، مبارزه علیه نژاد پرستی، حفظ محیط زیست اعلام میداریم و خواهان پیدا کردن امکان همکاری، بویژه با نیروهای مترقی، احزاب سوسیالیست، سوسیالیست دمکرات، طرفدار محیط زیست، سبز، هستیم. طبیعتاً ما بنوبه خود توجه ویژه‌ای به مناسباتمان با احزاب کمونیست و انقلابی میزول میداریم. در تاریخ معاصر ما این جنبش نقش اصلی در مبارزه برای صلح، استقلال ملل، دموکراسی، آزادی، سوسیالیسم و مبارزه علیه دیکتاتورها ایفا نموده است. ۲۰ سالیان اخیر شاهد نوسازی اندیشه کمونیستی، نوسازی آنچه که مربوط به سوسیالیسم است و نیز اقدام و گسترش مفاهیم حقوق بشر، نظم اقتصادی نوین بین‌المللی ارزیابی از تکامل علمی و تکنولوژیک، محیط زیست و همه آن چیزهایی است که به ارزشهای عمومی‌تر مربوط به ملتها، سیاره و بشریت بستگی دارد. در شرایطی که نیروهای سرمایه‌داری در سطح اروپا و جهان دارای ارگانهای هماهنگی هستند و احزاب

موجب دامن گرفتن بحران شده. رهبران شوروی در سال ۸۵ پرسترویکا را برای پاسخ طرح کردند اما رهبران اروپای شرقی با مقاومت در برابر اصلاحات به استقلال انفجارات سال ۸۶ و ۹۰ رفتند. اما این کشورها در عین حال دست آوردهائی مانند پایان دادن به قحطی و امراض مری، بی‌سوادی، ایجاد صنعت و کشاورزی سیستم تأمین اجتماعی، دسترسی شهروندان به دانش، هنر، امکانات ورزشی و نقش فعال در عرصه‌های جهانی بنفع جنبشهای رهائی‌بخش، خلع سلاح... داشته‌اند این دست آوردها اکنون در خطر نابودی قرار دارند. کمونیستهای فرانسه از این حوادث شادمان نیستند اما در عین حال غم رژیمهای از دست رفته را نیز نمی‌خورند. آنها متأسف هستند که بخاطر عدم نوسازی موفق، سوسیالیسم در این جوامع به آن نیروی دست نیاافت که در برابر احیا سرمایه داری مقاومت کند. در عین حال همبستگی خود را با همه نیروهای سیاسی، اجتماعی و ملی که در این جوامع برای عدالت و دموکراسی یا به میدان میگذارند اعلام میکنند. کمیته مرکزی علل این وضعیت را با دلایل زیر توضیح میدهد: اولاً، سوسیالیسم جامع‌نمای انتقالی از سرمایه‌داری به کمونیسم است که بدون مبارزه دائمی علیه کهنه و حرکت نسبی نو امکان پذیر نیست در جوامع سوسیالیستی دنیروز، این روند دچار بن‌ست شده بود. آفت دولت گرایی، بوروکراتیسم محافظه کاری و پارازیتیسم قشر صاحب امتیاز، سانسور آزادیها... عنصر سوسیالیستی را چنان به ضعف افکند که عنصر سرمایه داری و ما قبل سرمایه داری موجود در این جوامع نتوانست خود را در نزد مردم مقبول و معادل آزادی، برابری و کارائی اقتصادی جلوگیری سازد. ثانیاً دولت گرایی در همانحال که تولید کنندگان را از وسائل تولید محروم ساخته بود، طبقه کارگر یعنی طبقه‌ای را که بیش از هر کس در سوسیالیسم ذینفع است از حکومت، قدرت سیاسی، آزادی، دانش، آگاهی و اصلاحات محروم نموده بود. در این کشورها بنام طبقه کارگر بر طبقه کارگر حکومت میشد. سوسیالیسم امر خلاق توده مردم و طبقه کارگر و ساختن جامعه جدید بوسیله آنها و برای آنها است. موفقیت در امر انجام دگرگونی سوسیالیستی مستلزم مسئولیت در اداره جامعه، انگیزه برای کار و تولید، امکانات برای رهائی و تکامل انسان و خلاصه اتکا به مزیت دموکراسی است. ثالثاً اندام حزب و دولت موجب تبدیل حزب بیک دستگاه فوق اداری و کاهش نقش سیاسی و ایدئولوژیک آن شده بود. در حالیکه دگرگونی سوسیالیستی اجباراً نیازمند یک حزب کمونیست مدرن و انقلابی است. و رابعاً تجربیات اخیر نشان داد که نیروهای وابسته به سرمایه داری هیچگاه تلاشی خود را برای تسخیر مجدد زمینی که از دست داده‌اند رها نمیکنند. پس، شکلی از سوسیالیسم - یعنی تنها شکلی از آن که اروپا آنرا تجربه نموده بود - دچار شکست شده است. ولی شکست این جوامع سوسیالیستی شکست سوسیالیسم نیست، اصلاح کشورهای سوسیالیستی در حال حاضر بدون استثنا ضرورتی حیاتی است این کشورها باید به جوامعی مدرن تبدیل شده و برتری سوسیالیسم در مرحله کونی تکامل بشریت را به اثبات رسانند!

راست، سوسیالیست، سوسیال - دمکرات دارای انترناسیونال خود میباشد ما فکر میکنیم که احزاب کمونیست و انقلابی باید بر ارزشهایی که هویت مشترک آنها را تشکیل میدهند با وضوح بیشتری پافشاری کنند، همبستگی خود را شکل روشنتری متجلی سازند بطوریکه نسیم جدیدی وزیدن گیرد و به تجمع اقدام نیروهای مترقی در سطح بین‌المللی منجر شود. لذا کنگره از کمیته مرکزی خواهان اقدامات زیر است:

- مشورت با احزاب کمونیست و انقلابی با همه تنوعشان بدون فرمالیسم و پیش شرط برای تبادل تجارت و عقاید و بررسی شرایط مبارزه و امکانات مشارکت هر کس بشیوه خود، در دگرگونی شرایط بنفع منافع مردم!

- بررسی پیشنهاد حزب کمونیست تونس و سایر نیروها برای برقراری یک گفت و شنود بین احزاب کمونیست، سوسیالیست و مترقی منطقه پیرامون امنیت، همکاری و صلح در مدیترانه؛

- با حزب کمونیست آفریقای جنوبی دعوت احزاب کمونیست بازار مشترک برای دیداری در پاریس جهت مطلع ساختن آنها از مشکلات مبارزات آفریقای جنوبی و جلب همبستگی با این مبارزات؛

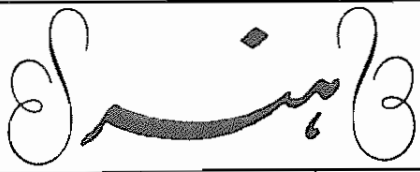
- شرکت حزب کمونیست فرانسه در تدارک ابتکاراتی با مضمون صلح، امنیت جمعی، و همکاری در اروپائی از آتلانتیک تا اورال و پیگیری ابتکارات کونی با نیروهای دیگر سیاسی و سندیکائی بازار مشترک؛

- پاسخ مثبت به ابتکارات مورد نظر نیروهای مترقی آمریکای لاتین که میخواهند در اروپا درباره اوضاع و احوال منطقه خود شهادت بدهند و نیز ایجاد یک تبادل نظر درباره مسئله بدهی‌ها که آنها را خفه میسازد؛

- انجام ابتکارات مقتضی برای همبستگی با مردم کوبا. به این منظور راه اندازی یک استکار بزرگ جلب همبستگی سیاسی و مادی بطوریکه همه نیروهای مترقی اروپا و مدیترانه به همکاری فرا خوانده شوند؛ یک قایق نغنی برای کوبان‌حیزی که مردم کوبا بدان نیاز دارند؛

- پیش برد همبستگی با جوانان انتقاصه و مردم فلسطین، مردم صحرا، دمکراتهای ترک، کرد، مراکشی، ایرلندی، و زنان و مردانی که در آلمان شرقی و اروپای مرکزی بخاطر عقا بدشان تحت تعقیب قرار میگیرند، و با مردم جسور السالوادور و با همه آنهایی که حقوق و آزادی‌شان در هر نقطه و هر کشور از دنیا مورد تهدید باشد.





جهان پهلوان

محمود ایرانی

"بگفتا: برستم، غم آمد به سر"

"نهادند، رستم نام پسر"

پهلوان پهلوانان، پهلوان دادجوی دادگستر. تهرمان اصلی شاهنامه، رستم است. داستانی و تراژدی‌های سیاوش، سپهراب، اسفندیار، افراسیاب بیژن و منیژه و هفت‌خوان با رستم سرانجام می‌یابد و گره می‌خورد. بیش از هفت هزار و دویست بیست از شاهنامه در باره رستم است. بار عظیم نبردها، دلاوری‌ها، رنج‌ها و اضطراب‌های انسان بر دوش این پهلوان منور و سرافراز نهاده شده است. با این حال این هیولای غرور و سرافرازی و دادگری نیسز پیر می‌شود، شکست می‌خورد، از برابر دشمن میگریزد، دشمن را فریب می‌دهد، سهندک‌ترین تراژدی‌ها را می‌آفریند و همای آن مغرور است و تن به بند نمی‌دهد، تسلیم نمی‌شود، سرفرود نمی‌آرد و کین خواه ستم‌دیدگان است.

رستم پهلوان بزم و رزم است، عماره رنج و شادی است و خانواده‌اش نیز شگفتا که بدین‌گونه اند. رستم نسب از دو سوم میرد: رودابه مادر وی دختر سپهراب کابلی از خاندان ضحاک است. زال پدر رستم نیز از سویی نسب از جمشید میرد و رستم حاصل این تضاد و رویارویی است و از همان لحظه زادن شگفتی مآفریند. وی نخستین نوزادی است که در حماسه‌ها از پهلوی مادر زاده می‌شود. این رستم کیست؟ چگونه خصوصاتی دارد؟

رستم در هنگام سخن گفتن با لشکر خویش این خصوصیات را چنین برمی‌شمارد:

هنر مردمی باشد و راستی
ز کژی بود کمی و کاستی
گرگین نیز رستم را بدین‌گونه وصف میکند:

درخت‌بزرگی و گنج وفا
در رادمردی و بند بلا
آبا رستم بدین‌گونه است که می‌گویند؟ بنگریم کسه چون رستم در توران زمین به شاهی میرسد. سردار آ را یک به یک چنین فرمان می‌دهد:

تویی رنج را رنج منمای هیچ
سراز داد و از راستکاری میبچ
و به گودرز میگوید:

بدو گفت مهر بزرگی و داد
همان بزم و رزم از تودارند یاد
هنر بهتر از گوهر نامدار
هنرمند را گوهر آبدنه‌کار
و به فریبرز بند می‌دهد:

همه داد کن تو به گیتی درون
که از داد هرگز نشد کسی نگون

از دیگر خصوصیات رستم صلح‌خواهی و نگاه‌داری عهد و پیمان است. چون از سوی سیاوش به نزد کاو و س

می‌آید تا پیام صلح بدهد، شاه برمی‌آشوبد و خواستار جنگ است و رستم چنین می‌گوید:

کسی کاشتی جوید و سور و بزم
نه سبکو بود پیش رفتن به رزم
و دیگر که پیمان شکن نیز شاه
نماید پسندیده نیکخواه
ز فرزند پیمان شکستن مخواه
مگو آنچه اندر خورد با گناه
چون شاه همچنان پای می‌فشارد، رستم خشمناک و برآشفته از شاه روی میگرداند و به سبستان میرود. رجزخوانی و برشمردن تهرمانیها، افتخارات و اوصاف پهلوانی گوشه‌ای از نبرد در آن روزگار بوده است. سنگرم که رستم در چنین جایی خود را چگونه وصف میکند:

چنین گفت با شاه‌زاده به خشم
که برز مرا بین و بگشای چشم
هنر بین و این نامور گوهرم
که از تخمه سام کند آووم

هنر باید از مرد مهتر نژاد
کفی راد باید دلی پر ز داد

رستم هنر را برتر از گوهر و در بخشندگی و دادگستری میدانند و بی چون اسفندیار نژاد او را سرزنش می‌کند، رستم بر می‌آشوبد و بانگ برمی‌دارد:

چه نازی بدین تاج لهراسی
سدین پاره و تخت گشتاسی
که گوید برو دست رستم بسند
نبسدد مرا دست چرخ بلند
و گرنه کجا بود تاج شما
همان پاره و تخت عاج شما

چون رستم می‌گوید که اگر من نبودم تخت و تاج شما هم نبود، اسفندیار از در پوزش خواهی درون می‌آید. نگاه و اعتقاد رستم در مورد زنان نیز جالب توجه است. رودابه مادر رستم، زنی تهرمان، پاک سهاد و عاشق است. تهمینه همسر رستم و مادر سپهراب چگونه زنی است و رستم چرا بر او عاشق می‌شود. تهمینه در شاهنامه بدین‌گونه توصیف می‌گردد:

دو ابرو کمان و دو کیسو کمند
به بالا به کردار سر بسند

دو رخ چون عقیق بمانی به رنگ
دهان چون دل عاشقان گشته‌تنک
روانش خرد سود و تی جان پاک
تو گفتن که بهره ندارد ز خاک

و بخاطر همین خصوصیات یعنی زیبایی، خرد و پاکدامنی است که رستم بر او عاشق می‌شود: چو رستم بر آن سان پری چهره دید

زهر دانشی نزد او بهره دید
و ای عشق ما از دواجی شورانگیز نه از سر هوسازی
انجام می‌گیرد:

سرمود تا مو سدی پر هنر
سابد نخواهد ورا از پدر

و چون هوسازیهای سواد، سیاوش را به کام مرگ می‌برد. رستم کینه‌خواه، شاه و دربار را به هیچ گرفتد و خشمناک به کاخ سواد می‌تابد:

تهمت برفت از بر تخت اوی
سوی کاخ سواد سهاد روی

ز برده به کسوش بیرون کشید
ز تخت بزرگش در خون کشید

گفتنی آنکه زنان شاهنامه اغلب خارجی هستند. همسران فرزندان فریبون از یمن، سیند -

خت و رودابه مادر رستم از کابل، تهمینه مادر سیاوش درنگس، جریره و منیژه تورانی و کتایون همسر کشتاسب، فرزند قیصر روم است و فرود مادرش دختر پیران سیه سالار تورانی می‌باشد، اما در تمام موارد عشق بر مسائل نژادی و ملی غلبه می‌نماید. زنان شاهنامه، زنانی گرانقدر، پاکدامن، رزمجو، عاشق و رنج‌کشیده‌اند. رودابه با عشقی آتشین به همسری زال در می‌آید و در مرگ رستم کارش به جنون می‌گردد. فرنگس دختر افراسیاب و همسر سیاوش است. همسرش به دست پدر به قتل میرسد و او به همراه فرزندان سالها در بدر و آواره می‌شود و سر انجام تمام خانواده‌اش اسیر و آواره می‌گردند.

جریره نیز پس از مرگ فرزندش فرود، بر بالین فرزند ناخجری خود را می‌کشد. شیرین نیز پس از مرگ خسرو چنین می‌کند. تهمینه مادر سپهراب نیز پس از مرگ جانگداز فرزندش از بس سال با رنج و مویه زندگی نمی‌کند.

قلمرو فرمانروایی رستم کجاست؟ در تمام قسمت‌های شاهنامه زالستان جدای از ایران ذکر شده است. رستم از شاه ایران منشور می‌گیرد و به گونه‌ای خود مختار در زالستان حکومت می‌کند. داستان اسفندیار سخن از باز فرستادن بهمن فرزند وی از زالستان به ایران است و در داستان مرگ سیاوش، رستم از کابل و کشمیر سیاه گسرد می‌آورد تا به ایران و از آنجا به توران برود:

سپه سر به سر در پیلتن
ر کشمیر و کابل شدند انجمن

به درگاه کاوی سهاد روی

دودیده بر از خون و دل کسه‌جوی

چو نزد یکی شهر ایران رسد

رستم هیچگاه در دربار نمیماند و چون از فتح باز میآید، بلافاصله سه زایل میروند و چون بر دربار و شاه خشم میگیرند، فریاد برمیآورد:

برون شد نه خشم اندر آمد به رخس
منم گفت: شیر اوژن تاج بخش
چو خشم آورم شاه کاوی کیست
چرا دست یازد به من، طوس کیست
مرازور و فیروزی از داورست
نه از بادشاه و نه از لشکر است
زمین بنده و رخس گاه من است
نگین تیغ و منفرد کلاه من است

اما حدیث شاهان و رستم حدیث دیگری است. جمشید، فحاک، کاوس و کیخسرو از جمله شاهان شاهنامه هستند که به بداندیشی و ستمبارگی روی میآوردند. زال ایل و تنار کیخسرو را خوار میکنند و وی را به گناه و ددمنشی متهم میسازد. در برابر شاهان همواره به ستیز با رستم بر میخیزند. اسفند، یار نژاد مردمی داشتن رستم را چنین نکوهش میکند:

برافکنند سبمغ بر زال مهر
بروگشت از این گونه چندی سپهر
از آن پس که مردار چندی چشید
برهنه سوی سیستانش کشید
به پذیرفت ساش به بی بچی
زنادانی و پیری و غرچی
خجسته بزرگان و شاهان من
نیباکان من، نیکخواهان من
ورا بر کشیدند و دادند چیز
فراوان بدین سال بگذشت نیز

سر انجام شاهان که سهراب را از او گرفته‌اند که سیاوش را کشته‌اند، در صدد بر میآیند تا رستم را نیز به بند بکشند و رستم دلیرانه و در برابر سبذیرفتن سخت‌ترین عقوبت‌ها از بند و تسلیم سر باز میزنند:

که گوید برو دست رستم بسند
نمندی مرا دست چرخ بلند
وگرنه کجا بود تاج شما
همان یاره و تخت عاج شما ...

من از کونگی تاخدا ستم کهن
از این گونه از کس نبردم سخن
مرا خواری از پوزش و خواهش است
وزین نرم‌گفتن مرا گاهش است

آری، شاهان، به پاس آنهمه رنجها و ستیزها در صددند تا رستم را خوار کرده، به بندش کشیدند و او را از میان بردارند. گشتاسب به پهلوان خود - خواه، سلطنت جو و مغرور، یعنی اسفندیار میگوید:

سوی سیستان رخت باید گدند
نه کارآوری رنگ و جنگ و فسون
برهنه کنی تیغ و کویال را
به بند آوری رستم زال را
زواره، فرامرز را هم چنین
نمانی که کس بر نشیند به زین
حاشا که رستم تن به بند دهد و زانو به تسلیم بسر
خاک نهد و اگر چه سیمغ او را آگاهی میدهد که هرکس اسفندیار را بکشد، خود با وضعی فجیع نابود میشود، رستم مرگد باشکوه و رنج عظیم سرنو-

به هنگام کین‌خواهی از خون سیاوش است که بسه ویران کردن توران برمیخیزد:

برانگیخت آن شیر دل را ز جای
تہمتن همان کرد کو دبد رای
همان کشتن و غارت اندر گرفت
ازو بوم و بر دست بر سر گرفت
زتوران زمین تا به سقلاب و روم
ندیدند یک مرز آباد بوم
همه سر رسیدند، برناو پیر
زن و کودک خرد کرده اسیر

رستم که تخت سهراب را به فریب شاه توران کشته است و جگر فرزند دریده و سیسی و سه دنبال آن سیاوش را از دست داده است نخستین تاراج و غارت پهلوانی خویش را مرتکب میشود و شاید بی جا نبوده است که فردوسی آخرین بیست داستان رستم و سهراب و آغاز داستان سیاوش را چنین میسرارد:

از این داستان روی برتافتم
به کار سیاوش پیرداختم
یکی داستان است پر آب چشم
دل نازک از رستم آید به خشم

اینک جای آن دارد تا به روابط رستم و شاهان پیردازیم. رستم آن پهلوان آزاده در فیروزنامه‌ای که به پدرش زال مینویسد، وی را چنین میخواند:

پناه‌گویان، پشت ایرانیان
فروزنده اختر کاویان
نشاندند شاه و ستاننده گاه
روان کشته فرمانش چون هور و ماه

رستم هیچ علاقه‌ای به شاهی ندارد و آن را سارها و بارها تذکر میدهد. به هنگام خشم‌گرفتن بر کاوس میگوید:

که آزاد زادم نه من بنده‌ام
یکی سنده آفریننده‌ام
دلیران به شاهی مرا خواستند
همان گاه و افسر بیاراستند
سوی تخت شاهی نکردم نگاه
نگه داشتیم رسم و آئین و راه

چون رستم به خشم از بارگاه میروند پهلوانان میکوشند تا وی را بازآورند و او تنها بخاطر ایرانیان است که باز میگردد:

تو دانی که کاوس را مغز نیست
به تندی سخن گفتنش مغز نیست
نگوید همانکه بشیمان شود
به خوبی همان باز پیمان شود
تہمتن گر آزرده گردد ز شاه
هم ایرانیان را نشاند گناه ...

تہمتن چنین پاسخ آورد باز که هستم ز کاوس کی بی‌نیاز
مرا تخت زین باشد و تاج، ترکد
قباجوش و دل نهاده به مرگ
چه کاوس پیشم چو یک مشت خاک
چرا دارم از خشم او ترس و باک
آنگاه شاه به پوزش برمیخیزد و خطاب به رستم میگوید:

چو آزرده کشتی توای پیلتن
بشیمان شدم خاکم اندر دهن

همه جانم سہلوی بر درید
کیخسرو هنگام تقسیم قلمرو خوش بین سیسیه سالاران و سرداران این نواحی را به رستم واسی- کذارد:

ز سہر سیسیه، گوی پیلتن
ستوده نه مردی به هر انجمن
ز زابلستان تا به دریای سہند
همه کابل و دنیبر و مای و هند
دگر بست و غزنین و زابلستان
روا روچنین تا به کابلستان
هم او را بود کشور نبرورز
سپہدار فیروز و لشکر فروز

بدین سان وسیعترین قلمرو به رستم میرسد و در جنگ‌ها نیز اگر چه وی سپہدار و سپہ سالار اسمی لشکر نیست، اما فرمانروای واقعی، تصمیم گیرنده اصلی رستم است. رستم در توران نیز به شاهی میرسد و در این هفت سال شاهی پس از تصرف توران جز به عدل و داد و خرد فرمان نمیدهد و تنها یک بار فرمان غارت صادر میکند:

ببامد تہمتن به توران زمین
خرامبد تا پیش دریای چین
همه شہر توران سران و کوان
برفتند نزد جهان پهلوان
تہمتن نشست از سر تخت و گاه
سحاک اندرآمد سرخت شاه

از مراسم رایج پس از لشکر کشی‌ها و فتوحات شاهان و سرداران غارت و چپاول بوده است. در گرشاسب نامه اسدی طوسی که شاخه‌ای از شاهنامه است و فردوسی در این یاره جز به کوتاهی سخن نگفته و درباره پدران رستم مینویسد، بارها و بارها شاهد این غارت‌ها و بنماها هستیم. در داستان گرشاسب آمده است:

ز کاوِل به گردون برافکنند خاک
سپہ دست تاراج بردند پاک
و در داستان گرشاسب و شاه لاقطه در گرشاسب نامه آمده است:

از آن پس به تاراج دادند روی
فتادند در شہر و بازار و کوی
سپہد همه سوی کشتی کشید
وزان بردگان بہترین برگزید
و در داستان گرشاسب و نغفور آمده است:

سی شہر و بت‌خانه تاراج کرد
بسی شاه را بی‌سر و تاج کرد
و در جای دیگر از همین داستان:

نگہبان کمارید چندی بر او
وز آنجا به تاراج سہباد روی
فراز آورد آنچه بُد در سپاہ
کزین کرد از و پنج یک سہر شاه

بدین ترتیب تاراج کردن و دمار از روزگار مردمان فلک زده و ستمدیده برآوردن رسمی رسیده است و هر کس را از آن سہمی، اما رستم با آنہمہ جنگ و فتح هیچگاه دست به تاراج نمیزند، تنها

فرید" فردوسی این سخن گفته، از در بیرون می‌رود شاه به وزیر خود میگوید: " این مرد به تعریفی مرا دروغزن خواند" وزیر پاسخ می‌دهد: " بسایند کشت" هرچه می‌جویند، شاعر را نمی‌بایند.

در کنار این عظیم‌ترین حماسه، یعنی حماسه رستم، حماسه کوچک دیگری نیز در شاهنامه وجود دارد، حماسه کوچکی که اگرچه برخی آنرا مجسمول میدانند، اما بهرحال گواه روح بزرگوار فردوسی و دادنامه‌ای علیه آن عصر پر بیداد است. این حماسه کوچک که به اعتباری به بزرگی حماسه عظیم رستم است، هجوتامه استاد طوس علیه سلطان غارتگر و بیداد پیشه غزنوی است:

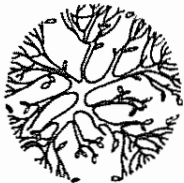
سزاسازمان برافراشتن
وزایشان ابد سبی داشتن
سررشته خویش کم کردن است
به جیب اندرون مارپروردن است
درختی که تلخ است وی را سرشت
گرش بر نشانی به باغ بهشت
وز از جوی خلدش به هنگام آب
به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب
سرانجام گوهر به کار آورد
همان میوه تلخ بار آورد.

آخرین کلام اینکه ابوالقاسم فردوسی، آن روستایی ساده، نیاز زمان خویش را در بافت و کنجینه‌ای از حکمت و دانش، آزادی و آزادگی، فرهنگی از زندگی با همه زشتی‌ها و زیبایی‌ها، فراز و فرودها و رنج‌ها و شادی‌هایش آفرید. او از آن روستای کوچک اطراف طوس به جهانی مینگریست به زمانی که قرن‌ها طول میکشد، به مکانی که سراسر جهان آن روز بود و به انسانهایی گوناگون با سرشت و طبیعت و سرنوشت‌های گوناگون و بسا کلامی سحر انگیز، قله‌ای که بر آن خونی از لاله رویشده باشد.

آیا در این روزگار بهت‌زدگی، گرفتاری و وحشت زندگی میتوان دست رستم را گرفت و بسنه روزگار ما پیوسدش داد؟ تنها به دور از قبیودوپیش-داوریها، در خلائی که انسان خداست میتوان سخن از دست‌ها و پیوندها گفت. ما مسافر نیک‌بخت این رویا هستیم و این نیروی فرزانی ماست کسه در آغاز حباتی تازه است و ما، من و تو، فرزانیان این زمینیم. گرچه روزگار ما روزگار حماسه نیست، تراژدی است.

رستم از شاهنامه رفت، اما حافظ و مولانسا هزاران نقل در گوشه و کنار این دیار، او را سه صحنه تاریخ و به میان ما آوردند، رستم نه تنها جهان پهلوان شاهنامه، پرورده اندیشه و آرمان فردوسی، بلکه پهلوان توده‌هاست.

محمود ایرانی



آن پهلوان بزرگ با غدرو فریب به دست فردی بست و حقیر نابود میشود: چون رستم به چاه نابسرا در مباحثه، در نهایت پیروی و خستگی، کمان میکشد و برادر را به درخت میدوزد:

درخت و برادر به هم بر سدوخت
به هنگام رفتن دلش بر فروخت
شغاد از بس زخم او آه کرد
تہمتن برو در د کوتاه کرد
جنین گفت رستم: ز یزدان سیاسی
که بودم همه سالد یزدان شناسی
کز آن پس که جانم رسیده به لب
برین کین من ناگذشته دوشب
مرازور دادی که از مرگ پیشی
از این بی‌وفا خواستم کین خویش
سگفت این و جانش بیامد زتن
بروزار گریان شدند انجمن
زواره به چاهی دگر در سرد
سواری نماند از بزرگان و خرد

آری شغاد آن سه نفرین شوریده بخت آن روسا ه شوم، ازدهای نامبردار، رستم پیلتن را به غسدر و فریب کشت. بنا بر روایات شاهنامه رستم با سه تن از شاهان هم عصر بوده است که سنا به ایسن اعتبار قریب هفتصد سال زندگی میکنند و آن شاهان و مدت سلطنت آنها بدین قرار است: منوچهر ۱۲۰ سال، نوذر ۷ سال، زوطاسب ۵ سال، گرشاسب ۹ سال، کیقباد ۱۰۰ سال، کی‌کاوس ۱۵۰ سال کیخسرو ۶۰ سال، لهراسب ۱۲۰ سال و کشتاسب ۱۲۰ سال. همانگونه که نظیره نویسان و شاعران هیچگاه نتوانستند، کاری کارستان، چون شاهنامه فردوسی انجام دهند و این حماسه پرشکوه که نرژند زمان خوشش بود همچنان شناسنامه افتخار و شرف مردمان باقی ماند، دیگر هیچگاه پهلوانی چون رستم به میدان حادثه نیامد. رستم از شاهنامه سه ادبیات جهان و اشعار شاعران راه‌یافت. در اشعار بسیاری از بزرگان ادب این سرزمین چون حافظ و مولوی، رستم همچنان جهان پهلوان آزاده‌وسر-بلندا است:

سینه مالامال درد است ای درینا مرهمی
دل ز تنهایی سجان آمد، خدا را همدی
چشم آسایش که دارد از سپهر تیز رو
ساقیا جای به من ده تا بیامایم
سوختم در چاه صبر از سهر آن شمع چکل
شاه ترکان غافل است از حال ما کورستمی؟
اهل کام و ناز را در کوی رندی راه‌نست
رهروی باید جهان‌سوزی نه خاصی بیغمی

در تاریخ سیستان که حدود سی سال پس از مرگ فردوسی سوشنه شده است، چنین آمده که فردوسی " در بین حدیث‌های دیگر، حدیث رستم را به شعر کرد و چندین روز بر محمود غزنوی خواند، محمود گفت: همد شاهنامه خود هیچ نیست مگر حدیث رستم و اندر سپاه من هزاران مرد چسبون رستم‌هست" این سخن بر فردوسی گران آمد و وی در دفاع از اثر خویش و قهرمان اصلی آن پاسخ داد: " زندگانی خداوند دراز باد، ندانم اندر سپاه او چند مرد چون رستم باشد، اما این دانم که خدا ای تعالی خوششتر را هیچ بنده چون رستم دیگر نیا -

شت را می‌بذیرد، اما زانو نمی‌زنند.

رستم در تمام جنگهای خویش با دشمنان ایران و دیوان مہستیزد و دیوان نیز در شاهنامه به قول فردوسی: " تو مر دیورا مردم سدشنا س " هستند. در میان همه جنگها و فتوحات رستم، جگر گاه فرزند دلیندش سہراب را نیز میدرد و دربار - ترین فاجعه شاهنامه بدین سان رقم می‌خورد. چون رستم، سہراب را میکشد، بر نالین فرزنددرحال مرگ چنین نوحه سر می‌دهد:

چو بشنبد رستم سرش خیره گشت
جهان پیش چشمش همه تیره گشت
همه بی تن و تاب و بی توش گشت
بیفتاد از پای و بیپوش گشت
بپرسید از آن پس که آمد به هوش
به دوگفت با ناله و با خروش
بگو تاجه داری ز رستم نشان
که کم با د نامش ز گردنکشان
که رستم منم، کم معاندانم
نشیناد بر ماتم زال سام
بزد نعره و خویش آمد به جوش
همی کند. موی و همی زد خروش

نخستین و بزرگترین نیرنگ رستم در تراژدی سہراب رخ می‌دهد. رستم، سہراب را با نیرنگد میکشد و دیگر کمر راست نمیکند. رستم رنج میبرد هر خردمندی رنج میکشد. ادیب رازهای شهری را میکشاید و لذا محکوم به رنج است. پدرش را به کوهی میاندازند، و آگاهی را به پیمان آدمیان می‌آورد و محکوم به رنج است. رستم نیز محکوم به رنج کشیدن است. پدرش را به کوهی اندازند، فرزندش خویش را میکشد، عزیزترین کسانش چون سیاوش را بر طشت خون مینشانند و آنان که عمری بیاریشان داده قصد در سب کردن و نابودیش را دارند. رنج های رستم را پایانی جز آن مرگ شکفت انگیز و دلخراش نیست. رستم پهلوان رنج‌هاست. رنج، نسرود و آزادگی سراسر تاریخ زندگی رستم را در بر گرفته است. رستم یا از هفت خوان و نبرد با دیوان بسر می‌آید، یا بخاطر ایران مستیزد، یا بخاطر مرگ عزیزان مویه میکند. زندگی رستم آرام و قرار ندارد. سکون، آرامش و خوشگذرانی در آن جهان دیوها و پتیاره‌ها بر رستم حرام است، گرچه لحظات بسز م رستم، چون رمش از قطعات ستایش برانگیز شاهنامه است.

رستم، آخرین پهلوان شاهنامه نیز هست. گرچه در سخن تاریخی شاهنامه سہراب جو بیسن، علم دلاوری و پهلوانی بر می‌افرازد اما هرگز نمیتواند حتی گوشه‌ای از خاطره دلاوری‌ها و پهلوانی‌های آن جهان پهلوان را اشغال کند. خون شوم اسفندبار رستم را به کام مرگ میکشد و فرزند اسفندبار خاندان رستم را نابود میکند. اما رستم به هنگام مرگ نیز پهلوانی کین خواه است و کین خویش، پیش از مرگ می‌ستاند. شاه کابل و نابرا در رستم، شغاد، توطئه‌های شکفت می‌چیند، رستم را به شکارگاہ میکشانند و با فریب به چاه پرتاش میکنند. رستم

سهم فقیر و غنی در آلمان

یوگسلاوی -

اعتصاب رانندگان راه آهن

در پی اعتصاب چند روز رانندگان راه آهن، ضررهای شکه راه آهن بلغراد به ۷۰ میلیون دلار بالغ گردید، در نتیجه کاهش حمل و نقل به ۴۰ درصد، بسیاری از کارخانجات در مرستان یوگسلاوی ناگزیر به کاهش تولیدات خود شدند، چرا که بسیاری از سفارشات دریافت مواد کالای آنها به مقصد نرسیدند.

اعتصاب سراسری با خواست رانندگان لوکوموتیو مبنی بر افزایش دو برابر دستمزدها آغاز گردید. تا کنون حکومت محلی مرستان از پذیرش خواست کارگران راه آهن سرباز زده است. بعد از مذاکرات طولانی نمایندگان اتحادیه مستقل رانندگان راه آهن و مدیریت توافقی برای پایان اعتصاب بعمل آمد. بحث روی مسئله دستمزدها نیز در ماه اکتبر آغاز شده و این موضوع در نظر گرفته شده که با افزایش آتی سرمایه گذاریها در حمل و نقل، تجدید نظر در مسئله دستمزدها نیز انجام شود.

آرژانتین -

اعتصاب کارکنان ارتباط جمعی

بدینال اخراج ۳۶۰ نفر از کارگران و کارمندان شرکتی تلکومونیکاسیون، ۱۸۰۰۰۰ از کارکنان این شرکتها دست به اعتصاب نامحدود زدند. دولت نیز به اقدامات شدید علیه اعتصابیون متوسل شد و در مراکز حیاتی وسائل ارتباط جمعی پایتخت نظامیان را بکار گذاشت.

اتحادیهها با انتقاد از اقدامات دولت، این اقدامات را بعنوان جزئی از سیاست خصوصی کردن رژیم محکوم کردند. مراحل اولیه سیاست خصوصی کردن از ۸ اکتبر آغاز شده و قرار است طی آن وسائل ارتباط جمعی آرژانتین نیز به کسرنهای خارجی واگذار شود.

دنباله از صفحه ۳۲

رستاخیز سیاهگل

نه نمایش گذاشت و در میان روشنفکران پیشرو ایران هیجان عظیمی ایجاد کرد و طیف وسیعی از جوانان را به مبارزه انقلابی فراخواند. بی شک رزمندگی، فداکاری و ایستادگی جنبش چپ ایران، تا حدود زیادی ادامه رستاخیز سیاهگل است و از پیام خونین آن الهام میگردد. مابعد جوانان حافظان بگیر این سنت انقلابی، همچنان علیه سرمایه داری و امپریالیسم و همچنین علیه فراریان از زیر پرچم انقلاب و ندا دهندگان خیانت و سازش طبقاتی خواهیم جنگید و سازش ناپذیری و رزمندگی مبارزان رستاخیز سیاهگل را سرمشق خود قرار خواهیم داد.

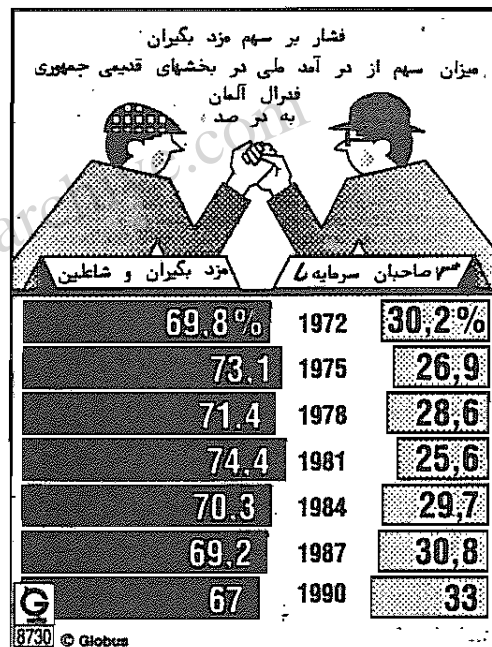
منتشر شد این رقم را حدود ۱۰ میلیون نفر ذکر کرده که نسبت به سال اول دهه هشتاد ۲ برابر شده است.

ثروت بیکران آلمان که این کشور را در دریای طوفانزده و بحران جهانی به یکی از معدود جزایر 'خوشختی' معروف کرده و سفره آلمانها را باصلاح رنگین کرده نحوی که حتی ققرا و آتانه در سطح زیر فقر بسر میرند نیز از حداقل معاش برخوردار هستند، باعث پوشیده شدن برخی حقایق زشت و با واروند دیدن این حقایق میشود. در اینجا فعلا کاری به راههای جمع شدن این ثروت بیکران در این کشور و خانه خرابی و جنگ و کشتار در سایر نقاط که متأثر از تجارت کالاهای معمولی و تسلیحاتی آلمانی نیز هست نداریم و صرفا به تاثیر این اختلاف در زندگی خود مردم آلمان نظر داریم. این بخش عظیم از مردم و خصوصا میلیونها نفری که از طریق سیستم تامین اجتماعی زندگی میکنند، بدلیل آنکه در این کشور

نگاهی به نحوه تقسیم درآمد ملی آلمان فدرال بین صاحبان سرمایه و مزد بگیران و شافلین، سیمای واقعی ساختاری این جامعه و عدم تناسب و تعادل موجود در بین این دو بخش از جمعیت که روز بروز هم بیشتر میشود را آشکار میکند.

همانطور که در نمودار مشاهده میکنید، نحوه تقسیم درآمد ملی در سرزمین سابق آلمان فدرال یعنی هفت ایالت و سه شهر خود مختار بخش غربی آن که تحت سیستم سرمایه داری ساخته و اداره میشوند قرار زیر است:

در سال ۱۹۹۰ میلادی از مجموع درآمد ملی آلمان در بخش آلمان غربی سابق ۳۳ درصد در اختیار صاحبان سرمایه بوده که جمعیت آنها معادل ۲ میلیون نفر است و ۶۷ درصد دیگر در اختیار بقیه جمعیت یعنی شافلین و مزدگیران این بدان معنی است که یک سوم در آمد ملی آن کشور در اختیار تنها



"معیار ارزش" و جایگاه اجتماعی حول میزان پول و ثروت شکل میگردد و برخورداری از تامین اجتماعی و تعلق به لایههای پائین اجتماعی و زحمتکش در جامعه سرمایه داری یک "شد ارزش" بحساب میآید و از طرف دیگر عدم توانایی این بخش در تامین انتظاری که از زندگی دارند مطرح است، بطور دائمی و روزمره مورد تحقیر و فشار روحی قرار میگیرند.

اگر بنا بر سطح انتظار مردم فلاکت زده و استبداد کشیده جهان سوم به زندگی برخورد تکمیل، که مردم کشوری مثل آلمان چنین نمیکند، متوجه رنجی خواهیم شد که این اختلاف بزرگ به مردم فقیر و زحمتکش آلمان وارد میکند. چرا که برای آنها فقط تامین حداقل زندگی مادی نمیتواند مطرح باشد و انتظار بحق و واقعی آنها از یک زندگی همه جانبه مادی و روحی در سیستم سرمایه داری نه تنها برآورده نمیشود که دائما به عقب رانده میشوند.

۳/۳ درصد جمعیت بوده است. و اگر در نظر بگیریم که تولید ناخالص ملی آلمان در آن سال چیزی بیش از ۱۸۰۰ میلیارد دلار بوده، تولید ناخالص سرانه این بخش کوچک جمعیت بیش از ۳۰۰ هزار دلار در سال میشود. که بیش از ۱۶ برابر باقی جمعیت است.

اختلاف بین دارا و ندار در جامعه آلمان همانطور که در نمودار دیده میشود در دهه هشتاد بنحو شدیدی افزایش یافته و نسبت سهم شافلین و مزد بگیران از درآمد ملی در برابر صاحبان سرمایه در مقایسه با سال ۱۹۸۱ معادل ۱۴/۸ درصد تا سال ۱۹۹۰ کاهش یافته است. و به این نسبت به سهم صاحبان سرمایه افزوده شده است. این سببا با آمار فقرا، یعنی مجموعه بیکران و کسانی که از تامین اجتماعی مقرری دریافت میکنند، تکمیل میشود. بررسی اتحادیه نظر کارکنان آلمان که در آخر تابستان ۱۹۹۰

خاطره لنین همواره جاودانه است



خمسست و هفت سال از مرگ لنین رهبر انقلاب کبیر اکثر گذشت. و لنین همچنان مطرحترین و محبوبترین چهره قرن بیستم باقی ماند. چرا که در هر نقطه‌ای از جهان، که جشن کارگری و انقلابی برپا شد، نام لنین پرچم آن بود. پرچم عدالت خواهی و آزادیخواهی در دست محرومان! به همین سبب هم بورژواها و مرتجعان بیش از همه، به لنین حمله کرده و به او ناسزا گفتند. اگر چه امروز، با تلاشی "اردوگاه سوسیالیستی" رفیقان نمبه راه نیز با دشمنان همراه شده‌اند، اما باکی نیست جنبش کارگری و کمونیستی، همچنان پرچم لنین، یعنی پرچم انقلاب کارگری را بر خواهد افراشت! چرا که برای نابودی فقر و فلاکت و گرسنگی میلیاردها انسان روی

زمین، راهی جز برافراشتن پرچم انقلاب کارگری نیست و این درسی است که لنین به طبقه کارگر جهانی آموخته است!

دوم بهمن ماه، سالگرد تاسیس حکومت خود مختار کردستان گرامی باد

دوم ری نندان، روز تاسیس جمهوری خود مختار کردستان، همچنان الهام بخش خلق کرد در مبارزه علیه ستم ملی و سیاسی است. دوری‌ری‌نندان حماسه‌ای فراموش نشدنی در مبارزه علیه ستم ملی و سیاسی و در راه دمکراسی است. گر چه جمهوری کردستان، کمتر از بکمال دوام نیاورد، اما آنچنان درس‌هایی در پی داشت و آنچنان در خاطره مردم زنده است که پس از گذشت دهه‌ها نیز تجاربتش می‌تواند

دوی ری نندان، روز تاسیس جمهوری خود مختار کردستان، همچنان الهام بخش خلق کرد در مبارزه علیه ستم ملی و سیاسی است. دوری‌ری‌نندان حماسه‌ای فراموش نشدنی در مبارزه علیه ستم ملی و سیاسی و در راه دمکراسی است. گر چه جمهوری کردستان، کمتر از بکمال دوام نیاورد، اما آنچنان درس‌هایی در پی داشت و آنچنان در خاطره مردم زنده است که پس از گذشت دهه‌ها نیز تجاربتش می‌تواند

یاد دکتر ارانی گرامی باد

بجاه سال از شهادت دکتر تقی ارانی، اولین مروج بزرگ مارکسم در ایران میگذرد. دژحمنان رژیبا رضاخان قلدر که می‌نداشتند با کشتن ارانی می‌توانند مانع نفوذ ادبشما و آموزشهای او شوند. نیتحهای عکس گرفتند. چرا که هزاران انقلابی با الهام از قهرمانی و سازش نابدیری ارانی، به کموسیم روی می‌آوردند و قهرمانان در مبارزه علیه سرمایه داری و ارتجاع. آموزشهای او را نگار می‌گیرند. آموزشهایی که رمز جاودانگی دکتر ارانی است!

رستاخیز سیاهگل،

همچنان الهام بخش ماست

۱۹ بهمن، در تاریخ جنبش انقلابی و کمونیستی ایران روز بزرگی است. در شرایطی که اپورتوسیم بیگران حزب توده، جنبش را به لختی و از هم پاشیدگی کامل کشانده بود، رستاخیز سیاهگل رزمندگی و شوریدگی نسل جوان انقلابیون کشورمان را

بقیه در صفحه ۳۱

برای آبونان نشریه "راه کارگر" و خرید سایر انتشارات سازمان، با آدرس

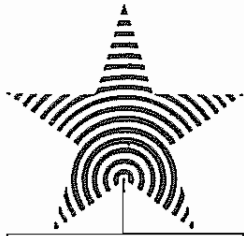
زیرمکاتبه کنید.

Postfach 1124
5200 Siegburg 1
W. Germany

پول آبونان و سایر انتشارات را به حساب بانکی زیر واریز کرده و

رسید آنرا به آدرس پستی فوق ارسال کنید.

H - SHIRAZI
Postgirokonto Nr 361938 - 504
Bankleitzahl 37010050
Köln - West Germany



صدای کارگر

راه برای سازمان کارگران انقلابی ایران، راه کارگر

★ برنامه های سراسری صدای کارگر:

هرشب ساعت ۸/۵ روی موج کوتاه
زیف ۷۵ متر بر ۳ مگاهرتز پخش میشود.
این برنامه ساعت ۶/۵ صبح رو بعد نگرار
میکرد.

★ حمده هارنامه ویژه پخش میشود.

★ برنامه های صدای کارگرویزه کردستان:

☆ روزهایی ششم، نهم و چهارشنبه ساعت
۶ سعلناظهر به زبان کردی و فارسی روی موج
کوتاه زیف ۷۵ متر بر ۴ مگاهرتز پخش
میشود. همین برنامه روزهایی یکشنبه، سه
شنبه و پنجشنبه ساعت ۶ تکرار میگردد.
☆ حمده ها ساعت ۹ صبح برنامه ویژه
پخش میشود. این برنامه ساعت ۶ سعلناظهر
حمده تکرار میشود.

آدرس در خارج از کشور

فرانسه

ALIZADI, BP195
75564 PARIS Cedex 12
France

آلمان

Postfach 650226
1 BERLIN 65
w. Germany

برای تماس با سازمان از خارج کشور، با شماره
تلفن ۲۱۶۹۶۱۳-۲۰-۴۹ در برلین غربی تماس
بگیرید. بتلیل کنترل مکالمات تلفنی با خارج از کشور
توسط رژیم اسلامی، مطلقاً تحت هیچ شرایطی از
داخل کشور با این شماره تلفن تماس گرفته نشود.

حکهای مالی خود را به حساب زیر واریز
کرده و رسید بانکی آنرا به آدرس نشریه در فرانسه
ارسال کنید.

CREDIT LYONNAIS
MERCURE 808
CPT.43956ⁿ HASSAN
PARIS - FRANCE